

دُنیا

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

کارگران همه کشورها متحد شوید!



دُنیا، دوره هفتم، سال دوم، شماره ۳، تیر ۱۳۸۰

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران

در این شماره:

- | | |
|-------|---|
| ۱ ص | درس های انتخابات خرداد ۱۳۸۰ |
| ۸ ص | در تلاش برای اعتلای جنبش کارگری |
| ۲۱ ص | مروری گذرا بر نقش جنبش دانشجویی در تحولات ایران |
| ۳۰ ص | یادی از رفیق سلیمان دانشیان |
| ۳۷ ص | نقش اجتناب ناپذیر اقتصاد سیاسی |
| ۴۳ ص | خنده و کمدی در جهان جباران تاریخ |
| ۵۵ ص | چه گوارای کمونیست |
| ۵۹ ص | در باره ویساریون گریگوریه ویچ بلینسکی |
| ۷۸ ص | معضل اعتیاد در «نظام نمونه جهان» |
| ۹۱ ص | کنار ریل |
| ۹۹ ص | ترجمه جدید شاهنامه به زبان ژاپنی |
| ۱۰۳ ص | به یاد محمدعلی افراشته، شاعر زحمتکشان |

با اشعاری از: کسرائی، نوید، لاهوتی و سارا

انتشارات حزب توده ایران - تیر ۱۳۸۰
Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
URL: <http://www.tudehpartyiran.org>
E-mail: mardom@tudehpartyiran.org



درس های انتخابات خرداد ۱۳۸۰

بحثی پیرامون تاکتیک و استراتژی جنبش مترقی در اوضاع بغرنج کنونی

مبارزه به هدف اصلی نزدیک تر می شود!

محمد امیدوار

«ما باید به خاطر بسیاریم که هر جنبش خلقی اشکال بی نهایت متنوع به خود می گیرد، بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را بدور می افکند، تغییراتی در آنها وارد می کند و یا اشکال نو و کهنه را به گونه ای تازه با هم در می آمیزد. وظیفه ماست که در ساختن و پرداختن این اسلوب ها و وسایل مبارزه شرکت فعال داشته باشیم...»

لنین، از جزوه «وظایف سوسیال دموکرات های روسیه»

انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، با پیروزی بزرگ جنبش مردمی و شکست سنگین نیروهای مرتجع و تاریک اندیش به پایان رسید. بحث بر سر موفقیت و یا عدم موفقیت تاکتیک های گوناگون و مهم تر از آن چگونگی پیشبرد روند اصلاحات، از جمله موضوعات مهمی است که پاسخ گویی به آن در اوضاع بغرنج و حساس کنونی بسیار ضرور است. پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، که در آستانه انتخابات برگزار شد در جمع بندی حوادث روز کشور و موضع حزب ما در قبال رویدادهای گوناگون و در جمع بندی کارنامه چهار سال تلاش در راه پیشبرد امر اصلاحات در ایران از جمله به این نتیجه مهم رسید که: «حزب ما نمی تواند و نباید این واقعیت را انکار کند که در زمینه توسعه سیاسی، در ایران تحولات مثبت و مهمی رخ داده است. در هم شکسته شدن سکوت قبرستانی سال های اختناق و اعدام های جمعی و کشتار دگراندیشان، پدید آمدن فضای فعالیت محدود سیاسی، فرهنگی و صنفی و امکان فعالیت افشاگرانه نیروهای ملی، مترقی و آزادی خواه، در میان توده ها، که سران رژیم را این چنین به محاکمه افکار عمومی کشانده و محکوم کرده است، حادثه بی مهم و تأثیر گذار در راستای

جبهه واحد ضد دیکتاتوری

«جبهه واحد ضد دیکتاتوری، برای پایان دادن به استبداد، و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در ایران مبارزه می کند؛ خواهان جدایی کامل دین از حکومت است، و تحقق برنامه های زیر را ضرور می داند:

الف- پایان دادن به رژیم «ولایت فقیه»، همچون نهادی از برای اعمال اراده یک فرد بر جامعه که تبلور آشکار و صریح دیکتاتوری فردی است، و استقرار دموکراسی؛

ب- استقرار یک حکومت ائتلاف ملی، با هدف رفع محرومیت شدید در جامعه، و تدوین برنامه های اقتصادی برای تحقق عدالت اجتماعی، و تأمین استقلال و حاکمیت ملی؛

پ- به رسمیت شناختن حقوق کلیه احزاب، سازمان ها، و گروه های سیاسی برای فعالیت آزادانه سیاسی؛

ت- به رسمیت شناختن حقوق کلیه اتحادیه ها، سندیکاها و تشکل های کارگران و زحمتکشان؛

ث- آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و پایان دادن به شکنجه و پیگرد دگراندیشان؛

ج- لغو سانسور و محدودیت از کلیه روزنامه ها، مجلات و نشریات؛

چ- انحلال فوری ارگان های سرکوبگر، از جمله وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، کمیته ها و دادگاه های انقلاب؛

ح- پایان دادن به سرکوب خلق های ایران، از جمله خلق کرد، بلوچ، آذربایجانی، ترکمن و عرب، و شناسایی حق خودمختاری در چارچوب یک ایران واحد و دموکراتیک برای تمامی خلق های ایران؛

خ- پایان دادن به سرکوب، و تجاوز به حقوق زنان، و لغو کلیه قوانینی که توسط رژیم «ولایت فقیه» بدین قصد به تصویب رسیده است.»

از اسناد پنجمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران،

دی ماه ۱۳۷۴

به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۲، ۴۷۰، دی ماه ۱۳۷۴

منافع جنبش مردمی، و مبارزه در راه استقرار آزادی در میهن ماست...» حزب توده ایران بر اساس چنین ارزیابی معتقد بود که نیروهای مترقی برای حفظ دست آوردهای جنبش و به منظور تداوم روند اصلاحات می باید در انتخابات خرداد ۱۳۸۰، به مثابه عرصه مهمی از مبارزه سیاسی برای افشای ماهیت ارتجاعی رژیم حاکم شرکت کنند. بر اساس چنین درکی انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰. نه یک حرکت مکانیکی برای انتخاب یک نامزد از میان ده نامزد انتخاباتی، که «انتخاب هر کدام از آنها هیچ تأثیری بر روند حوادث آتی کشور ندارد»، بلکه یک حرکت سیاسی برای مقابله با ارتجاع حاکم، بسیج توده ها و تبدیل انتخابات به همه پرسی بی بر ضد رژیم «ولایت فقیه» و تأکید بر خواست ادامه روند اصلاحات بود. این مبارزه سیاسی در عین حال آوردگاه مناسبی برای افشای بیش از پیش تاریک اندیشان حاکم و تلاش در راه ایجاد ارتباط ارگانیک میان نیروهای اجتماعی مدافع اصلاحات، یعنی کارگران، زحمتکشان، دانشجویان، جوانان و زنان بود. نگاهی به ارزیابی های ارائه شده در هفته های پیش از برگزاری انتخابات نشان می دهد که بسیاری از نیروهای اصلاح طلب، خصوصاً سازمان ها و نهادهای اجتماعی، همچون تشکل های دانشجویی، زنان و همچنین شماری از شخصیت ها و سخنگویان جبهه دوم خرداد با درک و ارزیابی همسانی با حزب ما، خواهان شرکت مردم در این همه پرسی به نفع روند اصلاحات بودند. جمع بندی عمومی از روند انتخابات، در میان نیروهای جبهه دوم خرداد در این نظر خلاصه می شد که انتخابات صرفاً حرکتی برای انتخاب یک فرد نیست بلکه «رفراندومی» است میان دو «قرائت مختلف از حاکمیت»، یکی «قرائت متکی بر آمریت» و دیگری «قرائت متکی بر جمهوریت و مردم سالاری».

نیروهای شرکت کننده در انتخابات، از جمله ۲۲ میلیون ایرانی با رأی دادن به سید محمد خاتمی، خواست خود را پیرامون ادامه روند اصلاحات اعلام کردند. اکثریت مردم و نیروهای مدافع روند اصلاحات ضمن انتقاد به حق از فرصت های از دست رفته در چهار سال گذشته، نگرانی و ناراحتی خود را از گنبدی روند اصلاحات و ادامه انسداد سیاسی اعلام می کردند و در عین حال خواستار برداشتن گام های جدی در راه پیشبرد امر توسعه سیاسی جامعه بودند. نظر سنجی های گوناگون در آستانه انتخابات، نشانگر این مسأله مهم بود که تجربه چهار سال گذشته درس های ارزشمندی را برای جنبش مردمی و نیروهای اجتماعی مدافع اصلاحات به همراه داشته است و اکثریت مردم با درک دقیق و روشنی از رویدادهای کشور، بررغم توجه به ضعف ها، بی عملی ها و مماشات رهبران جبهه دوم خرداد، واز جمله آقای خاتمی، راه شرکت در انتخابات خرداد ۱۳۸۰ را به منظور وارد کردن ضربه دیگری بر ارتجاع برگزیده بودند. بررغم تلاش های نیروهای مرتجع و تاریک اندیش برای پراکندن و نا امید کردن جنبش مردمی و جلوگیری از حضور نیرومند توده ها در پای صندوق های رأی، مردم نشان دادند که با درایت و هوشیاری قابل تحسینی اجازه نخواهند داد نقشه های ارتجاع

با پیروزی روبه رو شود. معرفی ۹ نامزد «مستقل» که همگی آشکارا و با نهانی بندهای محکمی با تاریخ اندیشان حاکم داشتند، برای شکستن رأی خاتمی، یورش به کادرهای جنبش مردمی و دستگیری شماری از نیروها و شخصیت های ملی - مذهبی، که می توانستند نقش موثر و فعالی را در جریان انتخابات ایفاء کنند، تشدید فشار بر جنبش دانشجویی به قصد منفعل کردن آن و تحریکات وسیع و تهدید سخنگویان ارتجاع، به سرکوب خونین جنبش در صورت پیروزی روند اصلاحات، همگی با هدف کاهش رأی اصلاحات در همه پرسسی ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ بود. عباس عبدی، از سخنگویان جبهه دوم خرداد، در مصاحبه یی با روزنامه «نوروز»، دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه، ضمن تأیید نظر ارائه شده در بالا از جمله گفت: «آنان [جناح راست] فکر می کنند که با کاهش آرای خاتمی می توانند برگ برنده ای علیه اصلاحات به دست آورند. به همین دلیل تصور می کنند که هیچ نامزدی نباید منسوب به جناح راست شود، زیرا که این امر موجب کاهش آرای آنان و افزایش آرای خاتمی خواهد بود.» به گفته عبدی: «آنان همچنین فکر می کنند که با تعدد رقبای برای آقای خاتمی می توانند آرای آقای خاتمی را کاهش بیشتری دهند و به یک معنا رأی شکنی کنند.»

پلنوم (وسیع) در ادامه جمع بندی رویدادهای کشور، ضمن هشدار باش پیرامون خطر «راست روی» و یا «چپ روی» بر این مسأله کلیدی تأکید کرد که: «بحث در زمینه چشم انداز تحولات میهن ما، و وظایفی که پیش روی نیروهای مترقی و آزادی خواه قرار دارد از زوایای مختلفی مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است. برخی این سؤال را طرح می کنند که، مگر نه اینکه «خاتمی خواهان اصلاح نظام به قصد حفظ آن است» پس چگونه می توان از او و اصلاح طلبان حکومتی که تنها خواستشان برخی رفرم های سطحی به قصد حفظ «نظام» حاکم است دفاع کرد... در کنار خطر برخوردهای «چپ روانه»، خطر «راست روی» و غلتیدن به مواضعی که در عمل چیزی جز حمایت از رژیم نیست، از جمله معضلاتی بوده است که جنبش مردمی با آن دست به گریبان است. کم نبودند کسانی که طرح شعار «طرز رژیم ولایت فقیه» و «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را شعاری چپ روانه اعلام می کردند و معتقد بودند که در اوضاع کنونی باید از تمامی حرکات دولت خاتمی و رهبران جبهه دوم خرداد حمایت کرد... مدافعان این نظریات عملاً جنبش را به دنباله روی بی چون و چرا از نیروهای متزلزل و مماشات طلب دعوت می کردند و هرگونه رویارویی جنبش با ارتجاع را «تند روی» و «تازاندن» جنبش می دانستند. این چارچوب فکری اعتقادی به جنبش توده ها و نیروهای اجتماعی مدافع و محرک اصلی اصلاحات ندارد، و ادامه روند اصلاحات را، همان طوری که خاتمی و هواداران او نیز می پندارند، فقط با چانه زنی در بالا امکان پذیر می دانند. بر اساس این دیدگاه نظری، دوران مبارزه طبقاتی، انقلاب و حرکت های اجتماعی توده ها بسرآمده است و هرگونه تلاشی در سازماندهی مبارزه رویاروی توده ها، به خسونت کشاندن جامعه است...» (به نقل از نامه مردم، شماره ۶۱۰، ۱۴ خرداد ۱۳۸۰).

ضحاک نو

میهن افتاده ما، بازجان خواهد گرفت
 درصاف پیشین آزادی، مکان خواهد گرفت
 صف کشد از هر طرف زیرلوی حزب خویش
 توده ما، کيفراز آدمکشان خواهد گرفت
 متحد بادست دهقان، دست صنف کارگر
 ارتجاع مست و وحشی را، عنان خواهد گرفت
 آن که برضد وطن کوبد در بیگانگان
 ضرب سخت از چکش آهنگران خواهد گرفت
 مزد این سان پادوی بهر فروش مملکت
 سیلی از مردان، قفایی از زنان خواهد گرفت
 متحد شو، مقتدر شو، توده! چون ضحاک نو
 تا تواند، خون زخلق ناتوان خواهد گرفت
 سنگ همدستی، به دندانش بز، کاین سگ، یقین
 گرکه مغزش رانکوبی، استخوان خواهد گرفت
 مام میهن، هر زمان فرمان دهد، لاهوتی اش
 خامه در دستی و در دستی عنان خواهد گرفت

ابوالقاسم لاهوتی ۱۹۴۷

حزب توده ایران و جنبش کارگری - کمونیستی ایران

«... بیش از هشت دهه از به عرصه آمدن جنبش کارگری و کمونیستی ایران و مبارزه آن در راه رهایی توده ها از زنجیرهای ستم، استعمار و استثمار می گذرد. از سال ۱۲۹۹ شمسی، که کمونیست های ایران نخستین حزب کارگری و کمونیستی منطقه ما را بنیان نهادند، کمتر دگرگونی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مترقی را در ایران سراغ می توان گرفت که در پرتو مبارزه مستقیم یا غیر مستقیم کمونیست ها انجام نگرفته باشد. کمونیست ها بودند که نخستین منادیان پیکار بر ضد استبداد کهنه و پوسیده سلطنت فئودالی بودند، و پرچم آزادی خواهی و دفاع از حقوق مردم را در کشوری واپس مانده و اسیر استعمار و استبداد، برافراشتند... حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۲۰، به مثابه ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران، به دست زندانیان سیاسی آزاد شده از زندان رضا خان، و دیگر آزادی خواهان، در یکی از توفانی ترین مقاطع تاریخ معاصر کشور، پا به عرصه حیات نهاد. از نظر سیاسی، حزب توده ایران نخستین سازمانی بود که مبارزه سیاسی به مفهوم واقعی آن را، به کشور ما معرفی کرد. تشکیل ده ها تشکل توده ای از جوانان، زنان تا پایه گذاری سندیکاها و اتحادیه های کارگری، به ابتکار توده ای ها آغاز شد و ده ها روزنامه، مجله و نشریه پربار، غنی و علمی حزب توده ایران، فضای سیاسی آن روز کشور را به کلی دگرگون کرد. حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی کشور بود که مبارزه با فاشیسم، امپریالیسم، استعمار و عوامل داخلی آنان را در جامعه ما سازماندهی کرد و در راه آگاهی توده ها در این زمینه، بدست آوردهای چشمگیری دست یافت...»

از پیشگفتار برنامه حزب توده ایران
مصوب چهارمین کنگره حزب توده ایران

سؤال کلیدی این است که نیروهای مترقی و آزادی خواه و جنبش مردمی از نبرد دهه اخیر و خصوصاً چهار سال گذشته بر ضد ارتجاع حاکم چه تجربیاتی را آموخته اند و چگونه با اتکاء به این تجربیات و پرهیز از هرگونه راست روی و یا چپ روی می توان راه آینده را گشود. حزب ما در چهار سال گذشته مرتباً بر این اصل مهم پافشاری کرده و می کند که آینده روند اصلاحات نه در گرو بده بستان ها در بالا، و چشم امید بستن به این یا آن شخصیت سیاسی، بلکه در گرو سازمان دهی نیروی بسیج شده توده ها در پایین است. تجربیات تاریخی گوناگون و از جمله تجربه انقلاب پیروزمند بهمن ۱۳۵۷، نشان داده است که بدون حضور یک نیروی عظیم نسبتاً سازمان یافته مردمی در صحنه نمی توان صرفاً به تغییرات از بالا و یا آن گونه که برخی معتقدند «انقلاب از بالا»، با توجه به اوضاع، ساختار حاکمیت سیاسی کشور و تناسب نیروها در «بالا» امیدوار بود. حزب ما همچنین معتقد بوده و هست که سازمان دهی جنبش مردمی و بسیج نیروهای اجتماعی مدافع اصلاحات حول شعارهای روشن سیاسی و اجتماعی از جمله مهمترین معضلاتی است که در برابر نیروهای مترقی و آزادی خواه قرار دارد. نیروهای درون حاکمیت و از جمله شمار زیادی از شخصیت هایی که خود را مدافع اصلاحات معرفی می کنند، جنبش مردمی را تنها به عنوان اهرم فشار می خواهند و نه بیش از آن. برای درک دقیق تر این مسأله ضروری است اشاره کنیم که جنبش دوم خرداد، از نظر ماهیت سیاسی یک جنبش اعتراضی سراسری بر ضد استبداد و از نظر طبقاتی در برگیرنده وسیع ترین قشرهای مردم میهن ماست. حضور قشرهای مرفه و نیمه مرفه در کنار کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و دانشجویان به این جنبش خصلتی عموم خلقی می دهد و از این رو دارای توان بالقوه عظیمی برای ایجاد تحولات بنیادین، دموکراتیک و پایدار در میهن ماست. تبلور وسعت طبقاتی طیف های گوناگون شرکت کننده در این جنبش را همچنین می توان در شعارها و خواست های مطرح شده از سوی نیروهای گوناگون که خود را با جنبش همراه و هم صدا می دانند، ملاحظه کرد. بر اساس چنین دیدگاهی روشن است که برخی از نیروهای شرکت کننده در این طیف ناهمگون طبقاتی به هیچ وجه خواهان تعمیق جنبش و خواست های آن به سمت طرد رژیم «ولایت فقیه» نیستند و بر اساس همین دید نیز حل و فصل مسایل را عمدتاً از طریق رایزنی های در بالا ممکن می بینند. بر پایه چنین دید محافظه کارانه بی در چهار سال گذشته حضور جنبش مردمی در صحنه صرفاً در چارچوب شرکت در انتخابات های گوناگون مورد تأیید بود و در مقابل تمام تهاجمات ارتجاع، نیروهای مدافع اصلاحات به «آرامش فعال» و یا دقیق تر گفته باشیم به سکوت و بی عملی تشویق می شدند. چهار سال پس از خرداد ۱۳۷۶ و در آستانه انتخابات خرداد ۸۰ شماری از نظریه پردازان جبهه دوم خرداد ضمن اشاره به این برداشت غالب در رهبری جبهه دوم خرداد و نادرست دانستن آن بر این نکته کلیدی تأکید داشتند که بدون سازمان دهی نیروهای اجتماعی نمی توان به آینده

اجتماعی جهان راوداع گفت. خاطره اوو اشعار عالی، بر معنای ویراز طنز تند سیاسی - اجتماعی او، همیشه در یادرفقا، ودوستان اوزنده خواهدماند. او حکومت وابسته وضدمردمی شاه راه به درستی ارتجاع داخلی ومردان قشری وارتجاعی راکه زن را «ضعیفه» می خواندندومخالف سرسخت فعالیت اجتماعی آنان بودند، به طنز «ارتجاع داخلی تر» می نامید. از پیامدهای شوم آن حکومت سرسپرده این بود که «ارتجاع داخلی تر» نقش ارتجاع داخلی راهم به عهده گرفت ودرهیات رژیم منحوس «ولایت فقیه» برمسند حکومت نشست. شعرا فراشته پس از گذشت چنددهه، هم چنان تازه است و بیانگرووضع زنان میهن مادر رژیم «فقاهتی» است. رفیق افراشته تاپایان زندگی به مردم وحزب خود وفادارماند. یادافراشته شاعرتوده هاگرامی باد.

«ارتجاع داخلی تر»

لعن برمختر خط وسواد	به خصوص آن که به زن هاروداد
بازهم رفته «ضعیفه» جلسه	پس که بایست به کارم برسد؟
رختم از داغ اطو چین وچروک	عین اسفالت خیابان مفلوک
کروانم همه درهم برهم	مردم از حسرت یک سوپ کلم
این کت واین یقه اینم زانوست	اثر مرحمت کدبانوست
من که نه این ورونه اون وری ام	وسط الحالم واز این سریم
به دل مورتلنگر نزدم	ورق هیچ کرا برنزدم
بی نظر بی طرف منفردم	زنده هستم فقط از بهر خودم
مملکت راهمه گراب برد	فدوی راخرویف خواب برد
زن یک همچومنی آزاده	ساکت وصامت وجا افتاده
حق چه دارد برودتشکیلات	بکند صرف تمام اوقات
حیف از این عمر عزیز چو طلا	که شود صرف چنین پرت ویلا
زن کجا بحث امور جاری؟	زن کجا امر سیاست داری؟
زن که گفته است شود چیز نویس؟	برود مجلس ملی باگیس
زن کجا مجلس دارشورا؟	زن کجا جای رئیس الوزرا؟

تحولات خوشبینی چندانی داشت. هاشم آغا جری در مصاحبه یی که با ایسنا، سه شنبه ۱۱ اردیبهشت ماه، انجام داد با اشاره به نوع حرکت های اجتماعی و سیاسی در میهن ما، گفت: «موقعیت های بسیج شده در جامعه ما، موقعیت های سریع، گسترده و در عین حال موقت هستند. اما مشکل اساسی این حرکت ها این است که هرگز در تاریخ صد ساله اخیر ایران، جامعه فرصت سازمان دهی خود را نیافته است.» وی در ادامه گفت: «متاسفانه ما نه قبل و نه بعد از دوم خرداد نتوانستیم جامعه را در قالب نهادهای مدنی و اجتماعی سازمان دهیم و به واقع جنبش دوم خرداد جنبش متکی بر افکار عمومی سازمان نیافته بود.» وی اضافه کرد: «اگر «دوم خرداد» را جنبش ملی، مدنی و دموکراتیکی بدانیم که دموکراسی سیاسی آن برای برخی طبقات اجتماعی معنا و مصداق بیشتری دارد اما برای طبقات دیگر علاوه بر توسعه سیاسی، عدالت و باز توزیع ثروت نیز اهمیت دارد و فقدان نهادهای مدنی را نیز در کنار آن بگذاریم می توان گفت که یکی از مشکلات این جنبش علیرغم شعارهایی که در برنامه های آقای خاتمی مسأله عدالت و توسعه همه جانبه و متوازن را نشانه رفته بود، ایجاد گسست و خلاء بین آن شعارها و تحقق عملیاتی آنها بود. لذا متاسفانه ما نتوانستیم آن نیرویی را که در دوم خرداد آزاد شده بود، به شکل سازمان یافته، متشکل و مستمر در صحنه حفظ کنیم.» آغا جری تکرار خصلت توده ای و بسیجی حرکت دوم خرداد در مقاطع انتخابات را برای گسترش و تعمیق دموکراتیزاسیون در ایران کافی ندانست و وجود نیرو و پشتوانه مردمی پیوسته و مستمر را عامل پیش برنده اقدامات نهادهای دموکراتیک دانست. چنین برداشتی از سوی شماری از نظریه پردازان جبهه دوم خرداد بی شک گامی است به جلو که باید از آن استقبال کرد. مسأله اساسی که این نیروها اکنون باید به آن پاسخ گویند این است که با توجه به این تجربیات، این کاستی ها و فرصت های از دست رفته در چهار سال گذشته امروز باید چگونه از فرصت مجددی که با پیروزی انتخابات ۱۸ خرداد ایجاد شده است برای پیشبرد امر جنبش بهره جست.

مبارزه به هدف اصلی نزدیک تر می شود

بحث اساسی این است که نیروی های اجتماعی را باید حول کدام شعارها و برنامه ها بسیج کرد. ما در جریان برگزاری انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، شاهد طرح شعار ضرورت باز بینی در قانون اساسی بودیم. نیروهای مطرح کننده این شعار بدون آنکه روشن کنند که چگونه می توان با توجه به ساختار حاکمیت سیاسی و تمرکز اهرم های قدرت در دست تاریک اندیشان چنین امری را سازمان دهی کرد درباره حدود و ثغور بازبینی نیز نظریه مشخصی را مطرح نمی کردند. از لابلای نظرات مطرح شده و تأکید این نیروها بر تقویت اصل «جمهوریت» در برابر اصل «آمریت» این نتیجه گیری می توانست حاصل گردد که منظور از طرح این شعار بازبینی در اختیارات نامحدود «ولی فقیه» در قانون اساسی است که



به یاد

محمدعلی افراشته،

شاعر

زحمتکشان

خسرو

۱۶ اردیبهشت ماه، یادآور سالروز درگذشت، شاعر طنزپرداز نامی زحمتکشان میهن، زنده یاد رفیق محمدعلی افراشته است. رفیق افراشته در ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۷۱ شمسی در «بازقلعه» در حومه «رشت» زاده شد.

رفیق افراشته در نخستین سالهای تاسیس حزب توده ایران به آن پیوست و همه نیروی ادبی خود را صادقانه در خدمت محرمان قرارداد. اشعار طنزآلود و به ویژه در سالهای مبارزه ضد امپریالیستی ملت ایران به خاطر ملی کردن صنعت نفت و علیه غارتگریهای ارتجاع داخلی و خارجی، که در هفته نامه «چلنگر» چاپ می شد، دهان به دهان می گشت. اشعار تند و انتقادی سیاسی او سلاح تبلیغاتی برای بود در دست طبقه کارگر، زحمتکشان و توده های مبارز زن و مرد و جوانان و دانشجویان. رفیق افراشته مطالب اجتماعی و سیاسی را غالباً بصورت مکالمه افراد عادی درمی آورد و به همین دلیل آثار او برای مردم بویژه زحمتکشان و محرمان قابل فهم بود. رفیق افراشته اشعار و آثار منشور بسیاری از خود بجای گذاشته که بی گمان هریک خود شاهکاری در ادبیات مردمی قلمداد می شوند. آثار مهم و ارزنده او عبارتند از: چهل داستان، مجموعه اشعار فارسی و گیلکی، نمایشنامه ها، تعزیه ها، سفرنامه ها و روزنامه چلنگر.

زنده یاد رفیق محمدعلی افراشته، پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد ۳۲، ناگزیر به مهاجرت از میهن شد و در صوفیه پایتخت بلغارستان سکنی گزید. او سرانجام در ۴۰ سال پیش به تاریخ ۱۳۳۸ در سن ۶۷ سالگی پس از سالها مبارزه در راه آزادی و عدالت

بر اساس این اختیارات تمامی نهاد های منتخب مردم گروگان بی اختیار نهادی غیر انتخابی اند که در برابر هیچ ارگان و نهاد مردمی نیز پاسخگو نیست. از جمله موضع گیری های جالب توجه در این زمینه، مصاحبه آیت الله منتظری با روزنامه «اومانیت»، ۷ تیرماه ۱۳۸۰، نشریه وابسته به حزب کمونیست فرانسه است. آیت الله منتظری در این مصاحبه ضمن پاسخ گویی به سؤالاتی درباره مهمترین مسایل میهن ما نخست به این مسأله اشاره می کند که بررغم پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ما، آزادی نتوانست در ایران پا بگیرد و شکوفا گردد. ضمن اشاره به ساختار کنونی حاکمیت سیاسی و بی اختیار بودن نهاد های انتخابی از جمله نهاد ریاست جمهوری و مجلس در برابر «رهبر». بر این نکته مهم تأکید می کند که: «اهرم های قدرت در اختیار مقام رهبری قرار داده شده بدون محدودیت زمانی و بدون اشاره به مسئولیت او در برابر ملت و مسئولیت های اجرایی بر عهده رئیس جمهور قرار داده شده بدون این که اهرم های قدرت را در اختیار داشته باشد. به علاوه تعیین رهبر بر عهده خیرگان قرار داده شده و تأیید خیرگان بر عهده فقهای شورای نگهبان. شورای نگهبانی که خود منصوب رهبری می باشند. و این شیوه موجب پدید آمدن دوری باطل در مسیر انتخاب رهبری گردیده است...» و نتیجه گیری اینکه برای رهایی جامعه از بحران و انسداد سیاسی کنونی: «به نظر می رسد راهی جز تجدید نظر در برخی از اصول قانون اساسی و اصلاح آنها وجود ندارد. و از جمله رهبری و ریاست جمهوری در یکدیگر ادغام شوند و بر یک فرد منطبق گردند و یا اهرم های قدرت در اختیار رئیس جمهور قرار داده شود و وظیفه رهبری فقط نظارت و ارشاد باشد...» منتظری همچنین در جای دیگری در رد نظریه «ولایت مطلقه فقیه» و ریشه اسلامی آن می افزاید: «ساختار کنونی حاکمیت سیاسی در کشور که فقیه در حاکمیت نقش کلیدی دارد سابقه بی در تاریخ حاکمیت ایران ندارد.»

بر اساس چنین نظری هرگونه تغییری در قانون اساسی بدون از بین بردن اختیارات «ولی فقیه» نمی تواند تأثیر اساسی در حل مشکلات و معضلات میهن ما، در زمینه از بین بردن انحصار قدرت سیاسی در دست تاریک اندیشان حاکم داشته باشد. حزب توده ایران نیز در ده سال گذشته شعار طرد رژیم «ولایت فقیه» را به عنوان ضرورت تأخیر ناپذیر برای خروج جامعه از بن بست اعلام کرده است. امروز دیگر بخش مهمی از نیروهای مدافع اصلاحات به این جمع بندی مهم رسیده اند که رژیم «ولایت فقیه» در تضاد آشکار و آشتی ناپذیری با حرکت به سمت آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی قرار دارد و ضروری است تا تمام توان و نیرو را متوجه برداشتن این سد اساسی کرد. تلاش در راه برداشتن این سد که تمامی اهرم های «قانونی»، «نظامی» و «انتظامی» را نیز در انحصار خود دارد بدون ایجاد یک جبهه وسیع ضد استبدادی ممکن نیست. تجربه یورش وسیع مزدوران ارتجاع به نیروهای ملی - مذهبی و دستگیری ده ها تن از شخصیت های مدافع اصلاحات درست پیش از انتخابات ۱۸ خرداد و عدم موفقیت نیروهای جبهه دوم خرداد، از جمله دولت خاتمی، در

زمینه‌هایی این نیروها از بندهای استبداد، نشانگر خطرات جدی و مهلکی است که جنبش را تهدید می‌کند و در عین حال تأکیدی است بر ضرورت باز بینی در تاکتیک‌های جنبش مردمی و حرکت به سمت اتحاد عمل و تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری. جبهه‌یی که تمامی نیروهای مخالف استبداد و مدافع آزادی را حول شعارها و برنامه واحدی برای مقابله با ارتجاع حاکم متحد کند. در چنین جبهه‌یی جایی برای برداشت‌های ارتجاعی «خودی و غیر خودی» نیست و تنها مرزهای قابل تشخیص مرز دفاع از حقوق مردم در برابر تعرضات تاریک اندیشان و مرتجعان حاکم است. با گذشت چهار سال از جنبش دوم خرداد، همه نشانه‌ها حاکی از نزدیک شدن مبارزه به هدف اساسی، یعنی طرد رژیم «ولایت فقیه» و حرکت به سمت آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی است.

**با هم به سوی تشکیل
جبهه واحد ضد دیکتاتوری
برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت
اجتماعی، و طرد رژیم «ولایت فقیه»!**

ضرورت مبارزه بر ضد «جهانی شدن»

«... تحولات سال گذشته نشانگر این واقعیت امید بخش بود که تهاجم سرمایه داری، که اکثراً با تبلیغات شدید ایدئولوژیک همراه است، با مقاومت روز افزون و شدید روبرو شده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان جهان، نیروهای انقلابی مردمی و ترقی خواه، در سال گذشته، باز هم رشد و گسترش بیشتری یافت. در ارزیابی نتایج و درس‌های مبارزه زحمتکشان و توده‌ها برای یک جهان عادلانه‌تر و انسانی‌تر و نباید بر موازنه نیروها در سطح جهان و امکانات گردان‌های اصلی دو جبهه متخاصم چشم پوشید. این مبارزه‌یی است، بغرنج و راه‌گشا، که ادامه موفقیت‌آمیز آن تحول صلح‌آمیز جامعه بشری را در راستای دستیابی به عرصه‌های عالی‌تری از پیشرفت در علوم، هنر، فرهنگ، و تأمین اجتماعی ممکن می‌سازد. حزب توده ایران افتخار دارد که در همبستگی فعال با مبارزات متنوع زحمتکشان و مردم و نیروهای مترقی و انقلابی جهان عمل کرده است.

حزب توده ایران با وفاداری به آرمان‌های عالی میهن‌دوستانه و انترناسیونالیستی در چارچوب امکانات محدود و در شرایط مبارزاتی سخت و دشوار خود با مبارزه خلق‌های جهان برای آزادی و استقلال، برای زدودن فقر و فلاکت برای مقاومت در برابر دستبرد‌های «سرمایه داری جهانی شده» همبستگی فعال نشان داده است...»

از اسناد پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران

در تلاشی برای اعتدالی جنبش کارگری

نوید شمالی

تلاش برای بررسی شرایط کار و مبارزه طبقه کارگر کشور به منظور تشخیص مشکلات و فرصت های موجود در مقابل حرکت ارتقاء یابنده آن، لزوماً باید از تحلیل وضعیت اقتصادی-اجتماعی و تشخیص عناصر عمده و تعیین کننده ساختار اقتصادی کشور آغاز گردد.

فاکت های مشخص حیات اقتصادی کشور در طول سال های اخیر نتایج شوم تحمیل یک مدل اقتصادی سرمایه داری عقب مانده بر میهن را به روشنی نشان می دهد. ادامه سیاست «تعدیل اقتصادی» بر پایه نسخه «صندوق بین المللی پول» در ده ساله گذشته تحت نام های مختلف از سوی رژیم وضعیت فاجعه باری را بر جامعه تحمیل کرده است که کارگران و زحمتکشان کشور از قربانیان اصلی آن بوده اند. فقر و گرسنگی و بیکاری در جامعه بیداد می کند. از اثرات مستقیم وضعیت اقتصادی حاکم گسترش ناهنجاری های اجتماعی در ابعاد بی سابقه است. رشد میزان اعتیاد در میان جوانان، فحشاء، گسترش بی سابقه و توقف ناپذیر پدیده کودکان بی سرپرست و ولگرد، سیر تصاعدی مهاجرت های اقتصادی گسترش دارد. آمار رسمی منتشر شده توسط خود ارگان های رژیم که مطمئناً تصویر کننده همه ابعاد قضیه نیست از وجود ۲ میلیون معتاد در کشور، رشد سرسام آور اعتیاد در میان جوانان و دانش آموزان، نزدیک به ۳۰ هزار کودک ولگرد در تهران حکایت دارد. فروپاشی سیستم آموزشی و بهداشت کشور، رشد وسیع بیکاری و گرانی کمر شکن مایحتاج عمومی و خدمات ضروری بخش وسیعی از زحمتکشان را از امکان برخورداری از یک زندگی عادی محروم کرده است. در حالی که درصد کوچکی از جامعه در چنان رفاهی بسر می برد که تصور آن فقط در فیلم ها و افسانه ها میسر است، اکثریت مردم از اساسی ترین امکانات زندگی امروزی بی بهره اند. خانم سهیلا جلودار زاده نماینده مجلس و از رهبران «حزب اسلامی کار» اذعان دارد که ۸۵ درصد جمعیت کشور از بی عدالتی رنج می برند. او اعتراف می کند که ۸۵ درصد ثروت کشور فقط در دست ۱۵ درصد جمعیت کشور است و امیر حسین ترکش دوز در «هفته نامه عصر ما» می نویسد: «حاکمیت سیاست های تعدیل ساختاری در ۸ ساله پس از جنگ فضایی را ایجاد کرد تا امواج

از هویت ملی سخن می رانیم، به هیچ رو، نظریه گذشته و درجازدن در گذشته مدنظر نیست. بلکه برعکس، نگاه به گذشته، بازیافتن گذشته، باهدف حرکت به سوی آینده است. حرکت برای ساختن آینده، بازیابی آنچه در گذشته گم شده ولی ارزش خودرازدست نداده است. این همان واقعیتی است که شاهنامه فردوسی را جادوانه ساخته و اکنون گرانباترین میراث برای حرکت به سوی آینده است. بقول زنده یاد جوانشیر:

«فردوسی شاهنامه اش شاید عالی ترین تجسم نوزایی فرهنگی ایران می باشد. او با این اثر تمام وظایف رنسانس (نوزایی) فرهنگی را از زنده کردن و بازیافتن گذشته وانکاس زمان تا استوار کردن زبان دری در سطحی عالی انجام داده است». (حماسه داد - بحثی در محتوی سیاسی شاهنامه فردوسی - جوانشیر)



انسانی از لایه های فرو دست و میانی جامعه به زیر خط فقر ریزش کنند.» و در شکوه از چنین شرایطی است که یک کارگر شرکت پلاستیک شاهین خطاب به مسئولین فریاد بر میآورد: «۱۷ سال سابقه کار دارم با حقوقی که دریافت می کنم تا کنون نتوانسته ام مسکنی برای خانواده ام تامین نمایم. به همین دلیل هم اکنون این حقوق کفاف اجاره خانه و پول آب و برق را نمی دهد. ما چه زمان از این گرفتاری رها خواهیم شد.»

برخی مشخصه های اقتصادی

بر اساس آمار و ارقام منتشر شده توسط سازمان برنامه، از جمعیت ۶۴ میلیونی کشور در سال ۱۳۷۹، تقریباً ۴۱ میلیون نفر در شهرها و ۲۳ میلیون نفر در روستاها زندگی می کنند. بر اساس همین آمار تعداد کل نیروی کار کشور ۱۸ میلیون و ۶۰۲ هزار نفر است که از آن تعداد ۱۵ میلیون و ۵۵۱ هزار نفر شاغل اند. از کل شاغلان کشور ۳ میلیون و ۵۸۹ هزار نفر در کشاورزی، ۴ میلیون و ۷۳۱ هزار نفر در صنعت و ۷ میلیون و ۲۲۹ هزار نفر در بخش خدمات به کار مشغولند. سازمان برنامه، نرخ بیکاری در سال گذشته را ۱۶/۴ درصد برآورد کرده است. بر اساس پیش بینی دفتر اقتصاد کلان، رشد تولید ناخالص داخلی در سال گذشته ۴/۵ درصد بوده است و نرخ تورم سالیانه با کاهش ۲ درصدی در مقایسه با سال ۱۳۷۸ به ۱۹/۹ درصد تقلیل یافته است.

آمار سازمان برنامه و بودجه ارزش افزوده بخش کشاورزی به قیمت های جاری را ۲۲/۱ درصد و در بخش صنعت ۱۷/۵ درصد و در بخش خدمات ۴۸/۲ درصد تخمین می زند. حتی یک بررسی سریع و سطحی آمار بالا نشان دهنده ماهیت بحران زای سیستم اقتصادی حاکم بر کشور می باشد. نرخ جمعیت فعال ۲۷ درصدی در حیات اقتصادی کشور در شرایطی که می دانیم درصد بالایی از آنها بی که شاغل محسوب می شوند یا اساساً بی کار هستند و یا اشتغال ناقص دارند و یا این که سیستم دقیق و علمی برای تعریف این که چه کسانی در آمارگیری «بیکار» محسوب می شوند، وجود ندارد، نمایشگر اتلاف انرژی عظیمی است که به کارگیری آن برای ساختمان یک اقتصاد پویا ضروری می باشد. نرخ جمعیت فعال برای کشورهایی با شرایط مشابه ایران که درصدد غلبه بر بحران های ساختاری خود هستند، بین ۳۵ تا ۵۰ درصد می باشد.

از دیگر مشخصه های وضعیت بحرانی اقتصاد کشور این حقیقت است که در حالیکه سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۵۶، ۱۰ درصد بود، در سال های اخیر تقریباً ۲/۵ برابر شده است و این در حالی است که در تمامی سیستم های اقتصادی موفق، هر چه اقتصاد مدرن تری می شود، سهم کشاورزی در آن کاهش پیدا می کند. در سیستم اقتصادی مدرن و علمی گرایش به سوی آن بخشی است که هم توان تولید ارزش افزوده آن وسیع تر است و هم اشتغال زا می باشد. تقلیل سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی کشور، عملاً امکان حل مشکل بیکاری را از بین برده است.

رشدی، صاحب نظر اقتصادی در گفتگویی با خبرگزاری جمهوری اسلامی در ۱۷ دی ماه سال گذشته پرده از روند معکوس پیشرفت اقتصادی در کشور بر می دارد. او اقتصاد ایران را اقتصادی با رشد کم، ناتوان از ایجاد فرصت های شغلی، تورم زا و پدیدآورنده نا برابری های اجتماعی توصیف می کند. او با اشاره به تقریباً دو برابر شدن جمعیت کشور در سال های پس از انقلاب بهمن ۵۷، فاش می کند که تولید ناخالص داخلی ایران عملاً رشدی ۱/۲ درصدی داشته است. حقیقت این

دردوران جهانی شدن، همگام بارشد و پیشرفت شگفت انگیز دانش، صاحبان قدرت یعنی حامیان نظم نوین جهانی، مبلغ نوع خاص فرهنگ زورمدار و پول پرست هستند و از تمامی امکانات خود برای رواج آن استفاده می کنند، این امر به یک معضل در رقابت و رویارویی گاه آشکار و گاه پنهان از سوی برخی ملت های صاحب اندیشه و فرهنگ بویژه آن دسته از کشورها که مشعل داران تمدن بشری قلمداد می شوند، تبدیل شده است. فرانسویان، روس ها، هندی ها و چینی ها مدتی است، دست بکار شده و از موضع مترقی و نه ارتجاعی به معنای بازگشت صرف به گذشته، سلسله اقداماتی را برای حفاظت و اعتلای دستاوردهای گرانمایه بشری در مقابل یورش فرهنگ بی ریشه و فاقداصالت «عصر جهانی شدن» تدارک دیده اند. اما جایگاه ایران در میان این ملل تمدن آفرین خالی است. میهن کهنسال ما، که در چنگال بختک ارتجاع سیاه و فرهنگ ستیز و خردستیز گرفتاری می باشد، نه تنها دیرگاهی است که از کاروان پوینده تکامل تاریخی همه ملت ها واپس نگاه داشته شده، بلکه واپس گریان تشنه قدرت، فرهنگ و هویت ملی ما را نیز مورد دستبرد دزدانه قرار داده و به برکت حضور این رژیم دانش ستیز، هیچ اقدام عملی و برنامه ترقی خواهانه برای پاس داشت و تکامل و اعتلای فرهنگ درخشان ملی صورت نگرفته و نمی گیرد. هیات حاکمه مرتجع با تاکید بر خرافه پرستی و موهومات، برنامه ای راتحت عنوان «مقابله با تهاجم فرهنگی» گاه و بیگاه اعلام می دارد. این برنامه در درجه نخست منفعت مالی برای طراحان آن در بردارد زیرا بخشی از بودجه کشوری یعنی ثروت مردم، غارت می شود و در درجه دوم، اقدام پوچ و واکنش عبثی است که ارتجاع برای جلوگیری از تبادل فرهنگی میان ملت های مختلف از خود بروز می دهد و مطلقاً عاری از هر عنصر ترقی خواهانه است. واکنش و برنامه رژیم ولایت فقیه روشن ترین مثال برای مقابله از موضع ارتجاعی با تحولات جهانی است و کاملاً محکوم به شکست است. ما ایرانیان به برکت فرهنگی صلح جویانه و عدالت طلبانه، می توانیم و باید برنامه ای روشن و کاملاً واقع بینانه در رویارویی با تحولات پرشتاب جهانی داشته باشیم. ما، در عین همراهی فعال و مبتکرانه تا کیدمی شود مبتکرانه و خلاق با پیشرفت جامعه جهانی و استفاده و بکارگیری دستاوردهای آن، باید از هویت ملی، تاریخ و اصالت خود به نحوی سازمان یافته حفاظت کرده و آنرا تکامل ببخشیم. نه دوری و کناره گیری و انزوا و نه حل شدن و اصالت باختن!

درست از چنین مدخلی است که، خبرانتشار ترجمه جدید شاهنامه فردوسی، شادمانی ما را برمی انگیزد.

ذکر این نکته ضروری است که، هنگامی که از تکامل فرهنگ خودی و دفاع

ترجمه جدید

شاهنامه

به زبان ژاپنی

مطبوعات رسمی ژاپن گزارش دادند، به همت بانوامیکواوکاوا، استاد دانشگاه چواوژاپن، ترجمه جدید شاهنامه فردوسی به پایان رسیده و انتشار آن نیز با استقبال علاقمندان روبرو گردیده است.

ترجمه و انتشار شاهنامه این در یکتای دری به دیگر زبان ها و اکنون به زبان ژاپنی، مایه بسی شادمانی قلبی است.

کوشش پیگیر در راه آشنایی دیگر فرهنگها و ملتها با شاهنامه یعنی درخشان ترین گوهر فرهنگ مردم ما، گامی است ارزنده در راه تحکیم روابط برادرانه همه ملت های کره خاکی، و از این رو همت و تلاش بانوامیکواوکاوا سزاوار تحسین و ستایش فراوان می باشد.

اهمیت ترجمه، نشرو و آواژ آثار غنی فرهنگ ایران زمین، در دوران کنونی فوق العاده جدی است. این امر از آن رو، درخور توجه ویژه است که، جایگاه ایران به عنوان یکی از مراکز زایش و پیدایش تمدن و فرهنگ بشری و نیز نقش انکارناپذیر ایرانیان در اعتلای تمدن جهانی، در میان ملت های تمدن آفرین و فرهنگ ساز در مقابل با سیطره و رواج افسار گسیخته نوع خاصی از فرهنگ آمریکایی، بکلی خالی است.

است که تولید خالص کشور از ۱۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ زمانی که جمعیت کشور ۳۷ میلیون نفر بود، در سال ۱۳۷۸ و با جمعیت ۶۳ میلیونی به ۱۲۲ میلیارد دلار رسیده است. در آمد سرانه ناخالص ملی از ۲۱۵۰ دلار در سال ۱۳۶۵ به ۷۷۰ دلار سقوط کرده است. باید توجه نمود که در آمد ارزی کشور از منابع مختلف در این دوران بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار بوده است ولیکن رژیم حاکم این در آمد عظیم را در جریان سیاست های ماجراجویانه خود حیف و میل کرده و به هدر داده است، و عملاً هیچ کوشش برنامه ریزی شده و کارشناسانه و عملی برای افزایش رشد اقتصادی کشور انجام نداده است. رشد ناچیز اقتصادی ایران طبیعتاً نتوانسته است به نیاز بازار کار کشور پاسخ دهد. بر پایه ارزیابی های کارشناسانه برای حرکت در جهت حل معضل بیکاری، رشد اقتصادی سالانه کشور حداقل باید ۷ درصد باشد. رشد ۵ درصدی بحران را در وضعیت فعلی ادامه می دهد و رشد ۳ درصدی ابعاد بحران بیکاری را گسترش خواهد داد.

کارشناس اقتصادی، حسین عظیمی، در پیام امروز آذر ماه ۱۳۷۹ غالب بودن بافت سنتی بخش صنعت و عدم سود بخشی لازم از آن را مورد بحث قرار می دهد. او متذکر می شود که ارزش افزوده تولید قالی و صنایع دستی توسط یک میلیون نفر شاغل در این عرصه یک میلیارد دلار می باشد. او با انگشت گذاردن روی این حقیقت نتیجه گیری می کند: «مقایسه این بازدهی با معیار های جهانی نشان دهنده آن است که ۱۰۰۰ ساعت کار صنعتگران بخش صنایع دستی ایران معادل یک یا دو ساعت کار صنعتی در کشورهای پیشرفته است. مقایسه ها و برآوردها در بخش کشاورزی نیز بیانگر آن است که بازدهی این بخش حداقل باید سه برابر بازدهی کنونی باشد. اینجا نیز ساختار سنتی کشاورزی مانع دستیابی به چنین بازدهی است.

عوامل بحران را

بررسی دقیق و همه جانبه عوامل موثر در انهدام پایه های اقتصادی کشور و تحمیل یک روند معکوس رشد بر جامعه که اثرات آن مستقیماً دامن گیر طبقه کارگر است، از حوصله این مطلب خارج است. ولیکن عوامل اصلی و کلیدی این روند را فساد وسیع در هیئت حاکمه و تسلط مافیایی بورژوازی بوروکراتیک و تجاری بر اهرم های اصلی سیاست گذاری اقتصادی، سیاست ضد ملی اجرای نسخه های مخرب صندوق بین المللی پول، عدم وجود هر گونه سیاست مدون اقتصادی با اهداف تعریف شده و مکانیزم های عملی برای بررسی عملکرد اقتصادی دولت و در راس همه عملکرد دیکتاتوری رژیم ولایت فقیه در همه عرصه های اصلی حیات سیاسی- اجتماعی- اقتصادی جامعه می باشد. از نتایج چنین روندی رشد نقدینگی به میزان یک صد برابر در مقایسه با سال ۱۳۵۶ و فشار تورمی ناشی از آن می باشد. محافظه کار ترین نیروهای سیاسی رژیم به نمایندگی از دلالتان و محتکران، حیات و رشد بنیادهایی را که با استفاده از امکانات دولتی، معافیت مالیاتی و انحصار عرصه های مشخص فعالیت های اقتصادی اختاپوس گونه حیات اقتصادی کشور را در چنگال خود گرفته اند، ممکن کرده اند. بنیاد مستضعفان، به ستون اصلی تمامی جناح های محافظه کار تبدیل شده است. این بنیاد بر پایه کنترل بلامناع بر حیات شرکت ها و املاک مصادره شده سرمایه داران فراری در مقطع انقلاب بهمین و بند و بست های سیاسی پشت پرده در سال های پس از جنگ به شرکت عظیمی با شعبات در سوئیس، اسپانیا، مالزی و آلمان، یک بانک با ۲۲۰ شعبه در سراسر کشور و یک شرکت هواپیمایی بنام «بن ار»، یکی

قطعنامه در مورد فلسطین

«... ما، نمایندگان احزاب کمونیست - کارگری، که در اجلاس بین المللی در آتن شرکت داریم، نگرانی عمیق خود را نسبت به قتل عام ادامه یافته مردم فلسطین از سوی اسرائیل در ده ماهه گذشته ابراز می داریم. ایالات متحده آمریکا، حامی نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت اسرائیل مسئولیت عمده ای را در قبال سیاست عدم اعتنا اسرائیل به قوانین و عرف های بین المللی به دوش دارد. اراضی فلسطینی که در جریان جنگ ۱۹۶۷ توسط اسرائیل اشغال گردید، توسط سازمان ملل و جامعه بین الملل به مثابه سرزمین اشغالی شناخته می شوند. مردم فلسطین محق به دفاع از خود و زندگی در کشور مستقل خود می باشند و بنابراین حق دارند که در مقابل اشغال و از جمله ایجاد مناطق مسکونی اسرائیلی در اراضی اشغالی فلسطینی مقاومت نمایند. اسرائیل از قدرت نظامی خود برای سرکوب مردم فلسطین و تحکیم مناطق مسکونی اسرائیلی به منظور عملی ساختن تغییرات دموگرافیک و لذا ادعای حاکمیت بر این مناطق استفاده می کند.»

کشتار مردم فلسطین و محاصره اقتصادی منطقه خود مختار فلسطینی توسط اسرائیل در شرایط فلج جامعه بین المللی در چهره سازمان ملل، که در اجرای مسئولیت خود به حفاظت از مردم فلسطین را به دلیل موضع آمریکا به طرفداری از اسرائیل و بی عملی اتحادیه اروپا قصور کرده است، ادامه یافته است. ما همه، اعضای سازمان ملل، جامعه بین المللی و مردم جهان، را فرا می خوانیم که از حق مردم فلسطین به حفاظت بین المللی، عقب نشینی و تخلیه نیروهای اسرائیلی، خاتمه اشغال، حق مردم فلسطین به بازگشت به سرزمین های خود، و استقرار کشور مستقل که پایتخت آن بیت المقدس باشد، حمایت کنند. ما نخست وزیر اسرائیل، آریل شارون، را در رابطه با قتل عام کنونی و قتل عام های گذشته از قبیل قتل عام صبرا و شتیلا در سال ۱۹۸۲ - مسئول دانسته و خواستار محاکمه او به عنوان جنایتکاری هستیم که مرتکب جرایم بر ضد بشریت شده است. ...»

از اسناد نشست بزرگ احزاب کارگری و کمونیستی جهان در یونان
به نقل از «نامه مردم»، شماره ۱۲، ۱۴ تیرماه ۱۳۸۰

از موانع اصلی سیاست گذاری سالم اقتصادی می باشد. بر پایه گزارشی که سال گذشته در نشریه فرانسوی فیگارو منتشر شد بنیاد مستضعفان در اوج خود ۱۶۳۰ موسسه اقتصادی شامل کارخانه های نساجی، مواد غذایی، مصالح ساختمانی، پتروشیمی، مجتمع های کشاورزی، معادن، شرکت های حمل و نقل دریایی و زمینی، ۹۰ سینما، ۲۰ مهمانسرای بزرگ و ۳ روزنامه را تحت کنترل داشت. بنیاد مستضعفان با ۷۰ هزار کارمند و ۳/۵ میلیارد دلار گردش کار سالانه و نفوذ ناسالمی که در ساختار قدرت سیاسی کشور دارد، عملاً هرگونه تلاشی در جهت شکل گیری یک اقتصاد سالم و تولیدی را مسدود می نماید. بنیاد آستان قدس رضوی تحت کنترل واعظ طبسی که تولیت آستان قدس را به عهده دارد، از دیگر ساختارهای مافیایی اقتصادی است که با بهره گیری از روابط گسترده ناسالم سیاسی با سران رژیم در طول سالیان امپراطوری عظیمی را توسعه داده که با درآمد ۲۵۰ هزار میلیارد ریال (۳۱/۳ میلیارد دلار) یعنی دو برابر در آمد ارزی دولت از نفت، نقش عمده ای در وضعیت اقتصادی فعلی دارد. ساختارهایی نظیر بنیاد مستضعفان و بنیاد آستان قدس رضوی که توسعه و ایجاد هرگونه سیستم اقتصادی شفاف و قانونمند را مخالف عملکرد سری مبتنی بر رشوه و ادامه فعالیت های ارتجاعی و ضد مردمی خود می دانند، پیگیرانه و طبق برنامه با اتخاذ سیاست های اقتصادی تولید گرایانه و مدرن مخالفت می نمایند. عملکرد مخرب چنین بنیادهایی در خارج از کنترل دولت و بهره مندی از معافیت مالیاتی یکی از دلایل عمده ناتوانی اقتصاد کشور است.

جدابیت فوق العاده فعالیت های غیر تولیدی برای صاحبان سرمایه و نبود هیچ مکانیزم حمایت کننده ای برای تولید کنندگان ملی و داخلی عامل عمده پدید آمدن آن چنان وضعیتی در سال های اخیر است که هزاران موسسه اقتصادی - تولیدی ورشکست گردیده، تعطیل شده و یا به صورت نیمه تعطیل به حال خود رها شده اند و میلیونها کارگر زحمتکش به خیل عظیم بیکاران پیوسته اند. به گفته محمد تقی زاده، یک کارشناس اقتصادی «بازاری ها با وارد کردن مواد مصرفی سودهای صد در صدی می برند، دیگر چرا خود را با کارخانه ای به در دسر بیندازند که باید برای آن مالیات پرداخت. آنهم کارخانه ای که حداکثر ۲۰ درصد در سال سود می دهد...»

بحران عظیم بیکاری در کشور!

عواقب خانمانسوز بحران اقتصادی حاضر، رکود اقتصادی، تعطیلی مراکز تولیدی، بیکاری و سبب و کاهش دستمزد و مزایای کاری برای کارگران و زحمتکشان، زیر علامت سؤال قرار گرفتن هرگونه قوانین و مقررات حاکم بر محیط کاری که به نوعی از حقوق کارگران دفاع کند، و از همه مهمتر قدرت گرفتن مواضع سیاسی ای است که به بهانه حل بحران، خواهان اتخاذ مدل اقتصادی کلانی است که یکباره اختیار همه امور اقتصادی کشور را به کمپانیهای فراملی و سرمایه گذاران خارجی می دهد.

تداوم سیاست های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی در دوره پس از دوم خرداد تا کنون آثار تراژیکی بر جامعه گذاشته اند. در چهارسال اخیر برخی از طرفداران صاحب نام «توسعه سیاسی»، به تبعیت از اساتید خود در دانشگاه های اروپای غربی و آمریکا، این سیاست را که «در بازار نباید دخالت کرد» و «دخالت دولت در تنظیم مقررات مانع شکل گیری اقتصاد بازار می شود»، خواهان عملکرد کامل «بازار آزاد» شده اند. تبعات قدرت گرفتن چنین نقطه نظرانی در عمل چشم پوشیدن بر مرحله رشد اقتصادی کشور و این حقیقت است که حتی در چارچوب سرمایه داری هم نباید معالجه

مشکلات اقتصادی ایران را با نسخه پیروی از سیاستهای اقتصادی آلمان و ایتالیا بلکه با کمک گرفتن از راه حل کشورهای که شرایط اقتصادی اجتماعی مشابه کشورمان را دارند، انتظار داشت. در سه سال گذشته سیاست گذاران اقتصادی کشور راه حل های ضربتی برای «حذف رایانه ها» و ورود آزاد و بی کنترل کالاها و مصنوعات خارجی جهت «ایجاد رقابت و بهبود کیفیت محصولات داخلی» را اعمال کرده اند. نتیجه چنین عملکردی ورشکستگی تولیدکنندگان داخلی، تعطیلی کارخانجات و بیکار شدن صدها هزار کارگر و زحمتکش و پیوستن آنها به میلیونها کارگر بیکاری است که هر گونه امیدی را به تدبیر مناسب توسط دولت از دست داده اند. کارفرمایان از فرصت استفاده کرده و با خارج ساختن ماشین آلات و مواد اولیه کارخانه ها و فروش آنها - در شرایطی که قانون کار و هر گونه مقرراتی در دفاع از حقوق کارگران تحت تهاجم قرار دارند، روند تعطیلی کارخانجات را بی بازگشت می نمایند. عبدالرحمان تاج الدین نماینده اصفهان در مجلس در روز ۵ بهمن ۷۹ گفت که «سالانه یک میلیون نفر به آمار بیکاران کشور، افزوده می شود.»

واردات بی رویه در سال های اخیر به عامل اصلی اختلال اقتصادی و تولید داخلی تبدیل شده است. مسئولان تشکل های کارگری مجاز در کشور اظهار نگرانی کرده اند که در آینده نزدیک «شاهد تعطیلی بیش از یک صد واحد تولید کننده لوازم خانگی و بیکاری ۱۵۰۰۰۰ کارگر تولیدی و در حدود ۲۰۰/۰۰۰ نیروی انسانی مشغول به کار در فعالیتهای جنبی خواهیم بود.» دریا بیگی دبیر اجرای خانه کارگر مازندران فاش می کند: «از سال ۷۴ تا کنون ۵۱ درصد کارگران مازندران بیکار شده اند.»

دولت به جای مطالعه دقیق عوامل موثر در مشکلات اقتصادی کشور، سیاست سپردن کارخانه ها و واحدهای تولیدی به بخش خصوصی را پیشه کرده است. در اکثر این واگذاری ها، سرسپردگان رژیم واحدهای تولیدی کشور را به ثمن بخش تصاحب کرده و سپس با فروش مستغلات و ماشین آلات آن و سپردن ثروت باد آورده در بانک ها سیاست انهدام اقتصادی کشور را تکمیل می کنند. مطالعه سرنوشت شرکت هایی که در سال های اخیر به بخش خصوصی واگذار شده اند نشان دهنده این امر است که اکثر این واحدها به دلیل سیاست کارفرمایان جدید، به ورطه ورشکستگی غلطیده اند که نتیجه آن بیکاری خیل عظیم کارگران می باشد. روند خصوصی سازی برخلاف تبلیغات دولتی نه تنها زمینه اشتغال را فراهم نکرده بلکه شتاب دهنده اشتغال زدایی بوده است.

در سه ساله اخیر روزی نبوده است که خبر تعطیلی چندین کارخانه بزرگ و سابقه دار کشور مطرح نباشد. بیش از ۱۴۰۰ واحد تولیدی کشور به کلی فعالیت خود را متوقف کرده اند. چنگیز اصلانی دبیر اجرایی خانه کارگر همدان با اشاره به این آمار، یک دلیل ایجاد چنین وضعیتی را آزادی بی رویه «کالاهای خارجی» غیرضروری دانست و گفت: «روتی دادن کالاهای خارجی مشکلات عدیده ای را به دنبال خواهد داشت... پایین بودن دستمزد ها و کارشکنی های تامین اجتماعی و قرار دادهای موقت یکی از مشکلات فراروی جامعه کارگری است و آزاد سازی ورود کالا به کشور یکی دیگر از مشکلات کارگران شده است.»

حسن صادقی، رئیس هیئت مدیره کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کار کشور در سخنرانی خود در جلسه کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران در روز ۶ دی ماه سال قبل از ادامه این روند اظهار نگرانی کرد و گفت: «این همه کارخانه تعطیل شده، و کارخانه های دیگر هم به

دست مرد غریبه داد. گروهی کنجکاو که قدری دورتر ایستاده بودند، دیدند که او خود را روی زن مجروح خم کرد. و زمانی که صدای گلوله برخاست همه با قیافه ای تلخ و عصبانی از محل پراکنده شدند. از آن میان یک نفر گفت: «بهتر بود کسی را خبر می کردید، تا اینکه او را مثل یک سنگ بکشید.»

هنگامی که شب از راه رسید، دو نفر از جنگل بیرون آمدند تا او را با خود ببرند. آن دو مدتی به دنبال او گشتند تا بالاخره پیدایش کردند. اول فکر کردند که او به خواب رفته است، تنها وقتی که یکی از آن ها شانه زن را فشار داد، متوجه شد که او دیگر مرده است.

جسد زن تمام شب و صبح روز بعد همان جا افتاده بود. نزدیکی های ظهر بود که ریش سفید محل با چند نفر از اهالی آمدند تا او را همراه دو جسد دیگر که کنار ریل افتاده بودند، با خود ببرند و در گوشه ای چال کنند. کسی که خاطره را بازگو می کرد، ادامه داد: «آخر چرا او این کار را کرد و با دست های خود او را کشت؟ هنوز هم نمی فهمم، زیرا درست از او با آن همه ترحم و دل سوزی انتظار دیگری می رفت...»

. آن طرف زمین بایر چند خانه به چشم می خورد ، در سمت مقابل چند درخت چنار لاغر آسمان را با شاخه های خود جاروب می کردند . در این فاصله مرد برگشته بود . زن جرعه ای از بطری نوشید . مرد جوان دوباره با آتش فندکش سیگار او را گیراند . شب چون پرده ای سیاه آهسته از سمت افق خود را روی آسمان می کشید . از سمت مغرب توده ای از ابر های پاره پاره و گرد در آسمان به طرف بالا در حرکت بودند . سر و کله افراد جدیدی پیدا شد . آنها از کار بر می گشتند و در راه منزل بودند . دسته ای که مدت ها بود آن جا ایستاده بودند برای آن ها توضیح می دادند . طوری صحبت می کردند که گوئی او دیگر زنده نیست .

صدای زنانه ای گفت : « آن مرد که آنجا افتاده ، شوهرش است . از داخل قطار فرار می کردند . می خواستند به جنگل روبرو پناه ببرند که به سوی آن ها تیراندازی شد . شوهرش گشته شد ، خودش هم اینجا افتاده است . گلوله به زانویش خورده و نمی تواند راه برود .»

« اگر توی جنگل افتاده بود ، می شد کاری کرد ، او را به جایی برد . اما این جا ، پیش چشم همه ، کسی جرات نمی کند ...»
این را پیرزن دهقان گفت ، او آمده بود ظرف شیرش را ببرد . با سکوت به شیر نگاه کرد که روی علف ها ریخته بود .

به همین خاطر کسی حاضر نبود تا قبل از فرا رسیدن تاریکی او را به جایی ببرد و پنهان کند ، یا حتا پزشکی را خبر کند ، یا حداقل او را به داخل ایستگاه راه آهن ببرند تا از آن جا به بیمارستانی برسانند . دیگر هیچ بارقه امیدی باقی نمانده بود . تنها یک راه مانده بود و آن نیز مرگ بود . در انتظار مرگ نشستند !

هوا دیگر تاریک شده بود که چشمه های را باز کرد . به جز پلیس ها که دوباره برگشته بودند و مرد جوان که از جایش تکان نخورده بود ، کس دیگری آن جا نبود . زن دوباره از آن ها درخواست کرد تا با گلوله ای به کارش پایان دهند ، هر چند که می دانست چنین نخواهند کرد . سپس از سر نامیدی دو دستش را روی چشم ها گذاشت ، تا دیگر چیزی را نبیند .

پلیس ها مردد بودند ، و همچنان با یک دیگر مشاجره می کردند ، تا بالاخره یکی از آنها به دیگری گفت : « تو این کار را بکن ... »

زن ناگهان صدای مرد جوان را شنید ، که گفت : « به من بدهید تا ... »
پلیس ها باز هم مدت کوتاهی به مشاجره خود ادامه دادند . زن چشمه های را قدری باز کرد و در این لحظه دید که یکی از پاسبان ها اسلحه کمبری خود بیرون آورد و به

تدریج در حال تعطیل هستند و هیچ حرکت کارساز و موثری تا کنون در این مورد صورت نگرفته است. ... در گذشته نه چندان دور برخی از کارخانه ها با ظرفیت بالایی محصولات خود را تولید می کردند تا جایی که کارگر را تا مرحله اجبار به اضافه کار و می داشتند. اما متأسفانه امروز با آزاد شدن ورود بی رویه بیش از ۷۲۰ قلم کالا که اغلب این کالاها غیر ضروری است می رود تا حتی همین کارخانه های سود ده و اشتغال زا نیز تعطیل شوند و تولیدات داخلی در انبار ها پیوسد که در این صورت مرگ اشتغال شاغلین را به دنبال دارد. و در این صورت نه این که ایجاد اشتغال نشده است بلکه جمعی دیگر به خیل بیکاران اضافه می شوند.»

رشد مبارزات کارگری

در چهار چوب چنین وضعیت بغرنجی و فشار همه جانبه به طبقه کارگر است که ما شاهد رشد مبارزات کارگری در کشوریم. این حقیقتی است که به لحاظ تنوع اقدامات اعتراضی کارگران واحد های تولیدی، دوران سه ساله اخیر بی سابقه بوده است. کارگران و زحمتکشان با درک این که مسئولان اجرایی و قانونگذاران کشور از پاسخ دهی به ابتدایی ترین خواست های بر حق آنان قاصرند، با تظاهرات، تحصن، جمع آوری امضاء برای طومار، اعتصاب، برگزاری اجتماعات و سخنرانی ها، و حتی انسداد جاده های بین شهری سعی بر برجسته کردن خواست های صنفی خود کرده اند. از سوی دیگر بدلیل عمق و وسعت مشکلات کارگران نشانه های روشنی از رشد تمایلات طبقه کارگر به حرکت های سراسری بروز کرده است. در دو سال گذشته در چندین مقطع و از جمله اعتراض به سازمان تامین اجتماعی و مراسم اول ماه مه در تهران و دیگر شهرهای بزرگ به وسیع ترین نمایش های کارگری در دفاع از خواسته های کارگران در رابطه با غیر قانونی کردن قراردادهای موقت، پرداخت به موقع دستمزدها (کم نیستند کارگرانی که حقوق خود را در دو سال گذشته دریافت نکرده اند)، افزایش دستمزدهای کارگران مطابق با نرخ تورم (دستمزد دهافقط حدود ده روز مخارج زندگی کارگران را تامین می کنند)، مخالفت با سیاست های سازمان تامین اجتماعی در جهت محدود کردن بیمه بیکاری برای کارگران، جلوگیری از تعطیلی کارخانجات و تحویل موسسات تولیدی به بخش خصوصی، فرا روئیده اند. حرکت پیروزمند کارگران چیت ری و شادان پور در اعتراض به سیاست خصوصی سازی و واگذاری این کارخانه به بخش خصوصی در هفته های اخیر از نمونه های درخشان حرکت هماهنگ و هدفمند کارگران در دفاع از منافع صنفی شان است.

یکی از مهمترین عناصر این مرحله تاریخی مبارزاتی کارگران کشور زیر سؤال رفتن نقش تشکل های رسمی کارگری نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار است. مواضع سازشکارانه و ضد کارگری این تشکل ها در مقطع حادث شدن مبارزه سیاسی در کشور، ادامه حیات آنها را به شکل سابق زیر علامت سؤال برده است. اگر در دوره قبل از دوم خرداد مسئولان بالای خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار می توانستند با موضع گیری های کشتار و بده بستان با رهبران رژیم به نوعی حضور خود را توجیه کنند، در مقطع کنونی و در شرایطی که ارگان های رسمی دولتی علناً از نولیبرالیسم

خواهش او را به جا آورد .

جمعیتی که گرد آمده بود توجه عابرین را به خود جلب می کرد ، در نتیجه هر لحظه به تعداد افرادی که دور زن زخمی جمع شده بودند افزوده می شد. مثل تماشاچی دور او حلقه زده بودند و زن هیچ گونه امیدی به کمک آن ها نداشت . تنها در آن میان افتاده بود مثل حیوانی که در حین شکار زخمی شده باشد ، حیوان زخمی که شکارچی نتوانسته بود کار او را تمام کند .

مست شده بود و حالتی خواب آلود داشت ، با این وجود نیرویی پایان ناپذیر او را از دیگران جدا می کرد، و آن نیروی نفرت بود

زمان می گذشت ، زن دهقان پیری که یک بار دیگر آن جا آفتابی شده بود ، نفس زنان به او نزدیک شد ، از بقچه همراهش یک تکه نان و یک ظرف شیر بیرون آورد ، خم شد و آن ها را میان دست های زن مجروح گذاشت ، و خیلی سریع به عقب برگشت . قدری مکث کرد می خواست ببیند که آیا او از شیر می نوشد . و زمانی که دو پلیس را دید که به آن سمت می آیند ، صورت خود را با روسری اش پوشاند و از آن جا دور شد .

دیگران هم پراکنده شدند . تنها مرد جوان که برایش ودکا و سیگار آورده بود در همان نزدیکی ایستاده بود . ولی زن مجروح دیگر چیزی نمی خواست .

پلیس ها با قیافه های عبوس و جدی نزدیک شدند . می خواستند ببینند چه رخ داده است . با یکدیگر مشورت می کردند ، که چه کنند . زن مجروح از آن ها تقاضا کرد تا با شلیک گلوله ای به کار او پایان دهند . و این خواسته را مداوما تکرار می کرد . زیرا برایش خیلی مهم بود تا این واقعه گزارش نشود . ولی پلیس ها چنین نکردند. و در حالی که با هم گفت و گو می کردند ، از آن جا دور شدند . هر از گاهی می ایستادند و دوباره به راه می افتادند . بالاخره معلوم نبود که آنها چه کار می خواهند بکنند . این طور به نظر می رسید که حاضر نبودند تقاضای زن را به جا بیاورند . زن مجروح در یک آن متوجه شد که مرد جوان و مودب هم رفته است . چند لحظه قبل از این مرد جوان به او آتش داده بود تا سیگارش را روشن کند . آن هم با فندکی که به سختی روشن می شد . زن به او گفته بود که یکی از آن دو نفر که کشته شده است شوهرش است. ولی مرد جوان هیچ واکنشی نسبت به این اشاره نشان نداد ه بود .

می خواست قدری شیر بنوشد اما پشیمان شد . متفکرانه ظرف شیر را روی علف ها گذاشت . آن روز هوا بادی بود ، یکی از روزهای قبل از بهار ، و کاملاً خنک بود

اقتصادی، خصوصی سازی و محدود ساختن همه دستاوردهای زحمتکشان و از جمله حمله به قانون کار حمایت می کنند، واز سوی دیگر زحمتکشان با تجربه مستقیم بی عملی این تشکل های زرد و تحت کنترل رژیم اعتماد خود را به هر گونه کارآیی آن ها از دست داده اند، نشانه هایی از یک تغییر، جوانه های یک درک روشن از وضعیت، به چشم می خورد. آهنگری عضو کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران در بهمن ۷۹ می گوید: «ما بیش از ۲۰ سال تلاش کردیم تا از طریق تشکیلات خانه کارگر و اتحاد بین تشکل های کارگری وضعیت کارگران رو به بهبود رود اما در بسیاری از امور نتایج محسوس نگرفته ایم و باید بنشینیم و علل و عوامل آن را بررسی کنیم که آنچه به ضعف خودمان و تشکیلات بر می گردد، با بازنگری و برنامه ریزی صحیح جماعت همراه را به جلو ببریم.»

تامل روی اظهارات اخیر حسن صادقی، از رهبران سرشناس کانون شورای اسلامی کار کشور در مورد این که «اگر بخوایم در عرصه های مختلف حرفی برای گفتن داشته باشیم باید تحولی عمیق در تشکیلاتمان به وجود آوریم» و یا این که «عدم شفافیت قانون شوراهای اسلامی کار موجب می شود جایگاه کارگران در عرصه تولید نامشخص شود. در مقطع کنونی کارگران، به جای اظهار تمایل برای نامزد شدن در انتخابات شوراهای کار از حضور در این عرصه سرباز میزنند... برخی احزاب تازه به دوران رسیده، شوراهای اسلامی کار را منفک از کارگران تلقی می کنند و معتقدند آن ها تامین کننده نظرات دولت و عامل سرکوب جنبش های کارگری درون کارخانه ها هستند.» ضروری است. این اظهارات و موضع گیری های «رادیکال» شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در لزوم مبارزه بر ضد سیاست تعطیلی کارخانجات و خصوصی سازی ها و حمایت از حرکت های اعتراضی کارگران و حتی زمزمه هایی در رابطه با برخی اصلاحات در ساختار شوراهای کارگری به منظور تبدیل آنها به «تشکل های نماینده کارگران» عکس العمل های مذبحخانه ای از سوی این تشکل های تحت کنترل رژیم برای ادامه بقاء می باشد. علیرضا محبوب، دبیر کل خانه کارگر از این سخن می گوید که «اگر ما اتحادیه ها را تشکیل داده بودیم ، می توانستیم از حقوق کارگران دفاع کنیم، اکنون در حرکت های تشکیلاتی بسیار ضعیف هستیم و اتحادیه ها حرکت های تشکیلاتی را قوی می کند.» کوشش خانه کارگر به برگزاری اولین مجمع عمومی کانون عالی انجمن های صنفی کارگران ایران برای اولین بار، پس از بیست سال در سوم آذر ماه ۷۹، و سراسیمگی این نهاد در جریان پاسخ دهی به اعتراض انجمن صنفی روزنامه نگاران به برخی جوانب سؤال برانگیز این اقدام افشاگرانه می باشد. رهبران خانه کارگر که دریافته اند کارگران کشور برای پیشبرد شعارهای مبارزاتی خود مصمم به تشکیل ساختارهای صنفی مستقل می باشند، سعی دارند که با پیشقدم شدن مزورانه در تشکیل این ساختارها کنترل آن ها را در دست بگیرند. آنها در بیانیه علنی خود خطاب به انجمن صنفی روزنامه نگاران آنها را فرا می خوانند «دست از انحلال طلبی و مخالفت با وحدت تشکیلاتی انجمن های صنفی با سایر تشکلات کارگری برداشته و به جای بذل انشقاق بذل وحدت و همدلی بکارید. در این راستا آماده مذاکره فوری در مورد مسایل مطروحه در چهارچوب وحدت تشکیلاتی می باشیم.»

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

طبقه کارگرایان در تمامی تحولات تعیین کننده میهن ما ن در ۸۰ سال اخیر شرکت و نقش تعیین



**تظاهرات پر
شکوه کارگران
در مراسم اول
ماه مه در
تهران
اردیبهشت ماه
۱۳۷۹**

کننده ای داشته است. هیچ نیرویی قادر به چشم پوشی بر نقش طبقه کارگر میهن مان در مراحل سرنوشت ساز انقلاب بهمن ۵۷ نمی تواند باشد. این نقش در حالی که از یکسو محصول شورانقلابی، شم طبقه ای و آگاهی سیاسی کارگران بود، از سوی دیگر از پیوند درونی جنبش کارگری در پروسه انقلاب سرچشمه می گرفت.

کوشش پیگیر حزب توده ایران در سال های پس از انقلاب برای روشنگری در درون طبقه کارگر در رابطه با اهمیت تشکیل اتحادیه های کارگری و تشکل های صنفی از این حقیقت عینی نشئت گرفته بود که برغم شرکت فعال و تعیین کننده در مراحل مختلف انقلاب بهمن، زحمتکشان کشورمان به دلیل عدم تشکل قادر به اثر گذاری مشخص و برنامه ریزی شده بر مسیر تحولات نبودند. این ضعف تشکیلاتی طبقه کارگر از یک سو در اساس محصول حاکمیت رژیم های ترور و سرکوب در کشور و از سوی دیگر به دلیل عدم درک ظرافت های مبارزه صنفی و قانونمندی های تکوین و تکامل تشکل های صنفی از سوی نیروهای چپ بوده است. حزب ما معتقد است که ایجاد تشکل های صنفی، کارگران، این نیرومند ترین قدرت اجتماعی در جامعه را با تمام امکانات خود در خدمت مبارزه برای رفم های رادیکال در جامعه قرار خواهد داد. ما عدم تشکل میلیون ها کارگر در سازمان های صنفی، سندیکاها و اتحادیه های کارگری، را بزرگترین نقطه ضعف جنبش کارگری ایران دانسته و برای آن دلایل عینی و ذهنی قایل هستیم.

در شرایطی که کارخانه ها یکی پس از دیگری بسته می شوند، در شرایطی که هر ساله صد ها هزار نفر بیکار به صفوف میلیونی بیکاران می پیوندند. در شرایطی که بدلیل گرانی و تورم و سطح نازل دستمزدها کارگران برای تامین اساسی ترین نیازهای خود مجبور به کار طاقت فرسا و چند شیفته هستند، و امنیت کاری در نازل ترین سطح قرار دارد، جذب کارگران به تشکل های صنفی دشوارتر می شود. در چنین شرایطی مبارزه برای ایجاد تشکل های صنفی را جز با تکیه بر تجربه مبارزاتی خود کارگران و با کار توضیحی و افغانی و پر حوصله و دقیق و کارشناسانه نمی توان به جلو برد.

آن چه که اهمیت فراوان دارد این است که در چنین شرایطی کارگران و زحمتکشان کشورمان همانگونه که در بخش پیشین بحث شد بر پایه تجربه خود به عدم کار آیی ساختارهایی نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار واقف شده اند و اکنون آمادگی پذیرش تشکل های صنفی را دارند. بر

مرد جوان اولین نفری بود که او را پیدا کرد. ولی رفته رفته سر و کله افراد دیگری پیدا شد. برخی از کوره آجر پزی که در آن نزدیکی ها بود می آمدند و و دیگران که تعدادی زن کارگر و یک مرد در بین شان دیده می شد از دهکده نزدیک ایستگاه راه آهن می آمدند. آن ها با دلهره لحظه ای می ایستادند و زن را ورناداز می کردند.

هر دم به تماشاچیان که دور زن حلقه زده بودند افزوده می شد. آنها می ایستادند و پس از تماشای صحنه تند از آن جا دور می شدند. افراد دیگری از راه می رسیدند اما آنها نیز مدت زیادی نمی ایستادند. درگوشی به هم چیزهایی می گفتند ولی هیچ چاره ای به فکرشان نمی رسید. کاملاً مشهود بود که او یک زن یهودی است. گیسوی پرپشت و سیاه زن او را لو می داد. چشم های میشی اش که دیگر روح زندگی در آن ها دیده نمی شد، زیر مژه های نیمه بازش می چرخیدند. کسی با او صحبت نمی کرد. بالاخره خودش برای اولین بار از مردم پرسید آیا آن دو فراری که نزدیک جنگل افتاده بودند، زنده اند یا خیر؟ کسی از آن میان گفت که آن ها کشته شده اند.

آن روز روز روشنی بود. جایی که زن قرار داشت مکان بازی بود که از همه سو دیده می شد. به همین سبب ساکنین اطراف به سرعت از واقعه اطلاع پیدا کردند. زمان وحشت بود و ترور بر همه جا و همه چیز حکومت می کرد. در نتیجه همه می دانستند که کمک به یک زندانی فراری در واقع به معنای این است که کسی حکم مرگ خود را امضا کند.

در بین آدم های کنجکاو، مرد جوانی هم دیده می شد که برای مدت زیادی آنجا ایستاده بود، سپس چند قدم دور شد ولی باز برگشت. زن از او خواهش کرد که از داروخانه برایش قرص آرام بخش بیاورد، مقداری پول به او داد اما مرد جوان پول را قبول نکرد.

برای مدتی با چشم های بسته دراز کشید. پس از چندی نشست، پای زخمی اش را قدری تکان داد، آن را میان دست هایش گرفت، دامن خود را از روی زخم کنار زد. دست هایش خونی شد.

حکم مرگ مانند میخی در زانویش فرو رفته بود و او را زمین گیر کرده بود. مدت زیادی بدون حرکت نشسته بود. چشم های کاملاً سیاه خود را با مژه هایش پنهان کرده بود.

وقتی که دوباره چشم هایش را باز کرد چهره های تازه ای دید، مرد جوان هنوز آن جا ایستاده بود. از او خواهش کرد تا برایش ودکا و سیگار بیاورد. مرد جوان

بستر این آمادگی، نیروهای انقلابی می بایست در توضیح این حقیقت که مبارزه برای افزایش دستمزد ها، بر ضد خصوصی سازی ها، برای بازنشستگی قبل از موعد، برای بهره مند بودن از ثبات و امنیت شغلی و مقابله با قراردادهای موقت و برای اتخاذ سیاست های اقتصادی حافظ منافع زحمتکش و رشد و پیشرفت و در کل برای این که هر گونه تحولی سیاسی در کشور با توجه به خواستها و با مشورت و مشارکت فعال و سازماندهی شده و موثر کارگران صورت پذیرد، جز از طریق ایجاد شرایط پایه گذاری تشکل های صنفی کارگران و مرتبط نمودن ساختاری آن ها برای تامین هماهنگی ممکن نیست، عمل کنند. وظیفه نیروهای انقلابی و ترقی خواه کمک به تجهیز کارگران به دانستنیها و اطلاعاتی است که در روند شکل گیری و انسجام اتحادیه های کارگری حیاتی می باشند. حقیقت این است که محصول بیش از یک قرن مبارزه صنفی کارگران در کشورهای جهان، انبوهی از تجربیات مفید در نحوه سازمان دهی اتحادیه ها، چگونگی ارتباط شعبات اتحادیه ها در مراکز کاری مختلف به یکدیگر، تعریف وظایف عمده و اصلی اتحادیه های کارگری، ساختار دموکراتیک اتحادیه های کارگری، آماج های آن ها و تفاوت آن با احزاب سیاسی طبقه کارگر، عرصه های هماهنگی اتحادیه های کارگری صنوف مختلف، چگونگی عمل مراکز هماهنگی اتحادیه های کارگری در رابطه با سیاست های کلان کشور که بر زندگی و کار طبقه کارگر اثر می گذارند، بوده است. در دوره کنونی انتقال اصلی ترین و مفید ترین این تجربیات با توجه به شرایط عینی و ذهنی موجود در جنبش از وظایف نیروهای انقلابی طبقه کارگر می باشد. این اهمیت حیاتی دارد که اجازه ندهیم دولت و نهادهای دولتی و یا تشکل های زرد کارگری در این مرحله تعیین کنند، رهبری فکری و معماری محتوایی ساختمان تشکل های صنفی و سندیکاها را به دست بگیرند. نیروهای سیاسی ترقی خواه با هدایت مبارزات طبقه کارگر در جهت خواست های عمده و اصلی آن و تکوین و تکامل همزمان ساختار های صنفی و سندیکا یی برای سیاستگذاری و برنامه ریزی دقیق و تعیین موثر ترین اشکال مبارزاتی می بایست مانع استفاده ابزاری از توان طبقه کارگر توسط جناح های سیاسی کشور شوند.

موانع مشخص تبدیل جنبش صنفی به سیاسی

حزب توده ایران عدم تشکل میلیون ها کارگر در سازمان های صنفی، سندیکا ها و اتحادیه های کارگری را، بزرگترین ضعف جنبش کارگری ایران می داند. این حقیقتی است که به دلایل عینی ذکر شده در بخش های قبل حتی ساختار های وابسته به رژیم نیز دارای پوشش سراسری نیستند. یک فاکت مشخص این است که از حدود ۷۰۰۰ واحد تولیدی که طبق قانون کار می توانند شورا تشکیل دهند، تنها حدود دو هزار واحد تا کنون موفق به ایجاد شورا شده اند.

این نقطه ضعف که دلایل عینی و ذهنی مشخص دارد، عمده ترین سد و مانع در راه کارگران برای مبارزه ای پیرومند در جهت احقاق حقوق اجتماعی - اقتصادی خود می باشد. ما معتقدیم که ایجاد و قوام یافتن تشکل های صنفی مستقل و سراسری نیرومند ترین قدرت اجتماعی در جامعه ما را با تمام امکانات خود در راه مبارزه برای رفم های رادیکال در جامعه قرار خواهد داد. ولیکن بحث این است که موثر ترین راه حصول به این دستاورد مهم و استراتژیک جنبش چیست؟

مشکلات عینی و روزمره از یک سو و شرایط پلیسی و ترور حاکم از سوی دیگر برای سال ها مانع از روشنگری در رابطه با ارتباط دیالکتیکی و نزدیک خواست های صنفی و سیاسی طبقه کارگر بوده

بوته های اطراف می غلتانند تا در فرصت مناسب به جنگل های پیرامون که با تاریکی خود فراریان را به سوی خود می خواند و وسوسه می کرد، پناه برند. بعضی ها هرگز موفق نمی شدند و در حین فرار کشته می شدند. گاهی اتفاق می افتاد که پیکر آن ها بر اثر شتاب قطار به برآمدگی هایی از قبیل سنگ یا علائم بین راه می خورد یا اینکه دست و پایشان بین چرخ های قطار گیر کرده و می شکست. در این حالت دشمن بدترین و وحشتناک ترین عقوبت ها را برایشان در سر می پروراند.

دسته ای که جرات کرده و در میان سر و صدای حرکت قطار، در آن حفره تاریک می خزیدند، به سرنوشت خود آگاه بودند. آن ها می دانستند که چه ریسک بزرگی می کنند. البته این امر را نیز آن هایی که در واگن باقی می ماندند می دانستند، هرچند که نمی توانستند از پشت درهای بسته و پنجره های درز گرفته به بیرون نگاه کنند تا دست کم از سرنوشت کسانی که فرار می کردند آگاه شوند.

زنی که نزدیک ریل راه آهن افتاده بود جزو شجاع ترین ها بود. نفر سومی بود که از سوراخ کف واگن به بیرون خزید. پشت سر او تعداد دیگری خارج شدند، ولی ناگهان بالای سر آنها صدای رگباری به هوا برخاست. صدای رگبار آن قدر مهیب بود که گویی بمبی روی قطار منفجر شده باشد. و در آخر صدای تیراندازی خفه به گوش می رسید.

اکنون دیگر برای اسیرانی که در قطار باقی مانده بودند، حفره کف واگن مانند دهان مرگ بود. آنها ترجیح می دادند که سرنوشت خود را انتظار بکشند که در پایان راه در انتظارشان بود. آن ها به پیشواز مرگ خود می رفتند. قطار با صدای کرکننده و دود غلیظی که به هوا می فرستاد، مدت ها بود که در تاریکی شب گم شده بود. برای لحظه ای چند سکوت غریبی جهان را در بر گرفت.

مردی که شاهد ماجرا بود و پس از گذشت مدت ها هنوز هم نمی توانست آن را فراموش کند، یک بار دیگر ماجرا را در ذهن خود مرور کرد: هوا روشن شد و زن که گلوله به زانویش اصابت کرده بود، هنوز در گودی کنار ریل راه آهن میان علف های خیس افتاده بود. قدری دورتر، نزدیک جنگل، پیکر مردی بدون حرکت قرار داشت. با این وجود تعدادی توانسته بودند خود را به جنگل رسانده و فرار کنند. از آن میان دو مرد کشته شده بود. و تنها زن مجروح در این وضعیت بلا تکلیف که نه زندگی است و نه مرگ قرار داشت.

گاهی اوقات پیش می آمد اسیرانی که در واگن های مهر و موم شده به سوی اردوگاه های مرگ فرستاده می شدند ، در بین راه تصمیم به فرار می گرفتند . این عمل شهادت بیشتری می خواست تا این که ناامید و بدون تلاش برای ادامه زندگی به سوی مرگ حتمی روانه شدن . برخی ها موفق می شدند فرار کنند . زیرا به خاطر سر و صدای کر کننده قطار کسی از بیرون متوجه نمی شد که در داخل واگن ها چه می گذرد .

تنها راه ممکن این بود که تخته های کف واگن را یکی یکی جدا کرده و راهی به بیرون ایجاد کنند . هر چند چنین عملی، آن هم در مکانی که در آن بیش از حد گنجایش، انسان هایی گرسنه و کثیف چپانده بودند ، غیر ممکن به نظر می آمد . آدم حتی نمی توانست خود را جا به جا کند . زندانیان در هوایی گندزده و آلوده در تاریکی مطلق به سر می بردند ، و هر از گاهی در اثر تکان های شدید قطار روی هم ریخته می شدند . با این وجود ، آن تعدادی هم که خود فکر فرار را به ذهن راه نمی دادند - صرف نظر از این که برای چنین امری ضعیف و ناتوان بودند ، یا می ترسیدند - یا به بیان دیگر مرگ خود را به انتظار نشسته بودند نیز ضرورت لحظه را می فهمیدند و آگاهانه این امکان را به دیگران می دادند تا مقدمات فرار خود را آماده کنند . آنان جا باز می کردند و با فشار آوردن به یکدیگر به عقب می رفتند . پاهای برهنه و چرک آلودشان را بلند می کردند ، تا مقداری جا برای آن دسته که چنین تصمیمی داشتند ، باز شود .

قبل از هر چیز می بایست سر یکی از الوار های کف واگن را لقم می کردند. این عمل کلید موفقیت بود . سپس باید با تلاش فراوان آن را از گف واگن جدا می کردند ، این کار ساعت ها به طول می انجامید . بیرون آوردن سه الوار کافی بود تا آدم خود را به بیرون برساند .

زمانی که این کار به آخر می رسید ، انسان هایی که نزدیک حفره بودند خم می شدند و با دیدن این منظره هولناک ، ناگهان وحشت زده روی برمی گرداندند . زیرا جرات زیادی می خواست تا انسان چهار دست و پا و با تلاش زیاد از سوراخ ایجاد شده به بیرون بجزد . تازه پس از این عمل می بایست در بین تکان های شدید و صدای کر کننده قطعات فلز که به هم می خوردند خود را به گیربکس واگن می رساندند . از این جا به بعد می بایست وجب به وجب پیش می رفتند تا به قسمتی که پرش از آن ممکن بود برسند . و با لآخره در لحظه مناسب از لایه لای چرخ ها خود را به کنار ریل پرتاب کنند . بعد می بایست خیلی سریع از دامنه کنار راه آهن خود را به

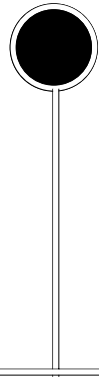
است. دلایل عینی این که، زحمتکشان کشور در مواجهه با فقر، بیکاری، عدم امنیت کاری و اجحاف روزمره به حقوق شان، گرایش به برجسته کردن خواسته های صنفی و عاجل خود و بعضاً عدم بهای واقعی دادن به ریشه ها و زمینه های سیاسی این مشکلات، دارند، قابل درک می باشد. حزب ما در سراسر تاریخ ۶۰ ساله خود یکی از وظایف اصلی تشکل های کارگری واقعی، اعم از صنفی و سیاسی، را توضیح و ارتباط دیالکتیکی بین خواسته های صنفی و سیاسی طبقه کارگر و تعیین آماج های مبارزاتی برای دستیابی به اهداف عاجل و استراتژیک زحمتکشان کشور دانسته است.

ما حلقه مهم مبارزه در جهت دموکراتیزه کردن واقعی حیات اجتماعی در لحظه کنونی را حضور پر قدرت طبقه کارگر در صحنه پیکار برای آزادی، که نیل به آن به نوبه خود منوط به تامین آزادی های سندیکایی و اتحادیه ای به منظور تسریع در پیوند مبارزات صنفی و سیاسی کارگران است، می دانیم. ما معتقدیم که طبقه کارگر می باید در مبارزه برای تحولات دموکراتیک نقش تعیین کننده ایفا کند، چرا که پیش از هر طبقه و قشر دیگری نیازمند آزادی و دموکراسی است. ضعف پایه ای جنبش مردمی ریشه در این حقیقت تلخ دارد که بدلیل مشخصه های بفرنج جنبش اصلاح طلبی کنونی، ترکیب ضعیف و متزلزل رهبری آن (که در اساس در چنگ نیروهای بورژوازی و اقلیت میانی است) و از همه مهمتر سیاست های توطئه گرانه ارتجاعی ترین نیروهای طرفدار سرمایه داری بوروکراتیک و تجاری در معرفی خود به مثابه مدافعان عدالت اجتماعی و حقوق زحمتکشان، طبقه کارگر جای واقعی خود را در آن نیافته است.

سرکوب احزاب و سازمان های مدافع واقعی طبقه کارگر توسط رژیم شرايطی را به وجود آورده است که از یک سو ارتجاعی ترین نیروهای سیاسی کشور با نیتی مشخص برای ادامه حاکمیت خود از ارجحیت داشتن «اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی» سخن می گوید و از سوی دیگر تشکل های کارگری زرد موجود ، در راستای وظیفه تاریخی خود برای مسدود کردن راه پیوستن کارگران به مبارزه ای برای تغییرات سیاسی، عملاً جنبش کارگری را به کوره راه ها هدایت می کنند.

رضایی، رئیس کانون شوراهای اسلامی کار جاده مخصوص اخیراً در سخنرانی ای که اعتراض بسیاری را برانگیخت اظهار می دارد: «در دانشگاه امیر کبیر عده ای ضد انقلاب با دانشجویان دور هم جمع می شوند و پایه های نظام را سست می کنند. آن وقت تمام رسانه ها و خبر نگاران آن اخبار را انعکاس می دهند ولی در این جا هیچ خبری نیست. مگر نه این که اصلاحات اقتصادی مقدم است بر توسعه سیاسی.» رضایی در سخنرانی دیگری در جهت ایجاد مانع بر سر پیوستن جنبش کارگری به نیروی مدافع تحولات سیاسی چنین مغلطه می کند: «به راستی رسیدگی به مشکلاتی چون بیکاری و تعطیلی کارخانه ها و حقوق معوقه کارگران بیکار شده، مهم تر است، یا رفتن فرزندان دختر به خارج از کشور بدون اجازه والدین.» او با اظهار این که «اگر جامعه کارگران همچون جامعه فرهنگیان کشور، ۵۰ نماینده در مجلس داشت، می توانست به اهداف خود دست پیدا کند» در حالیکه از اهمیت کسب موقعیت سیاسی سخن می گوید، در مورد دلایل واقعی این که چه شده است که جنبش کارگری، کثیرترین و انقلابی ترین بخش جامعه، دارای وزن سیاسی لازم در کشور نباشد، سکوت می کند. او هیچ نفعی از توضیح ارتباط و پیوند دیالکتیکی خواسته های صنفی و سیاسی جنبش برای خود و همپالگی های خود قابل نیست.

اظهارات حسن صادقی، از رهبران شوراهای اسلامی کار در روز ۶ دی ماه مبنی بر اینکه «این همه



کنار ریل

نوشته زوفیا نائوکفسکا

ترجمه مجتبا مهرگان

زوفیا نائوکفسکا Zofia Naukowska به سال ۱۸۸۵ در ورشو در خانواده ای ثروتمند و با فرهنگ متولد شد و در سال ۱۹۵۴ در همان شهر درگذشت. وی یکی از معروف ترین نویسندگان زن لهستان به شمار می رود. واقع گرایی (رئالیسم) همراه با دید روانشناسانه در آثار ادبی، سبک روشن و هماهنگی عناصر داستان از نقاط قوت وی در امر نویسندگی به شمار می روند.

زوفیا نائوکفسکا اولین آثار هنری خود را قبل از جنگ جهانی اول منتشر کرد، منتهای سال ها بعد بود که او به اوج خلاقیت هنری دست یافت.

وی دارای آثار متعددی (اعم از رمان و داستان کوتاه) است که در بین سال های ۱۹۴۸ - ۱۹۰۶ منتشر شده است. داستان «کنار ریل» برای اولین بار به سال ۱۹۴۷ در مجموعه داستانی به نام «مدال» به چاپ رسید. (مترجم)

کنار ریل

در بین کشته شدگان کنار ریل راه آهن، یک زن جوان نیز وجود داشت، که فرارش نافرجام ماند. امروز خاطره آن زن تنها در ذهن یک نفر نقش بسته است. کسی که در آنجا شاهد ماجرا بود و هنوز هم نمی تواند آن را باور کند. در واقع آن زن در خاطره او به زندگی خود ادامه می دهد.

کارخانه تعطیل شده و کارخانه های دیگری هم به تدریج در حال تعطیل هستند و هیچ حرکت کارساز و موثری تا کنون در این مورد صورت نگرفته است در مقابل مشاهده می کنیم وقتی یک روزنامه تعطیل می شود قریب به دویست نفر نماینده مجلس به دنبال رایزنی و راه حل بر می آیند و این در حالی است که وقتی نمایندگان کارگرد در قالب تشکل های قانونی هم برای استیفای حقوق صنفی هزاران کارگر بیکار شده درصدد اقداماتی قانونی بر می آیند، می خواهند با چسباندن بر چسب سیاسی به خواسته های صنفی ما را ساکت کنند.» نه از سر دلسوزی برای زحمتکشان است. او در تلاش برای مسموم کردن فضای جنبش کارگری نسبت به مدافعان اصلاحات سیاسی می باشد. غلامعباس رضایی، عضو کانون شورای اسلامی کار استان تهران هم در همین راستا می گوید: «هیچ کس با اصلاحات و اصلاح طلبی مخالف نیست اما آیا حاصل این اصلاحات و آزادی باید پیشرفت و رونق باشد یا فقر و فلاکت جمع کثیری از جامعه کارگری.» این قبیل سخنان ماهیتاً با نقطه نظر های روزنامه های جمهوری اسلامی و کیهان، ارگان ارتجاعی ترین محافل راست، از قبیل اینکه: «افزایش پیاپی گرانی، رشد بیکاری و مفاسد اجتماعی ناشی از اوضاع نابسامان فرهنگی، کمترین پیامد های منازعات سیاسی موجود هستند» هماهنگ می باشند.

انقلابیون واقعی معتقدند که هیچگونه دیواری، مبارزه برای خواسته های برحق زحمتکشان و اصلاحات دموکراتیک را از هم جدا نمی کند و این که مسیر حصول عدالت اجتماعی لزوماً از میدان مبارزه برای دموکراسی گذرخواهد کرد. شرکت کارگران در مبارزه برای اصلاحات دموکراتیک راه تامین آزادی فعالیت سندیکی بی و اتحادیه های کارگران را گشوده و ضعف پایه ای جنبش را جبران نموده و توطئه مخالفان دموکراتیزه کردن واقعی کشور را نقش بر آب خواهد کرد.

حزب توده ایران متکی به بنیان های تئوریک جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم علمی مبارزه در جهت حصول دموکراسی، حتی اشکال محدود و صوری آن تحت حاکمیت بورژوازی را، چون روزنه ای برای تنفس زحمتکشان ضرور دانسته و برای تحقق آن مبارزه می کند. حزب ما بر این باور است که مبارزه در راه تامین دموکراسی، مبارزه طبقاتی را به کرانه های دور می کشاند. واپس مانده ترین اقشار مردم را وارد عرصه پیکار می کند و به آنان می آموزد که به نحو فعال در حیات کشور و در تعیین سرنوشتشان شرکت و از منافع خود دفاع کنند. ولادیمیر ایلیچ لنین می آموزد: «برای آن که کارگران بتوانند آزادی خود را به چنگ آورند، باید در مقیاس سراسر کشور متحد شوند و سازمان واحد و حزب خود را تشکیل دهند. ولی اگر رژیم استبدادی پلیسی هر گونه اجتماع، هر گونه روزنامه کارگری و هر گونه انتخاب نماینده برای کارگران را ممنوع کرده باشد، میلیونها کارگر امکان نخواهند داشت با یکدیگر متحد شوند. برای آنکه بتوان به اتحاد تحقق بخشید، باید از حق هر گونه اتحاد برخوردار بود، یعنی باید آزادی اتحاد، آزادی سیاسی داشت.» (مجموعه آثار لنین - متن آلمانی - جلد ۶ - صفحه ۳۶۷)

در مقابل در ماه های اخیر و بویژه در دوره پس از انتخابات مجلس شورای اسلامی در اسفند ۷۸ بطور روز افزون شاهد درک های دقیق تر و مشخص تری از اهمیت شرکت فعال جنبش کارگری در تحولات سیاسی می باشیم. آهنگری در ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۹ می گوید: «ما هر روز شاهد آواره شدن کارگران زیادی هستیم که این بیکاری مزمن یعنی قتل عام کارگران، که اگر بخواهیم جلو این قتل عام را بگیریم باید بکوشیم تا قدرت سیاسی بیشتری را در عرصه های تصمیم گیری بدست بیاوریم.» و در

ادامه چنین درکی است که سخنان یعقوبی، دبیر اجرایی خانه کارگر گیلان، در ۸ بهمن ماه ۷۹ مبنی بر اینکه: «باید جامعه کارگری را به جامعه ای متحد و قوی و صاحب نظر تبدیل نمود تا در تصمیم گیریهای بزرگ نقش اساسی و انتخابگر داشته باشد و روی آن حساب ویژه ای باز نمایند. و هر دولتی برای کسب موفقیت نیاز به همراهی و همسویی این قشر عظیم را در تمام دوران احساس کند»، اهمیت می یابند.

این اظهارات را نمی باید اتفاقی و خارج از متن تحولی که در جامعه و در جنبش اصلاح طلبی در راستای پیوند دادن جنبه های صنفی و سیاسی جنبش کارگری در جریان است محسوب کرد. امیر حسین ترکش دوز در نشریه «عصر ما» در تاریخ ۷ اردیبهشت ۷۹ در مطلبی در رابطه با جنبش کارگری اشاره می کند: «مبارزات اقتصادی کارگران در صورتی می تواند وجهه ای پایدار باشد که محمل سیاسی خود را پیدا کرده و در قالب گفتارهای سیاسی صورتبندی شود. لنین می گوید: «روش درست فعالیت این است که مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی پیوند خورده و از ثمره چنین پیوندی هر دو مبارزه انقلابی شوند... سیاسی شدن مبارزات اقتصادی در بسیاری از مواقع می تواند ممد پالایش و تعالی این مطالبات باشد و از هرز رفتن و یا تبدیل شدن مساعی حاملان این مطالبات به ضد خود جلوگیری کند.» تحلیل ترکش دوز در این رابطه که: «برخوردی که برخی نهاد های مربوطه در طول ۸ ساله پس از جنگ در ارتباط با مبارزات کارگری پیشه کردند دقیقاً در جهت عکس این ضرورت و در جهت حاکمیت نوعی اکونومیسم مبتدل و سطحی در جنبش کارگری و سیاست زدایی از این جنبش بود تا طراحان و مجریان سیاستهای تعدیل ساختاری با خیال آسوده هم خود را مصروف پیش برد پروژه هایی کنند که زندگی خیل عظیمی از لایه های میانی و فرودست جامعه ما را با فرو افکندن آنان به گسترده اقشار آسیب پذیر ملوک می ساخت. جنبش کارگری برای تضعیف و پالایش مطالبات خود نیازمند پیوند خوردن به نیروهای سیاسی است»، در راستای درک علمی ضرورت های مبارزه کنونی است.

حزب توده ایران تمامی امکانات مبارزاتی خود را برای محوری کردن نقش توده های کارگری و زحمتکش در جنبش برای دموکراتیزه کردن حیات کشور و اساسی ترین آزادی های انسانی، یعنی آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی تشکل بسیج کرده است. ما بدلیل اینکه عمیقاً خواهان پیروزی مبارزات فردای طبقه کارگر هستیم، و در راستای تدارک ضروری آن مبارزه حیاتی و غیر قابل اجتناب، مدافع شرکت هر چه گسترده تر امروز طبقه کارگر در مبارزه برای آزادی های سیاسی هستیم.

**پیش به سوی
برگزاری
هر چه با شکوه تر
شصتمین سالگرد
تأسیس
حزب توده ایران !**

شعر رسیده از ایران

سرود عاشقانه مردی که دل به زمین بسته بود

راوی:
و مرد ایستاده بود
بر آستانه فردا.
چشم از جهان برگرفته،
به زمین دوخته.
تا آسمان از تصویر انحنای یقین اش
چگونه برآید
گفتند:

چرمینه ای به زیرش بگسترید،
بر آتش بنشانید.
و گردن زنید.
به ناگهان، زمین به زیر پای مرد برآشوبید.
که هنگامی دیگر،
قاییل بر هابیل هم از اینگونه شوریده بود.

مرد،
ایستاده بر آستانه فردا.
گردن فراز کرده
سؤالی بر زبانش گذشت:
با چه گناهی؟
گفتند:

تو از آسمانها دل برکنده ای که آفریننده ات
اوست

و به زمین دل بسته ای
که خاک خوار زیر پای ماست
این کفر را چه می گوئی

راوی:

که این خود گناه بزرگی بود
در پیشگاه افسانه پرستان
که حقیقت عاشقانه زمین را وانهاد

است این است که رژیم ولایت فقیه به دلیل حفظ منافع خویش و در جهت همسو کردن سیاست های ضد مردمی اش به هیچ وجه به پدیده اعتیاد و تبعات خطرناک آن همچون ایدز از دید واقع بینانه نگاه نمی کند. راه های مقابله با بیماری ایدز که در ارتباط مستقیم با پدیده اعتیاد در ایران در حال گسترش است نیازمند آگاهی دهی عمومی به عنوان یک اقدام موثر، ضروری ترین کاری است که باید صورت بگیرد اما در چارچوب چنین سیاست هایی امکان طرح چنین مسایلی در حال حاضر نیست. مسلماً با ادامه چنین روندی باید انتظار داشت به دلیل بیکاری، وضعیت بد اقتصادی و سرخوردگی مردم بخصوص نسل جوان پدیده اعتیاد هر چه بیشتر رو به گسترده گی برود و این مسلماً فاجعه بی است که در تضاد کامل با منافع حال و آتی میهن ما قرار می گیرد. با اینکه در این مقاله سعی شده زوایای گوناگون و وحشتناک این پدیده شوم اجتماعی در ایران مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد اما باید باز هم به این مسأله اشاره کرد که هنوز بسیاری از تبعات آن به طور کامل گفته نشده است و همین امر عمق این بحران اجتماعی را نشان می دهد. مسلماً نباید انتظار داشت در چارچوب چنین رژیمی حل این مسأله صورت تحقق به خود بگیرد، منتها باید با بازگشایی و افشای زوایای این ناهنجاری اجتماعی و علل ریشه ای آن به آگاهی عمومی در این زمینه کمک کرد.

سارا

اتحاد، مبارزه، پیروزی مروزی گذرا بر نقش جنبش دانشجویی در تحولات ایران

م.م. مزدک

طی سالیان اخیر، جنبش گسترده جوانان و دانشجویان میهن ما در مصاف با ارتجاع، گام های بلند و ارزنده ای به پیش برداشته است. این جنبش پویا و شاداب، نقش فوق العاده پر اهمیتی در مجموعه جنبش همگانی مردم بر عهده دارد، و به عنوان یکی از گردان های اصیل پیکار برای نیل به آزادی، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه، در میدان مبارزه حاد سیاسی حضور موثری را داراست. آشنایی با تاریخچه این جنبش در گذشته و حال و ارزیابی بی واقع بینانه و صحیح از نقش آن در تحولات کشور، با هدف تجهیز جوانان و دانشجویان به تجارب تاریخی، از اهمیتی جدی برخوردار است. این امر، به ویژه از آن رو حائز اهمیت است که، تحولات پر شتاب، و مسیر رویدادها در ایران، ضرورت سازمان دهی اصولی گردان های اصیل جنبش دمکراتیک و آزادی خواهانه را در دستور روز قرار داده است.

نگاهی گذرا بر تاریخچه جنبش دانشجویی ایران:

جوانان و دانشجویان میهن ما، همواره یکی از گردان های پیشتاز جنبش آزادی بخش ملی مردم ایران بوده اند. جوانان درصد قابل توجهی از جمعیت فعال کشور را تشکیل می دهند. اکثر این جوانان به طبقات محروم و زحمتکش شهر و روستا تعلق دارند، آشنایی آنان با مصایب بی شمار فقر، بی عدالتی، خفقان و استثمار از همان بدو کودکی آغاز می گردد. همین امر در پیوستن آنها به صفوف مبارزه در راه آزادی و عدالت اجتماعی موثر واقع می شود. در میان این خیل عظیم جوانان، دانشجویان از جایگاه ویژه ای برخوردار هستند. همروند و پا به پای تاسیس و گسترش دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی در ایران جنبش دانشجویی شکل گرفته و به مثابه یک جنبش اجتماعی ترقی خواه در کنار مردم قرار گرفته است. سرآغاز این جنبش به سال های انقلاب مشروطیت باز می گردد. در سال های دیکتاتوری رضاخان، نخستین اعتصابات دانشجویی رخ می دهد که سازمان گران آن، کمونیست های ایران به رهبری اندیشمند بزرگ دکتر تقی ارانی هستند.

استناد به گفته های مقامات مسئول، در حکم سندی گویا می تواند مورد استفاده قرار گیرد. مرتضی بختیاری، رئیس سازمان زندان ها و اقدامات تامینی، گفت: «بیماری ایدز در جامعه و داخل زندان ها نفوذ کرده است که در صورت تسامح در برخورد با چنین مشکلی، جامعه با خسارت و صدمات جانی و مالی فراوانی روبرو می شود» (ایرنا، ۱ مرداد ۷۹). علی رئیس السادات، معاون قضایی سازمان زندان ها در مورد آمار ورود زندانیان گفت: «در هر دقیقه یک نفر وارد زندان های کشور می شود. به همین منظور از قضات محترم خواهشمندیم از تامین های دیگری به غیر از بازداشت استفاده کنند.» (ایسنا، ۳۰ مرداد ۷۹) مرتضی بختیاری، در جایی دیگر، می گوید: «دو سوم زندانیان ما در سراسر کشور از مجرمین مواد مخدر می باشند. در تهران ۳۳ هزار زندانی داریم که ۱۵ هزار نفر آن مربوط به مواد مخدر است. در کرمان ۱۲ هزار نفر زندانی داریم که ۱۰ هزار نفر معتاد می باشند و در خراسان از ۳۷ هزار زندانی ۲۱ هزار معتاد وجود دارد» (ایسنا، ۲۳ دی ۷۹). اداره کل مبارزه با بیماری های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، اعلام کرد که، ۷۰ درصد از مبتلایان به ایدز در ایران معتادان تزریقی اند (ایرنا، ۱ مرداد ۷۹). وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی با تشبیه بیماری ایدز به بمب ساعتی و تاکید بر جدی گرفتن این بمب ساعتی در حال عمل، گفت: «۶۵ درصد از موارد آلودگی به ویروس ایدز در بین معتادان تزریقی می باشد» (ایرنا، ۶ آذر ۷۹). دکتر مینو، دبیر نهمین کنگره بیماری های عفونی و گرمسیری ایران گفت: «شایع ترین راه اشاعه ویروس ایدز در کشور استفاده از سرنگ آلوده است. در ایران شایع ترین راه سرایت ویروس ایدز مربوط به زندان ها و از طریق سرنگ آلوده است که ۷۰ درصد علت آلودگی به این ویروس را تشکیل می دهد.» (ایسنا، ۲۴ آبان ۷۹) کمیته کشوری مبارزه با ایدز طی گزارشی اعلام کرد که، انتقال ایدز از طریق اشتراک در سرنگ و سوزن در معتادان تزریقی در جهان ۱۲ درصد و در ایران ۶۵ درصد مبتلایان را تشکیل می دهند (ایرنا، ۲۴ آبان ۷۹). به این ترتیب آن چیزی که در این میان کاملاً آشکار است آن است که شیوع بیماری ایدز در کشور در میان معتادان رتبه اول را دارد و شگفت آور آنکه سرمنشاء آن در درون زندان های رژیم ولایت فقیه است. آیا همین مسأله اثبات گر این امر نیست که رژیم می ادعای مبارزه با این ماده افیونی را دارد حتی قادر نیست زندان های تحت کنترل خویش را از این مسأله مصون نگه دارد؟ به عبارت دیگر توزیع، خرید و فروش و مصرف مواد مخدر در داخل زندان حتی سهل تر و آسان تر از خارج از زندان برای زندانیان است. همین مسأله عمق سودجویی سوداگران مرگی را که حتی ماموران سرکوب گر رژیم ولایت فقیه را نیز در بر می گیرد تا چه حد گسترده و خطرناک است. پیامدهای خطرناک اعتیاد و به تبع آن بیماری بسیار خطرناک ایدز در ایران ابعاد ناشناخته خود را همچنان حفظ کرده است. موارد افشا شده در چنین سطحی نازل نباید از ضرورت توجه دادن به این مسأله چیزی بکاهد. ابعاد خطرناک این مسأله بسیار فراتر از این گفته ها است. آن چیزی که در این میان در خور توجه

با پایه گذاری حزب توده ایران، فعالیت در میان جوانان و دانشجویان شکل مشخص و اصولی به خود می گیرد. حزب توده ایران با درک اهمیت نقش روشنفکران به ویژه دانشجویان، در اشاعه دانش انقلابی فعالیت در میان دانشجویان را در اولویت کار خود قرار می دهد. در این زمینه، در سال های نخستین دهه بیست خورشیدی، یک نشریه دانشجویی به نام «بشر برای دانشجو»، انتشار می یابد که، بسرعت عده بی شماری از دانشجویان آگاه را به خود جلب می کند. جنبش دانشجویی در سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ رشد قابل ملاحظه ای یافت و نقش بارزی در تحولات کشور ایفا کرد.

در اولین سال های مورد اشاره، سازمان دهی دانشجویان جهت ایجاد اتحادیه ها و انجمن های دانشجویی در دستور روز قرار داشت، در سال ۱۳۲۵ اتحادیه های دانشجویی در دانشکده های پزشکی، فنی، دندان پزشکی، داروسازی، مامایی و علوم و دانشکده کشاورزی کرج تشکیل شدند. این اتحادیه ها، دانشجویان را با حقوق صنفی و نیز امور سیاسی آشنا ساختند. جوانان و دانشجویان توده ای از سازمان دهندگان اصلی این اتحادیه ها بودند. پس از توطئه خائنانه دربار در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، رژیم وابسته شاه تلاش بسیاری را مصروف خنثی سازی و سرکوب جنبش دانشجویی کرد. علاوه بر اخراج و بازداشت دانشجویان فعال، گرفتن تعهد نامه از دانشجویان نیز مرسوم شد (جالب اینجاست همین سیاست را رژیم ولایت فقیه در سال های پس از انقلاب، بویژه پس از توطئه انقلاب فرهنگی دوباره به کار گرفت و رواج داد).

در سال ۱۳۲۸، بررغم موج فزاینده اختناق، دانشجویان ساکن کوی دانشگاه تهران موفق شدند، در پی مبارزه بی سازمان یافته، «سازمان موقت کوی دانشگاه» را ایجاد کنند. یک سال بعد در سال ۱۳۲۹، دانشجویان دانشکده پزشکی اعلام اعتصاب کردند. در همین اعتصاب نطفه فراگیر شدن جنبش دانشجویی بسته شد. در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ نمایندگان دانشکده های مختلف در دانشگاه تهران گرد آمدند و با برپایی یک تجمع با شکوه، «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» را بنیاد نهادند. سه نشریه به نام های «خورشید صلح برای دانشجو»، «دانشجو» و نیز «نامه دانشجو» برای خارج کشور، انتشار یافت که، بیانگر نظرات و مواضع این سازمان فراگیر دانشجویی بودند.

سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، به مشابه مرکز فعال جنبش دانشجویی در پیوند با جنبش همگانی مردم، خدمات بس ارزنده ای را انجام داد. مهم ترین و برجسته ترین، دستاورد این مرحله، برقراری پیوند ژرف و محکم با زحمتکشان و نیز ارتباط تنگاتنگ و خلاق با جنبش مردمی بود. در تمام گردهمایی ها و مبارزات مردمی، دانشجویان در صف مقدم قرار داشتند. بویژه در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت، جنبش دانشجویی یار و یاور مطمئن و کوشای طبقه کارگر بود. در آن سال ها این نقش از چنان اهمیتی برخوردار بود که، جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت جنوب در بیانیه پی این چنین از جنبش دانشجویی قدردانی کرد: «دانشجوی عزیز، تو اولین کسی بودی که در تهران شعار «کارگر خوزستان را آزاد کنید» را به دست گرفتی. کارگر خوزستانی این احساسات پاک تو را فراموش نخواهد کرد.»

طی این مدت، جنبش دانشجویی در پیوند با مبارزات سراسری، رشد بی وقفه پیدا کرد و به لحاظ نظری و عملی آبدیده شد.

کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برقراری دیکتاتوری فاشیستی دربار، جنبش دانشجویی میهن ما را به مرحله نوینی وارد ساخت، فعالیت علنی و قانونی ممنوع و سیطره سر نیزه بر همه جا، از جمله

علمی و پیشگیرانه اعتیاد شروع شده است اما باید یادمان باشد ۱۷ سال کار نکردیم و اقدامات علمی و پیشگیرانه منهای سه سال گذشته ضعیف بوده است» (ایسنا، ۲۳ دی ۷۹). سخنان علیزاده، رئیس کل دادگستری تهران، که نام او در بستن روزنامه های اصلاح طلب و اطاعت از اوامر «رهبری» شهره عام گردید، جالب است. وی در باره معتاد می گوید: «من از هدف آنهایی که می گویند معتاد بیمار است اطلاع ندارم، مسئولین رده اول مملکت معتقد نیستند که معتاد بیمار می باشد» (ایسنا، ۱۸ آذر ۷۹). موضوع خیلی روشن است! رجعت به سیاست های خونبار گذشته و قربانی کردن انسان هایی مفلوک و کم اثر در رشد این پدیده خطرناک اجتماعی. بیهوده نیست که وی در جایی دیگر با افتخار می گوید: «ما چندین برابر آقای خلخالی حکم صادر کرده ایم، ولی چرا اثر نداشته است؟ چون همه کنار رفته اند و فقط نیروی انتظامی و سازمان زندان ها فعالیت می کنند و تا زمانی که قضیه از این قرار باشد، مسأله حل نخواهد شد.» در واقع امر آن چیزی که باعث گردید در مقطعی سیاست های متفاوت تری نسبت به گذشته در مورد معتادان و توزیع کنندگان آن صورت گیرد، همین رشد و گسترش بیش از اندازه آن بود. بازگشت به چنین سیاست هایی، که جنبه های موقتی دارد، مسکنی است برای خروج از بحران به نفع رژیم پوسیده ولایت فقیه. به همین دلیل چندی است که اعداد دسته جمعی در ملاء عام که نمایی است ضد انسانی دوباره شروع گردیده است، و مطمئنا بازتاب های منفی اش این بار در میان توده ها بسیار وسیع تر خواهد بود. اگر قرار است چنین سیاست خشن و غیر انسانی برای فریب توده ها به کار برده شود باید منتظر حادثه شدن وضعیت این معضل اجتماعی بود. علاوه بر موارد ذکر شده در بالا، پدیده اعتیاد در جامعه، پیامدهای دهشتناک و فاجعه بار دیگری را نیز به همراه داشته که اثرات مخرب آن و زوایای خطرناکش هنوز از پشت پرده بیرون نیفتاده است. اظهارات گاه به گاه کسانی که در این امر مسئولیت هایی دارند حاکی از وجود یک بحران عمیق اجتماعی در میهن است. عزت الله گل علیزاده، مسئول یکی از مراکز بهداشت، گفت: «با توجه به گرایش روزافزون مواد مخدر تزریقی، باید ستادهای بحران در سطح تمام سازمان ها تشکیل شود، قبل از اینکه بمب ساعتی ایدز در کشور به انفجار برسد و پیامدهای سوء اجتماعی و اقتصادی گریبان جامعه را بگیرد» (ایسنا، ۱۳ اسفند ۷۹). بهرام یگانه، دبیر کمیته کشوری مبارزه با ایدز در یک سخنرانی گفت: «آمار تکان دهنده بی از گسترش روزافزون بیماری ایدز در زندان های کشور وجود دارد. در سال ۷۵، ۴۰۰ نفر از ۵۰۰ زندانی یکی از زندان های کشور مورد آزمایش قرار گرفتند که ۱۴۶ نفر از آنان آلوده به ویروس ایدز بودند. گروه های پرخطر، از نظر آلودگی به ویروس ایدز، احساس امنیت نمی کنند، بنابراین از مراجعه به مراکز بهداشتی و درمانی به منظور انجام آزمایش های لازم تشخیص بیماری رویگردان هستند، به همین دلیل نمی توان آمار دقیقی از افسراد آلوده به ویروس ایدز آرایه کرد.» (روزنامه ایران، ۲ بهمن ماه ۷۹) برای اینکه ابعاد فاجعه بیشتر روشن گردد باز هم

زندانیان سیاسی، کشتار و سر به نیست کردن دگراندیشان، بستن روزنامه ها و به زنجیر کشاندن روزنامه نگاران و فعالان سیاسی طرفدار بهروزی و سعادت مردم به نحو کامل مورد توجه رژیم بوده و به طور مستمر ادامه داشته است. اما برآستی اگر چنین اعمال و سخنانی که مرتباً تکرار می شوند و از آنها به عنوان «اقتدار» نام برده می شود چرا در مورد پدیده بی همچون اعتیاد نباید کاراً و موثر باشد؟ به طور حتم سعی در کتمان این پدیده فوق العاده خطرناک اجتماعی در میهن ما مهم ترین نکته بی است که باید در همین سوال جستجو کرد. با طرح چنین سوالی به چالش کشاندن عملکرد رژیم بسیار آسان تر می شود و به همین دلیل هر از چند گاهی برنامه های کذایی مبارزه با مواد مخدر از طرف دست اندرکاران اعلام می شود که در نهایت به قربانی شدن کسانی می انجامد که خود نیز از قربانیان آن بوده اند. دیگر این نکته بر همگان محرز شده است که تمامی این برنامه ها و هیاهوها برای مبارزه با مواد مخدر نوعی شانتاژ تبلیغاتی است که نه در گذشته کاربردی داشته است و نه در آینده هیچ گونه کاربرد خواهد داشت. در این باره استناد به گفته های مسئولین و دست اندرکاران درگیر به خوبی ماهیت چنین اقدامات خالی از محتوا را کاملاً آشکار می سازد. محمد فلاح، دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر، اظهار داشت: «مردم را به زور یا تقلید نمی توان به کاری واداشت. این گونه برخورد کردن دیر پا نیست. ما باید مسایل را درونی کنیم که در جامعه چنین اتفاقی رخ نمی دهد. ما در مسایل مهارت های اجتماعی خیلی ضعیف هستیم. همه جرایم به نحوی به مواد مخدر باز می گردد و من به جرات می گویم تمام شیوه هایی که تا به امروز برای مبارزه با مواد مخدر به کار بسته ایم به بن بست رسیده است.» (ایسنا، ۲۷ مهر ۷۹)

تاج الدین نماینده مجلس، از اصفهان می گوید: «برخورد ما در ارتباط با پدیده اعتیاد سطحی بوده است. می توان با قاطعیت جدی، تلاش موثر و همه جانبه و همسو کردن تمام نیرو و تجهیزات، در راستای مبارزه اساسی با این پدیده با سر منشاء آن مبارزه جدی کرد. بیشتر مبارزات ما در حوزه مواد مخدر بر روی افراد فرعی متمرکز بوده نه رده های اصلی و اساسی آن» (ایسنا، ۱۱ آذر ۷۹). ایوبی رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر کل کشور در مصاحبه ای گفت: «مجموعه ارزیابی ها و تحلیل ها نشان می دهد که علی رغم تلاش هایی که در زمینه مبارزه با مواد مخدر وجود دارد، ما همواره با افزایش توزیع و مصرف مواد مخدر مواجه بوده ایم.» (ایسنا، ۱۷ مهر ۷۹) طالبی معاون اجتماعی سازمان بهزیستی با اشاره به اینکه مطابق آمار ۲ میلیون معتاد در جامعه وجود دارد، گفت: «هیچ سازمان یا دستگاهی وجود ندارد که از تصویب سیاست هایی که به تولید آسیب های اجتماعی منتهی شود، جلوگیری کند.» (ایسنا، جمعه ۳ خرداد ۷۹) محمد علی بیطرف، معاون درمان وزارت بهداشت نیز گفت: «روش های مبارزه با مواد مخدر باید مورد تجدید نظر قرار گیرند. «محمد فلاح دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر با اشاره به اینکه از ۱۵۳ هزار تن دستگیر شده برای آزمایش اعتیاد فقط ۶۴ هزار نفر از آنها معتاد بوده اند، گفت: «اقدامات بسیار خوبی از تابستان گذشته بر روی مسایل

دانشگاه ها سایه افکن گردید. در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد، جنبش دانشجویی با بهره گیری از تجربیات غنی خود، به تحکیم پیوند با جنبش مردمی پرداخت و ضمن ارتباط مستقیم با مبارزات کارگران و زحمتکشان، حکومت سیاه و ضد ملی کودتا را به چالش فرا می خواند. در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲، نخستین اعتصاب هماهنگ و یکپارچه نیروهای ملی و میهن پرست به ابتکار حزب توده ایران برگزار شد. دانشجویان در این اقدام مشارکت فعال داشتند. در تاریخ ۲۱ آبان ماه همان سال به دعوت جمعیت ملی مبارزه با استعمار بار دیگر تظاهرات وسیعی با شعارهای تامین آزادی های دموکراتیک، آزادی مصدق و سایر زندانیان سیاسی، طرد استعمارگران و جلوگیری از کشانده شدن ایران به بلوک بندی های سیاسی، بر پا شد. در این حرکت ملی، دانشجویان دانشگاه تهران کلاس ها را تعطیل و به صفوف به هم فشرده مردم پیوستند. در همین روز به دستور حکومت نظامی گروهی اوباش و لومین به خوابگاه دانشجویان یورش بردند. (درست مانند یورش اوباش حزب الله در جریان حمله به کوی دانشگاه در حوادث ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸) این اقدام وحشیانه نتوانست دانشجویان را مرعوب و ساکت سازد.

دانشجویان با حفظ هوشیاری، ضمن سازمان دهی حرکات اعتراضی که دانشجویان عضو سازمان جوانان توده ایران در آن نقش اصلی را داشتند، به مبارزه ادامه داده و یک حرکت اعتراضی که جنبه سمبلیک و تاریخی پیدا کرد، بر پا کردند.

در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۳۲، دانشجویان در اعتراض به تجدید روابط ایران با استعمار پوسیده انگلستان، سفر نیکسون به تهران و محاکمه غیر قانونی مصدق و خواست آزادی زندانیان سیاسی، دست به اعتصاب زدند. در این روز شعارهای دانشجویان، از جمله عبارت بود از «مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر استعمار، آزادی زندانیان سیاسی و دکتر مصدق» و سرانجام شعار تاریخی «اتحاد، مبارزه، پیروزی». نظامیان که به دستور حکومت نظامی، دانشگاه را اشغال کرده بودند، به روی دانشجویان آتش گشودند. سه تن از دانشجویان، رفیق مصطفی بزرگ نیا، عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان توده ایران، رفیق مهدی شریعت رضوی عضو سازمان جوانان توده ایران و احمد قندچی هوادار دکتر مصدق به شهادت رسیدند.

پیکار این سه دانشجوی مبارز، این «سه آذر اهورایی»، از آن پس هر سال گرامی داشته شد و روز ۱۶ آذر روز دانشجو نام گرفت.

در سال های دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، با افزایش تعداد دانشگاه ها و مدارس عالی و رشد کمی دانشجویان، جنبش دانشجویی، دستخوش تغییرات مختلفی شد. روحیه پیکارجویی که در شعار اتحاد، مبارزه، پیروزی تبلور می یافت، همچنان حفظ شده و نقش موثری ایفا می کرد. در سال های دهه ۴۰ خورشیدی، رژیم وابسته شاه برنامه اصلاحات ارضی را اجرا کرد. سازمان جوانان توده و دانشجویان توده ای، در محیط های دانشگاهی شعار اصولی و صحیح «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» را به میان جنبش دانشجویی بردند و توانستند این جنبش را در جهت افشای هدف های واقعی اصلاحات تجهیز کنند.

در این سال ها باز هم پیوند میان جنبش دانشجویی با جنبش سراسری مردم برقرار است. در این دوران، هسته اصلی مبارزات مسلحانه و چریکی از داخل جنبش دانشجویی شکل می گیرد.

در سال های آخر دهه ۴۰ و تمام دهه ۵۰، بخش مهم و انکار ناپذیری از فعالان جنبش چریکی و

نیز کادرهای فعال حزب توده ایران از میان دانشجویان و فعالان جنبش دانشجویی برخاستند، که از جمله می توان به چهره های درخشانی چون هوشنگ تیزابی، تورج حیدری بیگوند، حمید اشرف و احمد رضایی اشاره کرد.

تلفیق خواست های سیاسی و تحکیم پیوند با مبارزات سراسری و در راس آن رابطه مستحکم با زحمتکشان، راز بقاء و توانایی و تاثیر جنبش دانشجویی در این سال هاست!

دهه ۵۰ خورشیدی، دوران گسترش مداوم جنبش دانشجویی به شمار می آید. در این سال ها، جوانان و دانشجویان توده ای، با الهام از رهنمودهای حزب توده ایران، ضمن تلاش در راه ارتقاء سازمان دهی در جنبش دانشجویی و تحکیم پیوند با جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی سراسری، با دو گرایش در سطح این جنبش مبارزه می کردند. نخستین گرایش منفی عبارت بود از منفعل شدن دانشجویان خواه از مبارزه به طور کلی و خواه گرایش بیش از حد به سوی مبارزه صرفا صنفی. دومین گرایش منفی، چپ روی و شبه انقلابی گری بخشی از فعالان جنبش دانشجویی بود که، با نادیده گرفتن ماهیت جنبش دانشجویی و مسایل صنفی، دانشجویان را به زایده مشی چریکی بدل ساخته و به پیوند میان این جنبش و مبارزه سراسری لطمه وارد می کردند.

این مبارزه شورانگیز، دستاوردهای ارزنده ای به همراه داشت و در پیراستن کاستی های جنبش دانشجویی سخت موثر بود. از سال ۱۳۵۴ با اوج گیری اعتصابات کارگری و حرکت های مردمی در چهارگوشه کشور، جنبش دانشجویی با تمام قدرت وارد عرصه کارزار شد.

با اعتلای جنبش مردمی، جنبش دانشجویی ارتباط خود با زحمتکشان را محکم کرد. این امر، واجد اهمیت فراوان بود و در مسیر مبارزه شرط ضرور قلمداد می شد. جنبش دانشجویی در به پیروزی رساندن انقلاب سهم بزرگی بر عهده داشت و بررغم برخی کاستی ها توانست در کنار زحمتکشان رژیم ضد ملی شاه خائن را سرنگون و دست امپریالیسم را از میهن ما کوتاه کند. بدین سان جنبش دانشجویی با کوله باری از تجربیات تلخ و شیرین، پا به مرحله تازه ای از حیات خود گذارد.

با پیروزی انقلاب شکوهمند بهمن، فعالیت پر شور و خروشان علنی در همه دانشگاه ها به جریان افتاد. جنبش دانشجویی در این مرحله با وجود عدم اتحاد و همبستگی که متأسفانه ضربات جدی به این جنبش و طبیعتا به مبارزه جنبش مردمی وارد ساخت، در دفاع از حقوق صنفی دانشجویان، تحکیم موقعیت شوراهای دانشجویی و مبارزه در راه ایجاد اتحادیه سراسری دانشجویان و نیز دفاع از آزادی های دمکراتیک در دانشگاه ها تلاش موثر و قابل تقدیری را به کار برد.

تفرقه و چند دستگی در صفوف جنبش دانشجویی، رژیم ولایت فقیه را در عملی ساختن توطئه های شوم خود بر ضد این جنبش مصمم و راسخ می ساخت. از اواخر سال ۵۸ خورشیدی، گرایش ارتجاعی یورش به دانشگاه ها در درون حاکمیت روز به روز تقویت می شد. مسئولان بلند پایه جمهوری اسلامی، به رهبری ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری وقت با مشارکت فعال رفسنجانی، طرح به اصطلاح انقلاب فرهنگی را با هدف پاکسازی دانشجویان مترقی و مبارز و تعطیلی دفاتر و برچیدن میزهای دانشجویی عملی ساختند. مجموعه جنبش دانشجویی در برابر این توطئه ایستادگی نشان داد. سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات، طی بیانیه یی به تاریخ ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، ضمن محکوم کردن توطئه تعطیلی دانشگاه ها از جمله یادآور شد: «گروه های مترقی و ضد امپریالیست دانشجویی، آزادی فعالیت خود را در دانشگاه ها به قیمت سال ها مبارزه بر ضد رژیم گذشته و عمال آن در محیط آموزشی

را در بر می گیرد (ایسنا، ۲۸ تیر ۷۹). روزنامه همشهری، یکشنبه ۵ تیر ۷۹ در این باره می نویسد: «همه کارشناسان خبره بر این باورند که مبارزه با مواد مخدر یک مبارزه ترکیبی است که در آن باید به معضلات اجتماعی، اقتصادی و روانی جامعه توجه اساسی داشت و در کنار آن به بعد امنیتی، انتظامی و تنبیهی آن پرداخت. در این مبارزه مهمترین اصل، توجه به شکل گیری «سدهای ذهنی» در مردم است تا با کاهش تقاضا، بازار عرضه نیز کساد شود. تزریق نشاط اجتماعی، افسردگی زدایی، کشف مکانیزم های مقابله با درون گرایی (به ویژه در مورد جوانان) و ابداع روش های کارآمد در جهت تخلیه هیجانی از جمله اساسی ترین پایه های شکل گیری «سدهای ذهنی» در مقابل گرایش به مواد مخدر است و این مهم به دست نمی آید مگر با بهبود سطح رفاه اقتصادی- اجتماعی، شکل گیری نهادهای مدنی جهت ارضای میل مشارکت و مسئولیت و احساس «بودن» در آحاد اجتماعی (به ویژه جوانان)، تحقق آزادی های مشروع فردی، افزایش امید به آینده و در یک کلام ایجاد نشاط زیستن در مردم.» اظهارات و سخنان کسانی که به نحوی درگیر با ارگان های حکومتی در داخل ایران اند، دربردارنده برداشت های واقع بینانه بی است. همین مسأله به قدر کافی نقش مخرب رژیم ولایت فقیه را در این فاجعه اجتماعی بخوبی نمایان می سازد. بیست و دو سال حکومت و ادعاهای پوچ ماحصلی جز نابودی و به نیستی کشاندن توده ها و بخصوص نسل جوان و آینده ساز را در بر نداشته است. اما با تمام این اظهارات، و واقعیت های غیر قابل انکار به دلایل بسیار روشن رژیم ولایت فقیه هنوز در صدد القای تزه های خود ساخته و کهنه شده برای لاپوشانی این حقیقت تلخ در میهنمان است. حتی بررسی ادعاهای مقامات حکومتی در این باره نیز سندی دیگر در محکومیت آنها می تواند قلمداد بشود. اگر چنین ادعاهایی مبنی بر اینکه ریشه و گسترش مواد مخدر در خارج از مرزهای ایران است مورد قبول قرار گیرد، این نیز به خودی خود برگ ننگین دیگری در کارنامه سراسر سیاه تاکنونی آنهاست. در مقطع کشتن دیپلمات های ایرانی در کابل به دست طالبان، حکومت گران ایران با چند مانور نمایشی ادعا کردند که گوشمالی جانانه ای به طالبان خواهند داد. ماحصل تمام این هیاهوها حمله به روزنامه و روزنامه نگاران طرفدار اصلاحات بود که ضرب و شتم هایی را هم نیز در برداشت. در مقطع جنگ ایران و عراق و نوشیدن جام زهر در حالی که هنوز با پروبی خاص ادعا می شود در این جنگ ایران پیروز گردیده است و در حالی که ادامه این جنگ خانمان سوز زیان های جبران ناپذیری را نصیب خلق های منطقه کرده است، ماحصل این سیاست های ارتجاعی زخمی عمیق و جانگداز بر تمامی مردم میهن ما، یعنی اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بود که هنوز از ذهن هیچ ایرانی و انسان آزاده ای رخت بر نبسته است. ادعاهای توخالی و مسخره و دنباله دار رژیم که بکرات و متناوبا از طرف حکام رژیم ولایت فقیه به گوش مردم خوانده می شود نیز حاصلی جز گسترش و بسط ناهنجاری های بسیار فاجعه آفرین را برای مردم به ویژه نسل آتی ساز در بر نداشته است. در واقع قلع و قمع

مسبب چنین معضلاتی است دور از انتظار نمی تواند باشد. تحولات چند ساله گذشته میهنمان فرصتی بود تا گوشه هایی از سیاست های مخرب رژیم ولایت فقیه که ارتباط کامل با منافع آتی توده های مردم میهنمان دارد بر ملا گردد. پدیده اعتیاد از این قاعده مستثنی نبوده است. اظهارات کارشناسان و دست اندرکاران مسئول در زمینه مواد مخدر ضمن ارائه تصویری صحیح برای ریشه یابی این معضل اجتماعی، تمامی ادعاهای رژیم ولایت فقیه را نیز نفی می کند.

فاطمه رمضان زاده، نماینده در مجلس پنجم، در این باره می گوید: «دلیل عمده این قضیه این است که تا به حال ما به اعتیاد به شکل یک جرم نگاه کرده ایم تا یک بیماری. به نظر من مساله بی که انواع کمبودها را در شخص ایجاد کرده است، مثل کمبود عاطفی اجتماعی، اشتغال، نابسامانیهای اجتماعی می تواند زمینه ساز اعتیاد باشد. چرا که شخص به دنبال یک ماوا و مامن است. اعتیاد می تواند از سیگار به سادگی شروع شود و به طرف مواد مخدری مثل تریاک، هروین ... برود. بنابراین مشکلات خاصی که به فرد احساس تهی بودن و بدون پشتوانه بودن می دهد و از طرفی در جامعه جایگاه امنی برای طرح مشکلات او نمی گذارد نتیجه اش گرایش به مواد مخدر است. (روزنامه ایران، ۲۷ تیر ۷۹).

اشرف گرامی زادگان، مدیر مسئول «حقوق زنان»، در همانجا می گوید: «جوانان ما که مشکلات خاص خود را دارند، ولی ما هنوز گویا در همان زمان قدیم زندگی می کنیم. من احساس می کنم نیاز جوان های ما برآورد نشده است و هر جا که رفته اند، برایشان مانع ایجاد شده. وجود موانع متعدد در جامعه ما باعث شده است افراد ضعیف، گرایش به مواد مخدر پیدا کنند. آسیب شناسان و پژوهش گران اعلام کرده اند که در زمینه اعتیاد زنان تا به حال هیچ کاری انجام نشده است. متأسفانه آمار و ارقام و بانک اطلاعاتی دقیق نداریم. جوان ما در حال حاضر با دنیای آن طرف آب در ارتباط است. ماهواره می بیند. امکاناتی در اختیار دارد که ببیند چه می گذرد، ولی خودش از حداقل عبور خیابانی نیز محروم است.» ایوبی، رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر کشور، در این باره اظهار داشت: «نبود برنامه و امکانات کافی برای پرکردن اوقات فراغت جوانان از دیگر علل روی آوردن این قشر از جامعه به اعتیاد و مواد مخدر می باشد. ما نتوانسته ایم اوقات فراغت مردم بویژه نسل جوان را با برنامه های خوب و موثر پرکنیم، وجود خلا در این مورد و نبود برنامه های تفریحی سالم از علل افزایش چنین معضلی در سطح جامعه است» (ایسنا، ۱۷ مهر ۷۹). دکتر مکرری، روانپزشک بیمارستان روزبه در این مورد معتقد است که، مساله اعتیاد، یک زیر ساخت اجتماعی دارد که این زیر ساخت به طور کلی، به کاهش احساس خوشبختی و مولفه های گوناگونی از جمله عدم ثبات اجتماعی، عدم ثبات شغلی و احساس نداشتن آزادی های فردی

به دست آورده اند. ما معتقدیم که این حق یعنی حق فعالیت آزاد گروه های مترقی و ضد امپریالیست دانشجویی، که خود یکی از دستاوردهای انقلاب بزرگ ماست باید محترم شمرده شود و تضمین گردد.»

هدف از توطئه انقلاب فرهنگی این بود که، جنبش مردمی از یک نیروی آگاه فعال، موثر و مقاوم یعنی جنبش دانشجویی محروم گردد تا ارتجاع بتواند به نیات ضد ملی و مردم ستیزانه خود جامه عمل ببوشاند. در توطئه تعطیلی دانشگاه ها و پاکسازی دانشجویان مبارز و دگر اندیش، انجمن های اسلامی نقش مهمی را بر عهده داشتند. تا پیش از به اصطلاح انقلاب فرهنگی، انجمن های اسلامی با وجود برخورداری از حمایت همه جانبه مادی و معنوی حاکمیت، نقش بسیار محدود و کوچکی در محیط های دانشگاهی و در میان دانشجویان ایفا می کردند. نفوذ آنان فوق العاده کم و اندک بود. در اغلب انتخابات شوراها و دانشجویی که آزادانه برگزار می شد، انجمن های اسلامی درصد ناچیزی را به خود اختصاص می دادند. این انجمن ها از آنجا که زایده حاکمیت به شمار می آمدند، از سوی دانشجویان مورد استقبال قرار نمی گرفتند. همانگونه که اشاره رفت، جنبش اصیل دانشجویی در برابر این توطئه ایستادگی کرد. ولی تفرقه و چند دستگی و گاه چپ روی مانع از کامیابی این مقاومت شد. سازمان جوانان دانشجویان دموکرات ایران طی اطلاعیه ای به تاریخ ۱۰ خرداد ماه ۱۳۵۹، به تعطیلی دانشگاه ها و پیامدهای ناشی از آن هشدار داده و از جمله متذکر شد: «ما اعتقاد داریم که تعطیل کردن دانشگاه ها و مدارس عالی به زیان انقلاب و ساختمان ایرانی نو، و باعث عقب افتادن دانشجویان ما از دانش پویای زمان و به زیان تربیت انقلابی کادر سازنده و مورد نیاز انقلاب است.»

گذشت زمان، هم اینک صحت این هشدار را اثبات می کند. در دهه ۱۳۶۰، یکی از خونین ترین یورش های تاریخ معاصر میهن ما علیه نیروها و احزاب چپ، دگر اندیش، ملی و مترقی به وقوع پیوست. در این جو ترور و اختناق، بخش بزرگی از کادرها و فعالان جنبش دانشجویی، دستگیر شکنجه و اعدام شدند، و برخی نیز مجبور به مهاجرت گردیدند. این پاکسازی خونین، نه تنها احزاب سیاسی و سازمان های مترقی کشور ما را از رهبران و کادرها و اعضای با تجربه و فداکار خود محروم ساخت، بلکه رهبری و فعالان جنبش دانشجویی را نیز نابود ساخت.

در شرایط پس از این یورش وسیع و خونین، پس از سه سال، دانشگاه ها بازگشایی گردید. اخراج و اعدام وزندانان دانشجو و اخراج گسترده اساتید مبارز و دگر اندیش، محیط دانشگاه را دگرگون ساخته بود. بر این امر باید ورود افراد فاقد صلاحیت علمی لازم به نام دانشجویان سهمیه ای را افزود. محیط های آموزشی، اعم از دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی، هم به لحاظ مبارزاتی و هم به لحاظ علمی افت کیفی و تنزل جدی کرده بودند.

اما سکوت گورستانی دوام چندانی نداشت. با پایان جنگ و گسترش بحران اقتصادی- اجتماعی، روندی در دانشگاه ها آغاز شد که، نشان گر رشد روحیه مبارزاتی و شکل گیری جنبش دانشجویی بر پایه ریشه های گذشته بود.

جنبش دانشجویی، نقش و ویژگی های آن در شرایط کنونی:

از پیامدهای توطئه انقلاب فرهنگی، تغییرات گسترده و چشمگیر در ترکیب و فضای دانشگاه ها و تفاوت هایی در کمیت و کیفیت جنبش دانشجویی نسبت به گذشته است. لازم است پیش از پرداختن به این تغییرات و ویژگی ها تأکید شود که، جنبش دانشجویی میهن ما در شرایط حاضر با همه تفاوت های خاص خود، ادامه دهنده و وارث جنبش دانشجویی پیکارگر و فهردان ایران طی چند دهه گذشته است. اینکه محافظی در درون حاکمیت و حتی برخی جریانات وابسته به طیف جبهه دوم خرداد می خواهند با تعیین یک گسست مصنوعی و ذهنی در جنبش دانشجویی، مبارزات کنونی دانشجویان را یک جنبش نوین و بی ارتباط با تاریخ خود قلمداد کنند، اقدامی صرفا سیاسی و با هدف معین است که هیچ گونه پایه منطقی و علمی ندارد.

رژیم ولایت فقیه، با تعطیلی دانشگاه ها این امید را داشت که به برنامه خود تحت عنوان وحدت حوزه و دانشگاه صورت واقعبینانه دهد. دانش را با تحجر و خشک اندیشی پیوند زده و قلمرو رهبری روشنفکری ایران را به پستوهای قرون وسطایی رانده و ابتکار عمل را به دست بگیرد. این آرزو خیلی زود نقش بر آب شد. نه دانش در چنگال تاریک اندیشی به بند کشیده می شود و نه خشک اندیشی می تواند برداش خلاق و راهگشای بشری سد ایجاد کند. با پایان جنگ، و به دنبال آن، اجرای سیاست ضد ملی تعدیل اقتصادی به وسیله دولت هاشمی رفسنجانی، بحران اجتماعی ژرفی پدید آمد و طبقات مختلف جامعه به تکاپو افتادند و روند نارضایتی اندک، اندک گسترش یافت.

در سال های آغازین دهه ۱۳۷۰، مبارزات دانشجویی، رو به اعتلا نهاد. همروند و به موازات گسترش جنبش اعتراضی مردم، جنبش دانشجویی جان دوباره می گیرد و فضای خفقان آور دانشگاه ها، به صحنه بحث و گفتگو و مبارزه بدل می شود. طلسم استبداد در دانشگاه ها می شکند. دانشجویان که به همراه همه طبقات و قشرهای جامعه از سیاست های خائنه رژیم ولایت فقیه صدمه دیده بودند، به تحرک آغاز می کنند. با درک واقعبینانه های اقتصادی- اجتماعی که مردم با آن مواجه بودند و هستند و از آنجا که خود متعلق به همین طبقات محروم و زحمتکش می باشند، دور نوبتی از

پی داشته است. کمک های سازمان بین المللی و دیگر کشورها در این رابطه به ایران ناشی از این امر است، که انتقال مواد مخدر از طریق ایران به اروپا دولت های اروپایی را نیز با مشکلاتی مواجه کرده و می کند. نکته ظریفی که رژیم ولایت فقیه سعی دارد از کنار آن بگذرد و از بار مسئولیت خود نسبت به این پدیده شوم اجتماعی در ایران بکاهد ناشی از همین مسأله است. توزیع و انتقال مواد مخدر از یک کشور به دیگر کشورها یک مسأله و شیوع پدیده اعتیاد در ایران مسأله بی دیگر است. تداخل این دو موضوع همان نکته کلیدی است که با استفاده از آن به استتار دلیل ریشه ای این معضل می پردازد. قبل از شکافتن بیشتر این موضوع اگر فرض را بر این بگذاریم که ادعاهای مقامات جمهوری اسلامی در این رابطه با واقعیت همراه است، استناد به گفته دست اندرکاران مسئول در مبارزه با مواد مخدر در ایران باز هم خلاف این را ثابت می کند. به عبارتی دیگر حتی در این زمینه هم انگشت اتهام متوجه خود حکومتیان می شود. سهیلا جلودارزاده عضو هیئت رئیسه مجلس و دبیر کل جمعیت مبارزه با اعتیاد در این زمینه اظهار داشت: «امروزه از هر میدان و پارکی که عبور می کنیم، متأسفانه آشکارا شاهد خرید و فروش مواد مخدر هستیم و معلوم نیست که این بودجه های چهل میلیاردی که به امر مبارزه با مواد مخدر اختصاص داده شده است صرف چه کارهایی می شود» (ایسنا، ۲۸ خرداد ۷۹). همین خبرگزاری، در تاریخ ۱۱ آذر ماه ۷۹، خبر داد که، مسئول برنامه های درمان اعتیاد وزارت بهداشت در پاسخ به این شبهه که گفته می شود برخی قاچاقچیان عمده در دستگاه های حکومتی نفوذ دارند، اظهار داشت: «من مطلقاً نمی توانم تأیید کنم که قاچاقچیان در دستگاه های دولتی دستی داشته باشند». همین خبرگزاری، در همان تاریخ، از قول جلودارزاده نوشت: «کمیت گاهش تقاضای مواد مخدر، آیین نامه ای برای سازمان های دولتی تنظیم کرده است که هیچ کس جز خود آقایان نمی تواند از کمک های دولتی و بین المللی بهره مند شود. اگر خواهان مشارکت مردم در مبارزه با اعتیاد هستیم باید زمینه مشارکت های مردمی را فراهم کنیم. نه آنکه سازمانی را تشکیل دهیم و بعد بخش عمده اعتبارات را به آن تخصیص دهیم. این کار اسمش مشارکت مردمی نیست.» به این ترتیب کاملاً محرز است دست هایی قوی در میان مقامات حکومتی حتی در این زمینه نه تنها در پی ریشه کنی این بلائی خانمان سوز نیستند بلکه تمامی سعی و کوشش آنان معطوف به آن گردیده است که هزینه های اختصاص یافته به نهادهای تحت کنترل خویش را نیز مورد چپاول قرار دهند.

واقعبین آن است که گستردگی این معضل اجتماعی، فشارهای زیادی را متوجه حکومتیان کرده است و دلیل چنین تقلاهایی کاملاً واضح و روشن است. دلایل ریشه بی پدیده اعتیاد در هر کشوری، چارچوب های همانند را تشکیل می دهد و همانطور که قبلاً متذکر شدیم عمده آنها دلایل اقتصادی و اجتماعی و به تبع آن ضعف فرهنگی گسترده در میان قشرهای کم درآمد و فقیر جامعه است. لاپوشانی این حقیقت از طرف رژیم ولایت فقیه به دلیل اینکه خود

**تظاهرات
دانشجویان
در دانشگاه
تهران قبل از
حوادث
تیرماه
۱۳۷۸**



با مجموعه فعالیت های دستگاه های مختلف توانسته ایم جلوی این معضل را بگیریم.» در همین زمینه شاهرودی، رئیس قوه قضاییه در یک سخنرانی در «همایش بین المللی علمی، کاربردی جنبه های سیاست جنایی در قبال مواد مخدر» اظهار داشت: «موقعیت جغرافیایی ایران و همجواری آن با پاکستان و افغانستان به گونه ای است که نقش قاچاق، توزیع و نشر مواد مخدر به داخل کشور و ترانزیت آن به خارج، کشور را با یک معضل و مشکل اساسی مواجه کرده است.» (ایرنا، ۲۰ اردیبهشت ۷۹) وزیر کشور نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی نیز گفت: «کشت خشخاش و تولید بسیار بالای مواد مخدر در افغانستان یکی از مهم ترین زمینه های گسترش مواد مخدر می باشد. باید زمین های زیر کشت خشخاش در افغانستان تغییر کاربری شود و این مهم نیازمند عزم همه کشورهای منطقه است.» (ایرنا، ۱۳ دی ماه ۷۹)، در همین زمینه تلاشی گسترده که بیشتر تبلیغاتی بوده صورت گرفته است که تاکنون نتایج ملموسی به همراه نداشته است. به عبارتی دیگر نه مرزهای شرقی ایران قابل کنترل شده است و نه برنامه های مبارزه با گسترش بیشتر اعتیاد عملی گردیده است. فرمانده ناحیه انتظامی سیستان و بلوچستان در یک گفتگو با ایرنا، ۲۹ تیر ۷۹، گفت که، ۵۰ میلیارد ریال اعتبار برای تقویت مرزهای استان در جهت مبارزه با مواد مخدر اختصاص یافت. همچنین دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد برای مقابله با قاچاقچیان، ۲۴ دستگاه خودروی وانت تویوتا به ناحیه انتظامی سیستان و بلوچستان اهدا کرده است. در یک خبر دیگر، ایرنا ۲۲ مهر ماه ۷۹ از قول وزیر امور خارجه اسپانیا نوشت: «ایران در حال به انجام رساندن یک تلاش عظیم علیه قاچاق مواد مخدر است و این مبارزه نیازمند در اختیار داشتن منابع بزرگ انسانی، مالی و مادی است. محمد حسن فدایی در کمیته سوم پنجاه و پنجمین مجمع عمومی سازمان ملل که به بحث در باره مبارزه با مواد مخدر اختصاص داشت، مواضع جمهوری اسلامی ایران را در خصوص گسترش مبارزه جهانی با مواد مخدر تشریح کرد. وی در سخنان خود گفت، فعالیت گروه های فراملی جنایی در امر تولید و قاچاق مواد مخدر موجب شده است، هیچ کشوری به تنهایی توانایی مقابله با این تهدیدات را نداشته باشد. (ایرنا، ۱۶ مهرماه ۷۹) علاوه بر اسپانیا، انگلستان در صدد امضاء تفاهم نامه ای در زمینه مبارزه با قاچاق مواد مخدر است. در پی بازدید هیئت انگلیسی بررسی وضعیت مبارزه با قاچاق مواد مخدر در ایران، اعلام شد که در سال ۱۹۹۹ دولت انگلیس مبلغ سیصد هزار پوند برای خرید جلیقه ضد گلوله در اختیار نیروی انتظامی ایران قرار داد. (ایرنا، ۳۰ شهریور ۷۹) چنین بازدیدهایی و اظهاراتی از سوی مقامات ذی صلاح از دیگر کشورها و سازمان های بین المللی درگیر با این مسأله انجام گرفته که بزرگ نمایی آن توسط ایران بیشتر به منظور انحراف ریشه بی این امر است. این حقیقت که هم مرزی ایران با افغانستان به عنوان یکی از بزرگ ترین تولید کنندگان مواد مخدر در جهان، مشکلات حادی را در داخل کشور به وجود آورده است شکی نیست. این مسأله نه تنها تأثیرات مخرب داخلی بلکه تأثیرات بین المللی خود را نیز در

مبارزات دانشجویی آغاز می شود. جنبش دانشجویی، برغم ضعف های جدی و بنیادین، بر پایه میراث و تجربه تاریخی میان مبارزه صنفی و سیاسی پیوند می زند و با تلفیق این دو با توان بالایی وارد عرصه کارزار بر ضد رژیم ولایت فقیه می شود و به سرعت از یک جنبش صنفی به یک جنبش موثر سیاسی فرار می روید.

دانشجویان در عرصه صنفی علیه اختناق در دانشگاه ها و برای تامین آزادی های دموکراتیک در مراکز آموزش عالی تلاش می کنند و هم خواستار حذف موانع عدیده بی چون گزینش های عقیدتی-سیاسی دانشجویان سهمیه ای می گردند، و هم علاوه بر آن، خواستار امکانات دیگر نظیر شوراها و دانشجویی و امکانات رفاهی و پژوهشی می شوند.

در عرصه سیاسی نیز به عنوان یک گردان اصیل وابسته به کل جنبش و تابع آن از شعارهایی نظیر آزادی و عدالت اجتماعی با روحیه شاداب و شورانگیز جوانی حمایت می کنند. همه این عوامل در بسط و گسترش جنبش دانشجویی و فرارویی آن به یک نیروی موثر در مبارزه برای طرد رژیم ولایت فقیه نقش دارد.

حضور موثر جنبش دانشجویی در انتخابات دوم خرداد ۷۶، و سپس در جریان انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، که منجر به رای «نه» تاریخی مردم میهن ما به استبداد و ارتجاع بود، شرکت فعالانه و آگاهانه در تحریم انتخابات مجلس خبرگان و نقش بسیار موثر و ستایش برانگیز آنها در انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی همه و همه نشان گر توانایی جنبش دانشجویی در شرایط کنونی است. این فعالیت پر شور و بسیار پر اهمیت در جریان خیزش ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ بیش از هر زمان دیگری نمایان شد.

خیزش ۱۸ تیرماه، نقطه اوج کیفی جنبش دانشجویی پس از سال های رکود و عقب نشینی بود، در عین حال این حرکت قهرمانانه سطح درک سیاسی جنبش دانشجویی را ارتقاء داده، آن را وارد مرحله نوین و امیدوار کننده ای ساخت.

یکی از ویژگی های مهم جنبش دانشجویی، رشد کمی آن، در مقیاسی بی سابقه است. از یک سو افزایش درصد جوانان و نوجوانان به نسبت کل جمعیت کشور، به طوری که بر اساس آمارهای جهانی، ایران یکی از جوان ترین کشورها از نظر میانگین سنی است، و از دیگر سو مراکز آموزش عالی پس از انقلاب افزایش کمی یافته. (فقط افزایش کمی، زیرا به لحاظ کیفی سطح آموزش عالی در ایران سقوط کرده است) این دو عامل در کنار یکدیگر سبب شده، تعداد دانشجویان نسبت به پیش از انقلاب ده برابر شود. این ویژگی، بخشی از مختصات جنبش دانشجویی در شرایط حاضر است.

از دیگر ویژگی های جنبش دانشجویی، این امر است که، این جنبش با وجود توانایی های بالقوه و بالفعل، هنوز دارای پیوند محکم و اطمینان بخش با جنبش کارگری نیست. یکی از اصلی ترین ناکامی های خیزش ۱۸ تیرماه دانشجویان در عدم ارتباط و پیوند ارگانیک و تنگاتنگ با دیگر گردان های جنبش بویژه زحمتکشان بود. جنبش دانشجویی دارای سابقه بی درخشان در پیوند با زحمتکشان و مبارزات آنهاست. این پیوند باید در لحظه حاضر بار دیگر تحکیم و برقرار گردد. علاوه بر اینها، جنبش دانشجویی از سطح مطلوب سازمان دهی برخوردار نیست. دانشجویان فاقد انجمن و یا اتحادیه دانشجویی خارج از نفوذ جناح های حکومتی اند. جنبش دانشجویی در صورتی می تواند به رشد و اعتلای خود ادامه دهد که، از سایه نفوذ و اعمال سلیقه و نظر جناح های حکومتی

خارج و اتحادیه مستقل و فراگیر خود را تشکیل دهد. تحقق این خواست مستلزم تلاش آگاهانه، و استفاده دقیق از همه شرایط، امکانات و ساختارهای موجود است.

در شرایط کنونی با توجه به ویژگی‌هایی که مورد اشاره قرار گرفت، یک گرایش منفی در بخش از جنبش دانشجویی به چشم می‌خورد. علت این گرایش ناشی از این واقعیت است که با توجه به اختناق و جو ترور و سرکوب علیه دگراندیشان و در نبود یک جبهه واحد از احزاب و سازمان‌ها و نیروهای مترقی و نیز در غیاب احزاب و تشکل‌های سیاسی مردمی که بتوانند حتی فعالیت نسبتاً آزاد داشته باشند. دیدگاهی، جنبش دانشجویی را جنبش اصلی و معادل یک حزب و نیروی سیاسی به معنای دقیق و علمی این کلمه قلمداد می‌کند و به آن نقش مسلط و تعیین‌کننده می‌بخشد. باید یادآور شد، جنبش دانشجویی همانند هر جنبش اصیل دیگر، دارای ماهیت و مختصات خاص خود است که آن را از یک حزب سیاسی و یا نیروی سیاسی متمایز می‌سازد. اصولاً نقش یک حزب سیاسی بسیار فراتر از جنبش دانشجویی است. جنبش دانشجویی تابع مبارزات همگانی و سراسری است. این جنبش یک زیرمجموعه از جنبش همگانی مردمی به شمار می‌آید که وظایف معینی را بر دوش دارد. این جنبش از مبارزات سراسری تغذیه می‌کند و به نوبه خود به آن یاری می‌رساند. همچنانکه اشاره رفت، جنبش دانشجویی، زمانی می‌تواند به ارتقاء نقش خود در مجموعه جنبش مردمی موفق گردد که، با حفظ ویژگی‌ها و مختصات خاص خود، مجموعه جنبش مردمی را مد نظر قرار داده و در راه آن مبارزه کند.

یگانه راه ارتقاء کیفی جنبش دانشجویی در لحظه حاضر، ایجاد پل ارتباطی با دیگر گردان‌های مبارزه یعنی زنان و کارگران و زحمتکشان است. خوشبختانه طی ماه‌های اخیر، این دیدگاه روشن و اصولی در میان بخش مهمی از دانشجویان مبارز دیده می‌شود که، هر چه بیشتر خود را از دایره نفوذ جناح‌های حکومتی و حتی نیروهای مذهبی خارج می‌کنند. شفافیت جنبش اصیل دانشجویی طی این روند پدید خواهد آمد. این گرایش بویژه در توده دانشجویان و بدنه انجمن‌های موجود علمی دانشجویی به خوبی قابل لمس است.

سیر شتابان تحولات در میهن ما، وظایف خطیر و دشواری را بر دوش جوانان و دانشجویان قرار داده و می‌دهد. جنبش دانشجویی در مبارزه حاد و بغرنج و سرنوشت‌ساز برای برقراری آزادی، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه یک نیروی موثر، کارآمد و پرتوان انقلابی است.

حزب توده ایران برای نقش جنبش دانشجویی در تحولات کنونی میهن اهمیت فراوانی قایل است و به مبارزه قهرمانانه و دلاورانه دختران و پسران دانشجویان به دانشجو به دیده تحسین می‌نگرد. حزب ما، همچنانکه در پیام پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی خود خطاب به دانشجویان و جوانان آگاه و مبارز گفته است: «ما بر این باوریم که مبارزه کنونی دانشجویان و جوانان با بهره‌گیری از تجربه‌های پر بار پیکار دهه‌های گذشته همچون ۱۶ آذر، با شعار اتحاد، مبارزه، پیروزی و پیوند این شعار با خواسته‌های عمومی جنبش مردم، زمینه‌های رسیدن به آزادی را فراهم خواهد کرد.»

حزب توده ایران دانشجویان و جنبش دانشجویی را به گسترش مبارزه و ارتقاء سطح سازمان‌دهی خود فرا می‌خواند. آینده میهن در گرو پیکار جوانان آن است!

مواد مخدر می‌کرد و طبق قوانین فعلی موجود، اعتیاد را جرم به حساب می‌آورد، در مقابل فشار افکار عمومی در باره پدیده اعتیاد در ایران که تقریباً نمونه بی‌منحصر در جهان است مجبور است به دروغ و تحریف واقعیت‌ها متوسل بشود تا از این طریق مجرای تنفسی خود را، باز نگه دارد. در باره پدیده اعتیاد و اصولاً ناهنجاری‌های اجتماعی تذکر یک نکته لازم است. اصولاً ناهنجاری‌های اجتماعی از این نوع منحصر به کشور ایران نیست و نمونه‌های مشابه در این زمینه در دیگر کشورهای جهان در ابعاد و میزان‌گوناگون وجود دارد. علت بروز چنین ناهنجاری‌های عدید به بی‌برغم سعی و کوشش حکومت‌گران، نه ناشی از رفتارهای شخصیتی افراد جامعه بلکه در ارتباط مستقیم با سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی حکومت‌کنندگان می‌باشد. گرایش به اعتیاد بیشتر از دو منظر مورد دید جامعه‌شناسان قرار می‌گیرد. یکی بعد اقتصادی و دیگر میزان فشارهای اجتماعی. حکومت‌های ضد مردمی با منحرف کردن افکار عمومی از این دو مقوله اساسی در باره هر پدیده اجتماعی و القاء تره‌های رنگ و رو رفته‌ای که پوچ بودن آن مدت‌هاست به اثبات رسیده، برای حفظ و تحکیم پایه‌های حکومت خود، ترفندهای مختلفی را به کار می‌گیرند. رژیم ولایت فقیه در این خصوص استثنا نمی‌باشد. روش‌های جدید مبارزه با افکار عمومی از طریق شیوه‌های گذشته کارآیی خود را از دست داده‌اند و به همین دلیل به حربه‌های جدید متوسل گردیده‌اند. یکی از موارد مهمی که بر روی آن تبلیغ زیاد می‌شود، موقعیت جغرافیایی ایران است. رژیم ولایت فقیه یکی از دلایل توزیع گسترده و مصرف مواد مخدر را دولت طالبان معرفی می‌کند. در این رابطه «ایرنا» ۲۸ اردیبهشت ۷۹ طی گزارشی در این باره نوشت: «تصویب دو فوریت «طرح تأمین اعتبار برای کنترل و انسداد مرزهای شرقی ایران» و پیشنهاد اختصاص بودجه‌ای خاص برای کنترل مرزهای شرقی کشور که دروازه ورود مواد مخدر به کشور و اروپا محسوب می‌شود، چشم‌انداز روشنی را برای مبارزه جدی با قاچاق مواد مخدر گشوده است. بر اساس این طرح، دولت موظف است تجهیزات مدرن و نیروهایی را در مرزهای شرقی مستقر سازد تا راه ورود مواد مخدر به کشور بسته شده و چاره‌ای برای ناامنی‌های مزمن در این منطقه اندیشیده شود. واقعیت این است که ایران در همسایگی کشوری قرار دارد که عمده تولید و صادرات مواد مخدر از آنجا صورت می‌گیرد.» به گزارش «ایسنا»، ۱۱ آذر ماه ۷۹ از قول مسئول برنامه‌های درمان اعتیاد وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی نوشت: «تقریباً تمامی مواد مخدر تولید شده در افغانستان از مرزهای غربی آن کشور ترانزیت می‌شود. این مسأله ایران را به جولانگاه قاچاق چیان بین‌المللی تبدیل کرده و از طرف دیگر امکان دسترسی عموم را به این مواد به بالاترین حد رسانده است که بخشی از مشکلات دستگاه‌های مختلف در مبارزه با اعتیاد به آن مربوط می‌شود.» وی در پاسخ به این سوال که با توجه به این مسأله چرا تعداد معتادان رو به افزایش است گفت: «من یادآوری می‌کنم که ما در کنار بحرانی‌ترین منطقه دنیا قرار داریم و این عامل به تنهایی برای فلج کردن یک کشور کافی است اما ما

ریشه و جنگل

من، شاخه ای ز جنگل خلقم.
از ضربه تبر
بر پیکر سلاله من بادگاره‌هاست.
با من نگو سخن از شکستن!
هرگز شکستگی بر ما شگفت نیست
برما، عجب، شکفتگی اندر بهارهاست.
صد بار اگر به خاک کشندم
صد بار اگر استخوان شکنندم
گاه نیاز باز
آن هیمة ام که شعله برانگیزد
آن ریشه ام که جنگل از آن خیزد.

سپاوش کسرای

آبان ماه ۱۳۶۲

زندانیان به نوعی مرتبط با مواد مخدر هستند و این در حالی است که فقط طی سه ماه گذشته ۶۰ هزار کیلو مواد مخدر در سراسر کشور کشف شده و در این رابطه ۳۰ هزار توزیع کننده دستگیر شده اند. اما سواى این آمار ناخوشایند، موضوعی که نگرانی عمیق بوجود آورده کاهش سن مصرف کنندگان مواد افیونی است و با توجه به اینکه ۷۰ درصد جمعیت کشور جوان هستند می توان خطر در پیش رو را از ابعاد اقتصادی حدس زد.» روزنامه کیهان، در تاریخ شنبه ۸ مرداد ۷۹، از قول مدیر کل بهزیستی مازندران، نوشت: «برای مقابله با پدیده شوم اعتیاد هیچ راهی جز آگاهی دادن به جوانان وجود ندارد. مدیر کل بهزیستی مازندران با اعلام این مطلب و ابراز نگرانی از گسترش پدیده شوم اعتیاد در کشور و کاهش سن اعتیاد تاکید کرد که، فعالیت بانوان در این عرصه نشان آشکار شیوع این پدیده است. بر اساس ارزیابی های حاصله ۳ تا ۵ درصد مردم مازندران معتاد هستند.» روزنامه جمهوری اسلامی، دوشنبه ۶ تیر ۷۹، با نقل سخنان دکتر بهرام یگانه، دبیر کمیته کشوری مبارزه با ایدز آورده است: «میانگین سن اعتیاد در سال های قبل، ۳۵ تا ۳۶ سال بود اما این رقم در شرایط کنونی به ۲۷ تا ۲۹ سال رسیده است. همچنین بر اساس برخی برآوردهای آماری ۶ درصد جمعیت معتاد کشور زیر ۳۵ سال سن می باشد. هم اکنون ۲۵۰ هزار دانش آموز، یکصد هزار نفر دانشجو و بیش از یکصد هزار کارگر به نوعی معتاد به مواد مخدر هستند.»

به گزارش روزنامه کار و کارگر، دوشنبه ۲ خرداد ۷۹، مسئولان و دست اندرکاران امور تربیتی و مشاوره در کار پیشگیری از سوء مصرف مواد مخدر بین دانش آموزان، که در یکی از شهرها برگزار شد، هشدار دادند گرایش رو به گسترش دانش آموزان به برخی بدآموزیها و مصرف مواد مخدر جدی است و جامعه در این زمینه باید هوشیار باشد. آنها اعلام کردند وجود دانش آموزان زندانی که به جرم مصرف و حمل مواد مخدر به زندان افتاده اند، زنگ خطری برای مسئولان و خانواده هاست. روزنامه ایران، دوشنبه ۲۷ تیر ماه ۷۹، در مقدمه یک میزگرد در باره زنان و اعتیاد نوشت: «چه کسی این روزها نمی داند که معضل اعتیاد زنان تبدیل به مناظری علنی شده است که حتی کوچه و خیابان را هم آلوده است؟ چه کسی نمی داند که با وجود بی آماری محض یعنی راه رفتن و تصمیم گیری در خلأ، چقدر سن اعتیاد پایین آمده است؟ چه کسی نمی داند که آمار واقعی فساد اجتماعی با وجود آرای مخالف و موافق صاحب نظران و گاهی دست اندرکاران، واقعا بالاست؟ اما مطمئنا کمتر کسی می داند که چرا در طی یک دهه این همه تغییر و تحول در مناسبات اجتماعی ما را به جایی کشانده است که عمدا و سهوا آمارهای واقعی غیر رسمی اعتیاد را آشکار نمی کنیم و این می شود که آمارهای رسمی اعلام شده فاصله های حیرت آوری با آمارهای واقعی و ملموس موجود پیدا می کند و باور مردم را تحت الشعاع قرار می دهد.»

پنهان کاری و ارائه اطلاعات غلط در مورد میزان ابتلایان به مواد مخدر طبعاً نباید از روی سهل انگاری صورت بگیرد. رژیمی که در گذشته و حتی در حال حاضر ادعای مبارزه با



یادی از رفیق سلیمان دانشیان

ع. همراه

در نامه مردم شماره ۵۹۴، خبر درگذشت رفیق کارگر توده ای، سلیمان دانشیان، به اطلاع رفقا رسیده بود. اینک با مرور خاطراتی از این رفیق، به لحظاتی از تاریخ پر فراز و نشیب حزب توده ایران نیز نظر می افکنیم.

رفیق سلیمان در عنوان جوانی وارد تشکیلات جوانان حزب توده ایران در شهر میانه شد. پس از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، همانند سایر اعضای حزب توده ایران در آذربایجان، به امر یاری رساندن به نهضت ۲۱ آذر پرداخت. پس از سرکوب نهضت ۲۱ آذر و یورش همه جانبه ارتش شاهنشاهی به خلق بی دفاع آذربایجان، رفیق سلیمان با کمک یکی از نظامیان طرفدار حزب از مرگ نجات پیدا کرد و به تهران گریخت. در تهران نیز لحظه ای از فعالیت های صنفی و سندیکایی بازماند. در سال ۱۳۳۲، پس از کودتای ۲۸ مرداد، دستگیر و به مدت ۲ سال در زندان دوم زرهی به بند کشیده شد. پس از آزادی، در جهت احیای سازمان های حزبی و به ویژه هسته های کارگری اقدام کرد و یکی از سازمان دهندگان فعال اعتصابات کارگران کوره پزخانه ها شد. در آن دوران، رفیق خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران، با روحیه ای جسورانه و به مثابه یک رهبر انقلابی، این امر را رهبری می کرد. رفیق خلبان، پرویز حکمت جو، نیز در میان همین کارگران کوره پزخانه ها جان پناه یافته بود و تجربیات خود را در اختیار این کارگران قرار می داد.

پس از اعدام های پی در پی نظامیان توده ای و سپس دستگیری و اعدام رفیق روزبه، رژیم تبلیغات زهر آگینی علیه حزب توده ایران به راه انداخت. سازمان امنیت شاه کوشید با بگیر و ببند و کشتار آزادیخواهان، انقاص خود را از حزب بگیرد، و با زهر چشم گرفتن از مردم ایران، سکوت مرگباری را بر کشور حاکم سازد. اما این بار هم تنی چند از روشنفکران و کارگران توده ای گرد هم آمدند و به قصد احیای سازمان های حزبی و ادامه مبارزات حزبی، جان بر کف، همه هستی خود را در طبق اخلاص نهادند. این رفقا که جا دارد به خاطر روحیه مبارزه جویی و ایمان به حزب، از تک تک آنها یاد شود، علیرغم لطامت مادی و معنوی فراوان، خواب را از چشمان مامورین امنیتی رژیم ستم شاهی ربودند. آنها

مصرف و گسترش بی سابقه آن در میان قشرهای مختلف جامعه است. در هیچ مقطعی از تاریخ ایران، میزان مصرف و فروش مواد مخدر به اندازه امروز سابقه نداشته است. مرتجعان حاکم هر چند سعی کرده و می کنند که، میزان و گستره این فاجعه را در میهن کوچک تر از آنی که هست نشان دهند، اما آمارهای ارائه شده توسط خود آنها، به قدر کافی عمق فاجعه بی را که بر مردم ایران تحمیل شده است بخوبی نشان می دهد. بر اساس آماری که دست اندرکاران دولتی درگیر با مواد مخدر تاکنون انتشار داده اند، دو میلیون نفر در ایران معتاد به مواد مخدر اند. البته در این میان اختلاف نظر هم وجود دارد.

سازمان بهزیستی، با مشارکت سازمان ملل، در خصوص میزان مصرف مواد مخدر در ایران مطالعاتی پراکنده انجام داده است که نتایج آن بیانگر وجود ۷۱۰ هزار معتاد جدی (سابقه دار) است. برآوردهای ستاد مبارزه با مواد مخدر بر اساس میزان کشفیات، دستگیری ها، تولید منطقه، میزان مواد ترانزیتی، مراجعین به مراکز خود معرف، آمار زندانیان، آزمایشات، تست اعتیاد و ... بیانگر وجود یک میلیون و دویست هزار نفر معتاد و ۸۰۰ هزار نفر مصرف کننده تفنی است. (روزنامه «همشهری»، دوشنبه ۲۰ تیر ۱۳۷۹) اما دکتر بهرام یگانه، دبیر کمیته کشوری مبارزه با ایدز آمار تخمینی معتادان به مواد مخدر در کشور را سه میلیون و ۲۰۰ هزار نفر اعلام کرده است (روزنامه «جمهوری اسلامی»، دوشنبه، ۶ تیر ۱۳۷۹).

در یک خبر دیگر، که «ایسنا» آن را در ۲۳ آبان ۷۹ منتشر کرد، از قول دکتر محمد صنعتی آمده است که، ایران از نظر اعتیاد به مواد مخدر یکی از چند کشور رده اول جهان است. حکومتیان با توجه به ابعاد گسترده مواد مخدر سعی داشته و دارند که، میزان و ابعاد این فاجعه را به طرق گوناگون مخفی نگه دارند تا بدین وسیله از فشار بر خویش بکاهند. این بدین دلیل است که ریشه تمامی این ناهنجاریهای اجتماعی، آن هم در این میزان و ابعاد بسیار خطرناک، طبعاً بایستی حاصل سیاست های ضد ملی آنها قلمداد شود. بنابراین طبیعی است که حتی نسبت به آمارهای داده شده از طرف آنها باید با دیده تردید نگریست، هر چند که این آمارها به قدر کافی برای زیر سوال بردن رژیم ولایت فقیه بسنده باشد، اما با بررسی این مسأله از دید و زاویه دیگر، پیامدهای وحشتناک بیش از پیش از زیر پرده استتار بیرون خواهد آمد. بر اساس داده های منتشر شده در مطبوعات و رسانه های مجاز در «جمهوری اسلامی»، مصرف مواد مخدر ابعاد بی نهایت گسترده و وسیعی دارد که از دانش آموزان، دختران و پسران کوچک، زنان، مردان در سنین مختلف، دانشگاهیان، کارگران، کارمندان و دیگر قشرها را در بر می گیرد. توجه به این آمارها که در بیشتر موارد از طرف مسئولان زیربط ارائه شده، به آشکارتر شدن این فاجعه کمک خواهد کرد.

به عنوان مثال، روزنامه همشهری، ۵ تیر ۷۹، در یک گزارش نوشت: «۷۰ درصد

چاپخانه حزبی دایر کردند، اگر چه اندک ولی به طور مستمر و پی گیر به خانواده های زندانیان سیاسی کمک مادی نمودند، به امر خطیر سازماندهی مبارزات کارگری و سندیکایی پرداخته، در جهت اجرای وظایف انترناسیونالیستی، به رفقای حزب کمونیست عراق که پس از کودتای عبدالسلام عارف، در وضعیت بسیار دشواری قرار داشتند، کمک های شایان توجهی نمودند. برای نمونه، در خانه کوچک و محقر اجاره ای همین رفیق سلیمان، گاهی چند رفیق کمونیست عراقی نیز بودند، مورد مواظبت و معالجه قرار می گرفتند. در همین خانه سطل سطل آب گرم می شد تا آنها حمام کنند. سپس در فرصت مناسب، با فداکاری و از جان گذشتگی رفقای چون سلیمان، به جاهای امن و خارج از ایران (نظیر اتحاد شوروی) فرستاده می شدند. این کمک های انترناسیونالیستی از چنان ابعاد و ظرافت هایی برخوردار بود که تا انسان در جریان آنها قرار نگیرد، از درک عمیق آنها عاجز خواهد بود. طی همین سال ها که رهبری حزب در خارج از کشور رفته رفته از ضربات ناشی از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد قد راست می کرد، نمی توانست بر آنچه که این رفقا در داخل کشور انجام می دادند، احاطه کاملی داشته باشد. در جریان حوادث ۱۵ خرداد سال ۴۲ که رژیم شاه به مراکز دینی هجوم می برد و در شهر تهران تظاهرات عظیمی به راه افتاده بود، اعضای همین سازمان های حزبی بودند که بیدریغ و بدون در نظر گرفتن اختلافات اساسی و اصولی با روحانیون، با به خطر انداختن جان خود به پناه دادن روحانیون در خانه های کارگران توده ای اقدام می کردند. حتما افرادی چون «آیت الله مشکینی» خوب می دانند که در آن زمان چگونه در ائومبیل های توده ای هایی نظیر «علی پابدا» به محل امن برده می شدند. هنگامی که رفیق شهید حکمت جو برای بار نخست پس از مهاجرتش به ایران آمد، بلافاصله با رفیق سلیمان دانشیان در تماس قرار گرفت. رفیق دانشیان مدت ها مثل مردمک چشم از این رفیق ارزشمند حراست کرد. در آن زمان که رفیق حکمت جو بسته های برنج، قوطی های روغن، ماهی دودی، شیرینی، آجیل شب عید و سایر مواد خوراکی بسته بندی شده را با ماشین فولکس واگن آبی رنگ خود برای خانواده های رفقای توده ای در بند می برد، این رفیق سلیمان بود که در کنار او می نشست و به انجام کارها یاری می رساند.

رفقای حزبی در آن دوران اقدامات موثر فراوانی بعمل می آوردند که سازمان امنیت شاه را سخت می آزد. ساواک با خرید «عباس شهریاری» ضربه سختی بر این سازمان ها وارد کرد. وقتی ساواک توانست این فرد را در اختیار خود بگیرد، با یک تیر دو نشان زد. این شخص با فریب و نیرنگ و سوء استفاده و شور انقلابی رفقای توده ای، آنها را بکام دشمن می فرستاد. ضربه های وارده تشکیلات را ناامن و حس شک و تردید را تقویت می کرد و با تبلیغات سوء دل بر اینکه همه سازمان های حزبی ساواک زده است، فعالین این سازمان ها را در وضعیت روحی ناپسندان قرار می داد.

شخصیت رفقای که جز فداکاری و اعتقاد و ایمان به حزب و مبارزه در راه آرمان های حزبی گناه دیگری نداشتند، زیر علامت سوال می رفت. بی اعتمادی در میان توده ها و به ویژه روشنفکران و دانشجویان نسبت به حزب توده ایران گسترش می یافت.

پس از مدتی رفیق سلیمان به اتفاق تری چند از رفقا در یک ماموریت دستگیر می شوند و زیر شکنجه های حیوانی رژیم قرار می گیرند. سازمان امنیت برای پیدا کردن محل اختفای رفیق حکمت

معضل اعتیاد

در «نظام

نمونه جهان»



بهرام جوان

کسانی که از نزدیک و یا دورادور، مطالب رسانه های همگانی جمهوری اسلامی را خوانده و بعضا بررسی می کنند، به طور یقین به یک نوع خبر آشنایی کاملی پیدا کرده اند، و آن مسأله اعتیاد است. این مسأله شاید بعد از مدتی در نگاه خیلی ها عادی جلوه کند، بدین دلیل که ستون حوادث روزنامه هایی که اجازه انتشار در جمهوری اسلامی را دارند و علاوه بر آن در میان اخباری که هر روز خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا) مخابره می کند، مکرراً اخباری مبنی بر کشف هزاران کیلو مواد مخدر در شهرها و نقاط مختلف کشور به چشم می خورد. پدیده اعتیاد در ایران پدیده نوظهور و جدیدی نیست. اعتیاد، و بخصوص مصرف تریاک، از قدیم الایام در جامعه ایران و بخصوص در میان قشر انگلی رایج بوده و در مقاطع بسیاری توسط چپاولگران خارجی، بخصوص امپریالیسم انگلیس، در میان مردم رواج داده می شده است. این مسأله از آن رو با اهمیت است که، روحانیت وابسته به قدرت های خارجی به دلیل همسو بودن منافعشان با عوامل خارجی در هیچ مقطعی مصرف مواد مخدر را از دیدگاه مذهبی، حرام نکردند، تا از این طریق لطمه یی به منافع دراز مدتشان وارد نیاید. طی همه این سال ها، مبارزه با اعتیاد و ریشه کنی این ماده افیونی، همواره با جارجنجال های تبلیغاتی و دهان پرکن حکومت های وقت همراه بوده که توخالی بودن این شعارها نزد توده ها، کاملاً آشکار و عیان است. مبارزه با مواد مخدر در رژیم ولایت فقیه نیز به اندازه عمر خود این رژیم قدمت دارد که نتایج آن تا به امروز نیز کاملاً آشکار است. صرف نظر از با سابقه بودن این معضل اجتماعی در میهن مان، نکته یی که امروز این پدیده شوم را در ایران، تا سر حد یک بحران ملی، رسانده است، میزان

جو، چاپخانه حزب و دست یافتن به اسامی سایر رهبران سازمان های حزبی که با این تشکیلات در ارتباط بودند، این رفقا را تحت شکنجه های وحشیانه قرار داد.

در آن زمان، ملاقات ها در زندان قزل قلعه بصورت حضوری بود. بدین ترتیب که زندانی بوسیله سربازان از زندان بیرون آورده می شد، پتویی روی زمین پهن می شد، زندانی کنار اعضای خانواده اش می نشست و ماموری از دور به کنترل آنها می پرداخت. در یکی از همین نوع ملاقات ها که میان رفیق سلیمان و خانواده اش صورت می گرفت، رفیق سلیمان که در فرصت فراخواندن از زندان تا هنگام ملاقات، توانسته بود نامه کوچکی را بنویسد، آن را مخفیانه به خانواده اش داد. در این نامه تاکید شده بود که به رفیق محمود (پرویز حکمت جو) برسایید که آفتابی نشود، محله تهرانچی را تخلیه کنید و چاپخانه را به محل دیگری ببرید و ... تمام این توصیه ها به موقع عملی شد و جلوی ضربات جدید را گرفت.

رهبری حزب، به ویژه رفیق رادمش، می کوشید برای احیاء مجدد سازمان های حزبی رفقای تازه نفس را به میدان مبارزه بیاورد. رفقا علی خاوری و پرویز حکمت جو (برای بار دوم) به ایران می آیند. این رفقا با وجود خطرات جدی و همه جانبه ای که جان آنان را تهدید می کرد، فداکارانه پای به میدان خون می گذارند. اما پس از مدتی، آنها نیز در ایران دستگیر می شوند و بدین ترتیب دور تازه ای از حماسه مقاومت توده ایها در زندان شکل می گیرد.

پس از دستگیری رفقا خاوری و حکمت جو و ... بار دیگر رفقای قبلی و از آن جمله رفیق دانشیان نیز مجدداً زیر شکنجه های وحشیانه دژخیمان رژیم قرار می گیرند. کمیته مشترک، زندان قزل قلعه و قرارگاه دژبان از فریاد این زندانیان به خود می لرزد. «ساقی» رئیس زندان قزل قلعه خصوصیات ویژه ای داشت. او به زندانیان مقاومت احترام می گذاشت و آنها را «آقا» خطاب می کرد. بالعکس به آنهایی که ضعف نشان می دادند: «تو که ... نداری چرا توده ای شده ای؟!» او در یکی از روزهای ملاقات به خانواده این زندانیان می گوید: «اینها انسان نیستند، آهن هستند!»

سرانجام بیدادگاه های نظامی این رفقا در قرارگاه دژبان آغاز شد. دفاعیات رفقا خاوری و حکمت جو در حقیقت به محاکمه رژیم ستم شاهی منجر شد.

زنده یاد، رفیق احسان طبری، در یکی از سروده های خود تحت عنوان علی خاوری و یارانش اشاره به همین جلسه دادگاه دارد و می نویسد:

در پس یک چهره محجوب و خامش، روح سرکش؛

در نگاهی چون زلال آسمان، جانی چو آتش؛

جنبش کشتی ایمان را در این بحر مشوش

ناخدایی بی خلل بودی: متین، خونسرد، بی غش

آفرین، مردانه رفتی، پاک بودی، نغزگفتی

چنگ اندر ژنده هستی زدن با عجز و خواری،

صبح را از یاد بزودن زخوف شام تاری،

وزصف رزم آوران از بیم جان گشتن فراری،

نیست هرگز کار مردی چون تو، این آشفته کاری

پاسداری تیز بین بودی و در سنگر نخفتی

«وظایف ما»

«... تجربه چهار سال گذشته بروشنی نشان داده است که، روند کنونی اصلاحات با رهبری جبهه دوم خرداد و نیروهای معتقد به «نظام» حاکم، همواره در معرض خطر جدی مسدود شدن و سرکوب کامل قرار دارد. قبول مرز «خودی» و «غیر خودی» از سوی برخی از نیروهای شرکت کننده در دوم خرداد، در واقع نشانگر این حقیقت است که، این نیروها در مقاطع حساس و تعیین کننده، به جای انتخاب منافع ملی و مردمی، منافع «گروه های خودی» و «حفظ نظام» را اصلح می دانند و بنابراین حاضرند منافع جنبش را قربانی منافع گروهی کنند.

امروز برای اکثریت نیروهای اجتماعی و سیاسی مدافع اصلاحات و آزادی روشن شده است که بدون سازمان یافتگی، بدون ارتقاء کیفی جنبش و ایجاد یک جایگزین واقعی در برابر رژیم استبدادی کنونی نمی توان به روند اصلاحات و تأمین خواست های جنبش مردمی امیدوار بود. امروز جنبش مردمی خواهان رهبری رادیکال، نیرومند و پایبند به آرمان های آزادی و عدالت اجتماعی است، چنین جایگزینی را تنها با تشکیل یک جبهه واحد از همه نیروهای مدافع آزادی و مخالف استبداد می توان ایجاد کرد. امروز بیش از هر زمان دیگری نیاز به تشکیل چنین جبهه بی احساس می شود، و این وظیفه بی است که در برابر تک تک نیروهای مترقی، ملی، مذهبی قرار دارد. جامعه ما امروز دوران گذار را طی می کند. گذار از حکومت استبدادی قرون وسطایی به شرایطی که بتوان با تشکیل یک حکومت ائتلاف ملی زمینه های تحولات بنیادین و دموکراتیک در جامعه ما را مهیا کرد...»

از اسناد پلنوم (وسیج) کمیته مرکزی حزب توده ایران - خرداد ۱۳۸۰

به نقل از «نامه مردم»، شماره ۶۱۰، ۱۵ خرداد ۱۳۸۰



فرخنده باد هشتم مارس، روز جهانی زن و روز همبستگی رزمجویانه زنان جهان!

در کنار تو رفیقانی چو پرویز و سلیمان،
در دل بیدادگاه شاه، نگسستند پیمان،
شعله ور از شور وجدان، بهره ور از نور ایمان،
ایزد تاریخ را بودند، یارانی بفرمان.

با چنین یاران برو تا در ره لغزان نیفتی!

فخر بر آن راد مردانی که مرد کار بودند،
تا دم دارفنا، در رزم خود پادار بودند،
در قبال خدعه یغماگران بیدار بودند،
خواجه گفتر نی، بل خواجه کردار بودند.

بی عمل پوچ است، ور خود در معنی بسفتی.

رفیق سلیمان نیز بمثابة یک کارگر توده ای در بیدادگاه نظامی شاه با جملاتی ساده، ولی پر مغز، به دفاع از حزب خود پرداخت. او نزدیک یک دهه در زندان ماند. حتی در یکی از اعتصاب های زندانیان، در زندان شماره ۳، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و بینایی یکی از چشمانش را از دست داد.

در یکی از روزهایی که خانواده رفیق سلیمان و رفیق مادر، مادر حکمت جو، برای گرفتن برگ ملاقات به دادرسی ارتش رفته بودند، دادرسی ارتش رو به همسر رفیق سلیمان کرد و گفت: «خانم شما زن ساده ای هستید و شوهرتان خائن است، تو برو طلاق بگیر و بدنبال سرنوشت خودت باش.» همسر رفیق دانشیان در جواب گفت: «من از شوهرم بدی ندیدم، او می خواهد همه انسانها خوب زندگی کنند.» دادرسی ارتش که از این جواب عصبانی شده بود، رو به مادر پرویز کرد و گفت: «تو چی میگی؟ تو که پسر خائن است، به مملکت خود خیانت کرده، فرار کرده و...» رفیق مادر دگمه پیراهن خود را باز کرد و با دست روی پستانهای خود زد و گفت: «کسی که از این پستان شیر خورده باشد، به وطنش خیانت نمی کند. خائن توئی که به بهای خیانت به وطن، ستاره ها را روی دوشت جمع کرده ای!!» دادرسی ارتش که سخت برآشفته بود، گفت: «بروید گم شوید، زندانی های شما ملاقات ندارند.»

سرانجام رژیم ستم شاهی نیز همانند رژیمهای ضد مردمی، به زباله دان تاریخ افکنده می شود. انقلاب ۲۲ بهمن پیروز می گردد. ولی رفیق حکمت جو مدتهاست که شهید شده و رفیق خاوری از آخرین زندانیان سیاسی است که از زندان آزاد می گردد و بلافاصله به چاپ اولین شماره نامه مردم ایران با زنده یاد رفیق جوانشیر اقدام می کند.

در فضای ایجاد شده پس از پیروزی انقلاب، رفیق سلیمان دانشیان دبیر سندیکای کارگران ساختمانی می شود و از نزدیک با فعالیت های «انجمن همبستگی» همکاری می کند. نه بیماری شدید دیابت و نه بیماریهای دیگر که حاصل سالهای زندان بود، او را از فعالیت باز نمی دارد. می توان در مورد تک تک افرادی که در فاصله سالهای ۳۲ تا ۵۷ در این سازمانها فعالیت حزبی پرداختند مطالب فراوانی نوشت که از حوصله این نوشته خارج است. تنها یک مسأله باقی می ماند که نباید آنرا فراموش کرد. و آن اینکه در بررسی تاریخی آن سالها، باید همه رویدادها را بطور منصفانه مورد داوری قرار داد. در طی این ۲۵ سال، هزاران انسان پاک باخته و از جان گذشته، با ایثار جان و با تحمل

مشکلات فراوان و طاقت فرسا، در راه ادامه کاری حزب و آرمان‌های والای حزب فداکاریهای فراوانی کردند. آنها یکه برای ارضای افکار تنگ نظرانه خود، فعالیت این دوره حزب را در رخنه شهرباری در حزب خلاصه می‌کنند، به سیمای مردمی حزب تیغ می‌کشند. آنها در هر مقام و مرتبه و با هر درجه سواد و دانش که باشند، در بهترین صورت به یک قضاوت غیر عادلانه و ناجوانمردانه اقدام می‌کنند که جز به معنی ناسپاسی نسبت به این انسانها نیست.

طی این ۲۵ سال، در زندگی حزب ما همانند سایر سالهای فعالیت حزب، نشیب و فرازهای فراوانی وجود دارد که در این نوشته کوشیده شد به گوشه‌هایی از آن اشاره شود. در این نوشته، هدف آن بود که با یادآوری خاطراتی در باره رفیق سلیمان دانشیان، بار دیگر به آن انسانهایی که در سالهای سیاه خفقان و در فضای زهرآلود و سخت ستم شاهی، جوانمردانه و به خاطر اعتقادات خود به آرمانهای حزبی پای به میدان مبارزه گذاردند، درود فرستاده شود.

و خطاب به همه رفقای که در آن سالها گاهی مورد بی‌مهری نیز قرار گرفتند، ولی ایمان خود را به حزب و آرمان‌های والايش تا آخرین دم زندگیشان حفظ کردند، گفت: رفقا! شما هرگز فراموش نخواهید شد!



یازیکوف (۱۸۰۳-۱۸۴۶) شاعر روس و اسلاووفیل (اسلاوپرست) روسی.

۱۴. گوگول در مقاله بی در مجله «ساوره منیک» نوشت: «الحمدالله دو تن از شاعران تراز اول ما هنوز در قید حیات و سلامت اند- شاهزاده ویازمسکی و یازیکوف.» به دنبال آن، در حالی که چاپ جدید گزیده بی از مکاتبات... را در نظر داشت، از شاهزاده ویازمسکی خواهش کرد: «آن را بخوان، از آن آگاه شو، دقیقاً آن را بررسی کن، و تصحیحش کن... نسخه دستنویس آن را همچون اموال ارحمنند خودتان بدانید... و بنا بر این، شاهزاده عزیز، مرا رها نکنید و تنها نگذارید، و خداوند برای این کارتان جزای خیر به شما دهد، زیرا که این، یک اقدام حقیقتاً خیرخواهانه مسیحیایی ست» آن ستایش و این خواهش و تمنا ظاهراً اثر بخش بودند، زیرا شاهزاده ویازمسکی مقاله خود به نام «یازیکوف و گوگول» را در دفاع از کتاب گوگول نوشت.

۱۵. گوگول در مقدمه چاپ دو نفوس مرده نوشت: «بسیاری از مطالب این کتاب غیر واقعی و نادرست به نگارش در آمده است، و چیزهایی نیستند که به طور حقیقی در سرزمین روسیه، روی داده اند. خواننده عزیز، از شما خواهش می‌کنم خطاهای مرا بر طرف کنید. از انجام آن سرباز نزنید. من از شما خواهش دارم چنین کاری را نکنید.»

۱۶. کلماتی که بین دو قلاب آمده اند، هر تنس تعمداً در مجله ستاره قطبی حذف کرده است، برای اینکه از انتشار نام‌های نکراسف و آنتکوف، که در نامه بلینسکی بدنها اشاره شده است، مانع شود.



«ما باز می گردیم»

ما همنشین آفتابیم
 که سایه های انبوه ابر تهمت
 خاموشمان نکرد!
 و باز می گردیم
 به قله هایی که مومیایی مردگان
 بر فرازش،
 پرچم فتح افراشته اند!
 با شما،
 ای نبیره هایمان
 از شب زمین می گوئیم
 از دموکراسی!
 از پروستریکا!
 از گلاسنوست!
 و شرف اجداتان
 که پادوهای خدایان سرمایه
 قربانیش کردند!
 ما، فرزندان آفتابیم
 فرزندان باران و گندم و نور
 فرزند رنج
 ما ققنوسیم،
 در جنگ هزار باره آتش.
 در همه سلول های جهان
 شکنجه شدیم!
 اعداممان کردند!
 به گناه آنکه آتش مقدس را
 از خدایان ربودیم!
 در قربانگاه فاشیسم،
 در زندان های ایران
 در ایرلند،
 در آفریقا
 در جنگل های بولونی
 اما سایه های انبوه ابر تهمت
 خاموشمان نکرد!
 ما، باز می گردیم،

ما، باز می گردیم
 با عطر سنبله ها
 با خنجری در کنف!
 و چراغی در دست.
 از شب زمین باز می گردیم
 به گناه آنکه آتش مقدس را،
 چونان پرومته
 از خدایان ربودیم!
 ما، بی گمان باز می گردیم
 به قله هایی که ناخواسته،
 از فرازشان سقوط کردیم!
 با سلاح شگرف تاریخ
 با قهرمانان تیرباران شده
 در سانتیاگو،
 با انگشتان بریده خارا
 و گیتاری،
 که شعر رهایی می نواخت
 با خاکستر اجسادمان
 در هیروشیما!
 با جسدهای باد کرده مان
 در آبهای اندونزی!
 با بدن های تکه تکه شده مان
 در ویتنام!
 و با شما
 سخن می گوئیم،
 ای نبیره هایمان
 با میلیون ها دهان
 که خدایان سرمایه و غارت
 به گلوله بستند!
 ما، بی گمان باز می گردیم
 با نان و صلح،
 با عطر سنبله ها
 و رویاهای سوخته انسان،
 در شب زمین.

پانویس ها:

- ۱ و ۲ - شخصیت های اصلی نفوس مرده، اثر گوگول. این شخصیت ها نماینده دلایل های آدم فروش، ملاکان ستمگر و مقامات فاسد اداری اند. - مترجم فارسی
۴. گوگول در سال ۱۸۳۶ به خارجه رفت و پس از یک فاصله زمانی کوتاه، سالهای سال در آنجا زیست.
۵. تازیانه یک رشته ای که در روسیه برای تنبیه بدنی از آن استفاده می شد بنا بر مجمع القوانين جنایی در سال ۱۸۴۵ به تازیانه سه رشته ای مبدل گردید.
- ۶ و ۷. شخصیت های نفیوس مرده. - مترجم فارسی.
۸. گوگول این مطالب را طی نامه یی به تاریخ آوریل ۱۸۴۵ به کنت اوواریف نوشته بود. س. س. اوواریف (۱۸۵۵-۱۸۸۶)، وزیر تزاریست آموزش و پرورش، مولف فرمول بدنام (اصول کلیسای ارتدوکس، حکومت مطلقه و قومیت پرستی).
۹. س. آ. بوراچوک (۱۸۰۰-۱۸۷۶) منتقد روسی، ناشر مجله واپس گرای «مایاک» (فانوس دریایی)، مهندس کشتی و نویسنده.
۱۰. به پانویس ۸ نگاه کنید.
۱۱. گوگول در گزیده یی از میکاتیات ... نوشته بود که مایل به زیارت بیت المقدس است.
۱۲. گوگول در گزیده یی از میکاتیات ... نام بلینسکی را مستقیماً نیآورده بود، اما از فحواى کلام او هنگامی که از منتقدین سخن می گوید، برای همگان آشکار بود، بلینسکی مورد نظر وی بوده است. بعلاوه، در فصل هفتم کتابش می نویسد که، اودیسسه ... به نقد ادبی جان تازه ای می بخشد. نقد ادبی در حالی که از پرداختن به آثار گئیک کننده ادبیات نو خسته و پریشان شده بود، به این شاخ و آن شاخ پریده بود، و در حالی که موضوعات ادبی را رها می کرد، «شروع کرده بود به خرف شدن».
۱۳. اشاره بلینسکی به مقاله ویاژمسکی است، با نام: «یازیکوف و گوگول» (ن. م.

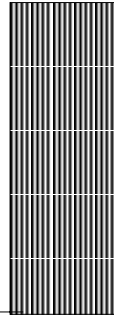
رنجش و آزدگی از اظهار نظر شما راجع به خودم، در مقام یکی از منتقدان شما، تصور کرده اید، در اشتباهید. اگر این نکته تنها چیزی بود که خشم مرا برانگیخته بود، آن گاه با رنجش و عصبانیت به این مورد تنها پاسخ می دادم و با دیگر موارد و نکات با بی طرفی خونسردانه برخورد می کردم. اما حقیقت امر این است که انتقاد شما از ستایندهگان تان به طور مضاعف بد است. من این ضرورت را که گه گاه بر مرد ابلهی که ستایش ها و از خود بیخود شدن هایش معبودش را مضحکه جلوه گر می سازد، باید تلنگری نواخت، پی برده ام، اما حتی این ضرورت هم ضرورتی ست رنج آور، چون، از نقطه نظر انسانی، این هم به نحوی بدقلقی و بی ظرافتی است که اجر مهر و محبت حتی دروغی و بخل را با دشمنی بپردازیم. ولی شما در انظار مردمانی هستید که هر چند به طور عالی با هوش نیستند، اما کاملاً احق هم نیستند. این مردم، در ستایش شان از آثار شما، احتمالاً بیشتر بیرون ریزی های احساساتشان را بیان کرده اند تا بحث و نظرشان را در باره معنای آنها، و هنوز هم، طرز برخورد دوآتشه شان نسبت به شما از این سرچشمه زلال و شرافتمندانه آب می خورد که شما نمی باید گریبان شان را می گرفتید و تسلیم هر دو گروه دشمنان مرسوم تان می کردید، با این اتهام که با قرار و مدار قبلی می خواسته اند آثارتان را سوء تعبیر و تفسیر کنند.^{۱۲} البته شما در حالی که بر اثر ایده کتابتان و نسجیدگی بدون توقف از جا در رفته بودید، و هنگامی که ویازمسکی، آن شاهزاده در حکومت اشراف و بنده و غلام در ادبیات، ایده شما را پرورد و گسترد و تقبیح و تهدید نامه بی بر ضد ستایندهگان شما (و نتیجتاً قسمت اعظم آن بر ضد من) منتشر کرد، دست به این کار زدید.^{۱۳} احتمالاً برای نشان دادن حق شناسی خود نسبت به شما به سبب ارتقاء مقام وی از شاعری دست چندم و بی اهمیت به مقام شاعر بزرگ، و اگر من درست به خاطر داشته باشم، به سبب «شعر بی روح، گنگ و مطول»،^{۱۴} او این تقبیح- تهدید نامه را چاپ زد. همه این اعمال بتمامی پلید و ناخوشایندند. اینکه فقط منتظر فرصت بودید تا حق ستایندهگان قریحه تان را آن طور که بایسته است ادا کنید (پس از اینکه آن را با فروتنی غرور آمیز به دشمنان تان دادید)- من اطلاع پیدا نکردم، من نمی توانستم، و باید اعتراف کنم که، نمی خواستم مطلع شوم. کتاب شما بود که پیش رویم گشوده بود و نه نیات تان: من آن را خواندم و باز خواندم و صد بار دیگر هم خواندم، و هیچ چیزی نیافتم که در آن جا نباشد، و آنچه بود روحم را عمیقاً رنجاند و به خشم آورد.

اگر عنان احساس هایم را رها می ساختم این نامه احتمالاً به دفتر یادداشت حجیمی بالغ می شد. من هرگز در اندیشه نوشتن نامه به شما راجع به این مطلب نبودم، هر چند که آرزوی انجامش را داشتم، و نیز هر چند که شما همه گونه مجوز چاپی برای نوشتن به شما بدون تشریفات و فقط به شرط بازنگه داشتن چشمی بر حقیقت^{۱۵} داده بودید. اگر در روسیه می بودم توان نوشتن این نامه را نداشتم، زیرا «شپکین های» محلی، البته نه برای لذت، بلکه به منظور انجام وظیفه اداری خود در بدست آوردن اطلاعات، نامه های مردم را باز می کنند و می خوانند. این تابستان، سل ریوی در حال شروع، مرا به خارجه کشانده است، [و نکراسوف نامه تان را به زالتسبرون- که همراه آنکوف آن را از راه پاریس- فرانکفورت آم مابین ترک می کنیم، برای من فرستاد^{۱۶}]. دریافت نامنتظره نامه تان به من توان داده

با خنجری در کتف!
و چراغی در دست
با عزمی به سختی پولاد
با دل هایی پر امید
و سرنوشتی
که سزاوارش نبودیم!
زیرا قاطعانه ایمان داریم که زمین
جولانگه اندیشه های مرده نیست!
با شما!
ای نبیره هایمان
از شب زمین می گوئیم
از زندگی اجدادتان
که سزاوار نام بلند انسان نبود!
و نوید می دهیم،
بر سیاره ای امن خواهید زیست
بر جغرافیای انسانی زمین
زیرا قاطعانه ایمان داریم
که
سرمایه،
کلام آخر تاریخ نیست! ...

م. نوید

نقش اجتناب ناپذیر اقتصاد سیاسی



کامران بهار

در جهان کنونی بدون اغراق می توان گفت که «اقتصاد» یکی از مهم ترین و بغرنج ترین زمینه های فعل و انفعالات تمامی جوامع بشری در سطح محلی و بین المللی است. با وجود تعاریف و بحث های گوناگون کلاسیک و جدید، در مجموع، برخورد به مقوله اقتصاد را می توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: اقتصاد کارشناسانه و اقتصاد سیاسی.

اقتصاد کارشناسانه

با استفاده از آمار، فنون ریاضی و حسابداری، روند تغییرات را در سطح اقتصاد کلان (Macro-economics) و یا اقتصاد خرد (Micro-economics) مورد مطالعه و اندازه گیری قرار می دهد. مثلاً در جایی کارشناسی اقتصادی در یک موسسه موظف می شود که با در نظر گرفتن نرخ تورم، بهره بانکی، اندازه گیری و پیش بینی عرضه و تقاضا و هزینه تولید، قیمت اجناس و ظرفیت تولید آن موسسه را تعیین کند و در جای دیگر کارشناسی اقتصادی در سطح بسیار وسیع تر بودجه سالانه یک کشور را محاسبه و اثرات مستقیم و جنبی آن را پیش بینی می کند. در عمل بخشی از کارشناسی اقتصادی نظام سرمایه داری با تکیه بر آمار صحیح و روش های ریاضی بسیار سیستماتیک دارای عملکرد عینی نسبتاً دقیقی است (عموماً فقط در کشورهای پیشرفته سرمایه داری). ولی بخش دیگر آن بر پایه فرضیات و پیش بینی های ذهنی در مورد روحیه انسان ها، در زمینه هایی مانند ارجحیت دادن به نقش انسان انفرادی در مقابل مشارکت مادی انسان ها در اجتماع، اهمیت تقدیس رقابت جویی و نفع شخصی، ثنوری بافی در مورد روحیات جامعه مصرفی و غیره قرار دارد. این بخش ذهنی کارشناسی اقتصادی سرمایه داری برخلاف تظاهر به عدم جانبداری سیاسی - اجتماعی و دقیق بودن، بالعکس هدفمندانه همان یافته های سیستماتیک و عینی کارشناسی را در لفافه انواع نظریه های غیر قابل اثبات و به نفع طبقه سرمایه دار و آزادی سرمایه مورد استفاده قرار می دهد. برای مثال در دو دهه گذشته در بسیاری از کشورهای جهان (و از جمله در ایران) پی ریزی اقتصاد بر محور آزادی سرمایه - بازار آزاد و پیاده کردن سیاست تعدیل اقتصادی، در عمل افزایش سرطانی بیکاری ساختاری و فقرا را به صورت اجتناب ناپذیر به دنبال داشته است. کارشناسی اقتصادی در بسیاری موارد حجم این بیکاری و حتی فقرا را می تواند اندازه گیری بکند و کرده است ولی بسیاری از همان کارشناسان و

کتابتبان را در هزاران نسخه به چاپ رساند و به نازل ترین قیمت به فروش رساند، دوستانم دچار نومیدی و اندوه شدند. اما من به آنها در جا گفتم که این کتاب، با همه این تمهیدات، موفقیتی بدست نمی آورد و بزودی به فراموشی سپرده می شود. در حقیقت، حالا هم بیشتر به سبب مقالاتی که در باره آن نوشته شده است سخنی از آن به میان آورده می شود تا خود کتاب. آری مردم روس در دیدن حقیقت فراستی ژرف دارند، هر چند توسعه نایافته.

نوکیشی تان چه بسا که صمیمانه بوده باشد، اما فکر در میان گذاردن آن با همگان، نسنجیده ترین فکر بود. روزگار دینداری کورکورانه و ساده لوحانه مدتها پیش سپری شده است، حتی در جامعه ما. مردم خوب دانسته اند که اینکه شخص در کجا به عبادت بپردازد تمایزی به وجود نمی آورد، و این را نیز فهمیده اند که فقط کسانی به دنبال مسیح و اورشلیم^{۱۱} می گردند که حضور معنوی جنبش را در دل های خود احساس نمی کنند یا اینکه حضرتش را گم کرده اند. آن هوشمندی که با دیدن رنج های دیگر مردمان رنج می برد و آنکه با دیدن مظلومیت و ستمدیدی دیگر مردمان درد می کشد، او مسیح را در صمیم سینه خود دارد و نیازی به زیارت عتبات اورشلیم ندارد. فروتنی بی که شما موعظه می کنید، پیش از هر چیز، نو و بدیع نیست، و ثانیاً، از یک سو رنگ و بوی غرور غیر عادی و حیرت برانگیز دارد، و از دیگر سو بر شرم آورترین انحطاط شان انسانی دلالت دارد. ایده نیل به نوعی کمال مطلق، به فرا رفتن بر فراز هر کس دیگر در خضوع و فروتنی، ثمره هم غرور است و هم کودنی، که در هر دو مورد ناگزیر به تزویر و زهد فروشی و ... می انجامد. به علاوه در کتابتبان این آزادی را به خودتان داده اید تا افکار و احساسات خود را با بدگمانی ناشایسته نه فقط نسبت به دیگران (که صرفاً بدور از ادب می بود) بلکه نسبت به خودتان هم بیان دارید - و این شرم آور است، زیرا وقتی کسی بر گونه همسایه اش سیلی می زند خشم و غیظ آدمی را بر می انگیزد، اما دیدن آنکه به گونه های خویش سیلی می کوبد، حس حقارت و خواری را بر می انگیزد. خیر، مذهب و نورانی نشده اید، شما تیره و تار شده اید، شما در فهم هم روح و هم قالب مسیحیت عصر ما ناکام مانده اید. کتابتبان هوای تعالیم حقیقی مسیحی را نفس نمی کند، بلکه ملهم است از واهمه های شوم مرگ، شیطان و دوزخ!

آن وقت - چه زبانی، چه عبارتی! «حالی همه کس از حیز انتفاع افتاده، و تکه بی کهنه گشته است» - واقعاً بر این باورید که با آوردن «از حیز انتفاع افتادن» به جای «بی فایده بودن» به بیانی کتاب مقدسی دست می یابید؟ بی اندازه این سخن درست است که، آنکه خود را در بست در اختیار یاوه و فریب قرار می دهد، شعور و ذوق نیز او را ترک می کنند. اگر این کتاب نام شما را بر خود نمی داشت، چه کسی به فکرش خطور می کرد که چنین گنده گویی های مغلق و زنده کار نویسنده بازرس و نفوس مرده باشد؟

تا آن حدی که به شخص من ارتباط پیدا می کند، باز هم تکرار می کنم: از اینکه مقاله مرا ابراز

× در اینجا واژه Chinaism، مثلاً چین گرایی، آمده است که شرحی برای آن در منابع در دسترس خود نیافتم. - مترجم فارسی.

سیاست‌گذاران این بیکاری عظیم و فقر گسترده ناشی از آن را پدیده ای لازم و مفید در بطن فرضیه ها و سیاست‌های مشمئزکننده مانند «سیاست ریاضت‌کشی» (Austerity Policy) توجیه کرده و بر پایه آن زندگی بهتری را به توده‌ها وعده می‌دهند. این دسته کارشناسان اقتصادی در دنباله استدلال می‌کنند که به دلیل روحیات و ذهنیت انسانی، افزایش بیکاری و افت ارزش کار (سطح زندگی) به نوبه خود باعث تشویق زحمتکشان به رقابت کار بیشتر می‌شود! و این طبیعت انسان است! جالب است که همین رویه تحلیل درباره روحیات انسانی در مورد ثروتمندان و صاحبان سرمایه برعکس است، زیرا استدلال می‌شود که افزایش ثروت و امنیت سرمایه‌گذاری در سوداگری تنها راه تشویق و جذب آنان به فعالیت است! بنابراین در سطح وسیع و عمیق فعل و انفعالات اقتصادی (برای مثال برنامه ریزی اقتصاد ملی و شرکت‌های فراملی) چیزی به نام کارشناسی اقتصادی بی‌غرضانه و به دور از سیاست وجود ندارد و به غیر از معدود بحث‌های آکادمیک در زمینه‌های مشخص تجریدی و محدود به فنون محاسبه و اندازه‌گیری معیارها نمی‌توان بدون در نظر گرفتن منافع متضاد و یا همسان انسان‌ها مقوله «اقتصاد» را مورد تجزیه و تحلیل واقعی و برنامه ریزی صحیح قرار داد.

اقتصاد سیاسی

در اینجاست که اهمیت نقش اجتناب‌ناپذیر «اقتصاد سیاسی» در تجزیه تحلیل مجموعه فعل و انفعالات اقتصادی - اجتماعی را می‌توان به وضوح دید که به صورت هدفمند نقش انسان‌ها، یعنی روابط و مناسبات اجتماعی انسان‌ها در امر سازمان‌دهی تولید و تقسیم نعم مادی حاصله را عامل اصلی شناخت مقولات و سیاست‌گذاری اقتصادی تشخیص می‌دهد. هدف از کاربرد علم اقتصاد سیاسی شناخت صحیح تر از ساختار اقتصادی «زیربنا» یا پایه جامعه، جایگاه هر یک از طبقات و گروه‌های اجتماعی، علل و انگیزه‌های مبارزات، تضادهای طبقاتی و جهت و سرعت تحولات بنیادی جامعه است. برای مثال وقتی که سیاست‌گذاران و کارشناسان اقتصادی یک دولت رشد اقتصادی سال جاری و یا برنامه چند ساله آینده را به وسیله آمار (به فرض دقیق) و شاخص‌های «تولید ناخالص داخلی»، نرخ تورم و غیره اعلام می‌نمایند - از نقطه نظر اقتصاد سیاسی مارکسیستی این اندازه‌گیری‌ها و محاسبات بی‌اهمیت نیستند، ولی آنها را شناخت و تبیین ناقص و یک‌طرفه‌یی از مسائل بنیادی اقتصادی می‌داند. در مقابل تجزیه و تحلیل بر پایه اقتصاد سیاسی می‌خواهد بداند این رشد اقتصادی مورد نظر بر پایه کدام زمینه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی بوده و مهم تر، نقش و سهم طبقات و گروه‌های اجتماعی در تولید و تقسیم آن چیست؟ مثال دیگر: در مورد پدیده موسوم به «جهانی شدن» علم اقتصاد سیاسی بدون غوطه‌ور شدن در انواع تعاریف فرعی در مورد فن‌آوری مدرن و مقولات ذهنی مانند «دهکده جهانی» و خوش بینی‌های بدون پایه مانند «فرصت انتخاب بیشتر انسان‌ها» و غیره در صدد است که بداند این شکل نوین سرمایه‌داری جهانی و رشد تولید و ثروت نجومی حاصله از آن بر پایه کدام مناسبات محلی و بین‌المللی قرار دارد و مهم تر به چه شکلی و در بین کدام طبقات تقسیم می‌گردد و جهش فن‌آوری همراه آن تا چه اندازه و کدام بخش از نیروهای مولده را مورد تأثیر قرار می‌دهد. تجزیه و تحلیل کامل اقتصاد سیاسی پدیده «جهانی شدن» خارج از حیطه این نوشتار است. ولی بر شمردن برخی مقتضیات اساسی بررسی‌های

سر زبان‌ها افتاده است بدین مضمون که شما این کتاب را به این هدف نوشته‌اید تا مقام‌الله باشی پسر وارث بلامنازع را دست و پا کنی. قبل از آنکه نامه تان به آوارف (۱۰) در سن پترزبورگ سر زبانها بیفتد، که در آن می‌گویید از اینکه در می‌یابید آثار تان در باره روسیه بد تفسیر و تعبیر می‌شود غصه می‌خورید و اندوه‌گینید، پس از آن از آثار قبلی تان ابراز ناخرسندی می‌کنید و اعلام می‌دارید که فقط هنگامی از آثار تان خشنود خواهید شد که تزار از آنها راضی باشد. حالا خودتان قضاوت کنید که آیا تعجب دارد که کتاب تان شما را در انظار عموم خوار و حقیر سازد، هم به عنوان یک نویسنده و بیشتر از آن، در مقام یک انسان؟... شما، تا آنجایی که من می‌توانم بینم البته، مردم ما را به طور کامل نمی‌شناسید. منش مردم ما با وضعیت اجتماعی بی‌تعیین می‌شود که در این وضعیت، نیروهای تازه نفس و سرزننده در تلاش و جوشش برای بیان خویشند، اما در حالی که با مظلومیت و ستم‌دیدی خردکننده بی‌وفروشنانده و شکسته می‌شوند و مفری نمی‌یابند، صرفاً به نومییدی و یاس، فرسودگی و بی‌تفاوتی واداشته می‌شوند. فقط ادبیات، بررغم سانسور تزار، نشانه‌ها و علائم زندگی و جنبش پیشرو و ترقی‌خواه را نشان می‌دهد. بدین سبب است که عنوان نویسنده با چنین ارج و حرمتی میان ما برده می‌شود، و نیز به همین دلیل است که موفقیت ادبی میان ما، حتی برای نویسنده بی‌کم استعداد، آسان به دست می‌آید. دیر زمانی ست به این سو که عنوان شاعر و نویسنده بر سر دوشی‌های پر زرق و برق و اونیفورم‌های اجتناب‌ناپذیر سایه انداخته است. و این به ویژه گویای این امر است که چرا هر به اصطلاح هنر متماایل به آزادی خواهی، هر چند کم‌قریحه و استعداد، با توجه همگانی پادشاه داده می‌شود، و چرا مقبولیت عام استعدادها و قریحه‌های ممتاز، که صادقانه یا غیر صادقانه خود را در خدمت کلیسای ارتدوکس، حکومت مطلقه و قومیت پرستی قرار داده‌اند، چنین به سرعت زوال می‌پذیرند. و مثال برجسته در این مورد پوشکین است که مجبور شد صرفاً دو یا سه قطعه به رسم وفاداری [به تزار] بنویسد و اونیفورم پیشخدمت حضور را بپوشد تا ناگهان از مهر و محبت مردم محروم شود! و اگر جداً بر این باورید که کتاب تان نه به سبب گرایش زشت و حقایق زبر و زمخت ادعایی‌اش که در باره همه و تک تک افراد بیان کرده‌اید ناکام مانده و شکست خورده است، سخت در اشتباهید. فرض کنیم خیال نوشتن از اخوت و برادری داشته‌اید، اما بعداً چگونه آن را برای مردم شرح و توجیه می‌کنید؟ آیا شما واقعیت‌های عربیان کمتر دردناک را با زبر و زمختی کمتر و نیز با صداقت و قریحه کمتر در بازرس و نفوس مرده برای مردم نقل کرده‌اید؟ در حقیقت، مکتب‌کهنه در اوج سهمگین خشم بر ضد شما برانگیخته شد، اما اثری بر بازرس و نفوس مرده نگذاشت، در صورتی که آخرین کتابتان شکست و ناکامی بی‌تمام عیار و ننگین بوده است. و در اینجا حق با مردم است، زیرا آنها به نویسندگان روس به چشم تنها رهبران، مدافعان و ناجیان خود بر ضد حکومت مطلقه، کلیسای ارتدوکس و قومیت پرستی می‌نگرند، و بنا بر این، مادام که آماده‌اند تا نویسنده کتابی بد را ببخشند، اما هرگز کتابی مضر را براو نخواهند بخشید. این نشان می‌دهد که چه شم و شهود سرزننده و سلیمی، هر چند به حالت جنبی، در اجتماع ما نهفته است، و همچنین ثابت می‌کند که این جامعه آینده‌ی بی‌دارد. اگر روسیه را دوست می‌دارید، همراه من در شکست و ناکامی کتابتان شادی کنید!...

می‌خواهم به شما بگویم، بی‌ذره‌یی حس و حالت از خود راضی، که بر این باورم که من اندکی مردم روس را می‌شناسم. کتابتان، با احتمال اعمال اثری بد بر حکومت و دستگاه سانسور، و نه بر مردم، برای من زنگ خطری بود. هنگامی که در سن پترزبورگ شایع شد که حکومت قصد دارد

کند، همچون پیامبران عبرانی که از شرارت های یکی از عظیم ترین حکومت های روی زمین تبری جستند و آن را تخطئه کردند. در مورد ما قضیه بر عکس است: به مجردی که یک نفر (حتی آدمی خوش نام و سرشناس) به اختلالی مبتلا می شود که متخصصان بیماریهای دماغی آن را جنون خشکه مقدسی می دانند، آن گاه شروع می کند برای خدای زمینی بیشتر بخور دود کند تا برای خدای آسمانی، و در این نحوه عمل که خدای زمینی ترجیح داد بیشتر برای حمیت و غیرت اسلاوی اش بدو پاداش دهد چنان این ور و آن ور خال می زند که نمی تواند ببیند و بفهمد که از این رهگذر خود را در انظار جامعه رسوا و بدنام می سازد... یار و دوست مان روسه چه پدر سوخته و رذل است!...

چیز دیگری که به یاد می آید در کتابتان نوشته اید و آن را حقیقتی عظیم و انکار نشدنی ادعا کرده اید، اینست که سواد نه فقط فایده یی ندارد، بلکه به طور قطع برای مردم عامی زبان بخش است. در این باره دیگر چه بگویم؟ آروز می کنم که خدای بیزانیسی تان* شماسار را برای این اندیشه های بیزانیسی (مرموز و معماگونه) ببخشاید، مگر اینکه در ارتکاب آنچه که بر صفحه کاغذ آورده اید نداشتن باشید که چه گفته اید... اما شاید بخواهید بگویید: «گیریم که من به اشتباه رفته ام و همه افکار من لغو و باطل اند، اما چرا من باید از حق اشتباه کردن محروم شوم و چرا مردم می باید در خلوص خطاهای من تردید کنند؟ آن گاه من جواب تان می دادم که. زیرا چنین گرایشی مدتهاست که در روسیه، تازگی و بدیع بودنش را از دست داده است. خیلی پیش از این نبود که «بوراچوک» (۹) و انجمن اخوت اش ته مانده آن را تا درد سر کشیدند. البته کتاب شما هوش و قریحه یی بمراتب بیشتر از آثار آنها به نمایش می گذارد (گرچه عناصر هوش و قریحه خیلی سخاوتمندانه ارائه نشده اند)، منتها آنها از آن پس، آیین و روش شما را در کل، با حرارت و پی گیری بسیار بیشتری گسترش دادند، با گستاخی به نتایج نهایی رسیده اند.

سهم فضیلت خدای بیزانیسی را به تمامی ادا کرده اند و چیزی برای شیطان به جا نگذاشته اند، در صورتی که شما، با نیت روشن کردن شمعی برای هر یک، در دام تناقض افتاده اید، مثلاً در حمایت تان از پوشکین، ادبیات و تئاتر، که به نظر شما (ای کاش آن قدر با وجدان و جدی بودید که پی گیر و با ثبات باشید) هیچ یک شان، به هیچ نحو، نمی توانند در خدمت رهایی و رستگاری روح و جان باشند بلکه می توانند به لعن و عذاب ابدی دچار سازند... چه کسی می توانست تصور همسانی گوگول با بوراچوک را به کله خود فرو کند؟ شما خودتان را در برابر مردم روس آن قدر بالا بالاها جا داده اید تا این مردم مخلص بودن تان در چنین اعتقاداتی را باور کنند. آنچه در ابلهان طبیعی به نظر می آید در مرد صاحب نبوغ چنین نمی نماید. بعضی اشخاص بر آنند که کتاب تان را نتیجه آشفته گی ذهنی نزدیک به جنون محض ببینند. اما آنها چندی نگذشت که این فرض را رد کردند، زیرا به طور قطع این کتاب در یک روز، یا یک هفته، یا یک ماه نوشته نشده است، بلکه به احتمال بسیار در یک دو یا سه سال به نگارش درآمده است، و نظم و انسجام منطقی یی را بروز می دهد؛ در سراسر شرح و تفصیل یی دقت آن قصد و عمد و ثنای صاحبان قدرت و نفوذ دیده می شود که امور ناسوتی نویسنده متدین و با اخلاص را به طرزی زیبا می آراید. به همین دلیل شایعه یی در سن پترزبورگ بر

* منظور بلینسکی از خدای بیزانیسی، به گمان من، مسیحیت شرقی و کلیسای ارتدوکس است.

مترجم فارسی

اقتصادی سیاسی «جهانی شدن» حائز اهمیت است. برای مثال از نقطه نظر اقتصادی «جهانی شدن» شکل نوین و عالی تر سرمایه داری جهانی است. در این فرایند بر خلاف برخی نظریات عامیگراانه، گسترش سریع شبکه جهانی اینترنت، شبکه های ماهوارها و جز اینها دلیل ظهور و رشد جهانی شدن نیست. فن آوری های نوین که ماهیبت و کنترل آنها به صورت انحصاری در اختیار معدود شرکت های پر قدرت فرا ملی است خود وسیله یی است بسیار مهم در اجرای مقاصد اصلی اقتصادی. یعنی گسترش برنامه ریزی شده و هدفمند هر چه بیشتر حیطه عمل بلامانع سوداگری کلان سرمایه داری بوسیله افزایش «اضافه ارزش». در این راستا محور عملکرد سیاسی «جهانی شدن» به پایه «تأمین امنیت سرمایه خصوصی»، «تعدیل اقتصادی»، کوچک سازی نقش دولت در برنامه ریزی ملی برای تخصیص عوامل تولید و مخصوصاً مبارزه مستقیم با خواسته های سیاسی - اقتصادی زحمتکشان در عرصه نیروی کار ارزان بنا گشته است. به عبارت دیگر یعنی انتقال قدرت سیاسی و اقتصادی از طبقات و قشرهای زحمتکش و نهادهای اجتماعی به فوقانی ترین طبقه سرمایه داران. با تکیه بر آمار و واقعیات عینی موجود علم اقتصاد سیاسی بسهولت نشان می دهد که بیش از یک دهه «جهانی شدن» تشدید فراینده انحصاری شدن سرمایه های مالی و علم و فن آوری در تمامی عرصه ها را به همراه داشته است.

روش علمی اقتصاد سیاسی مارکسیستی به این دلیل که تحلیل مسائل را از زاویه زیر بنای مادی جامعه و تغییرات بنیادی آن شروع می کند لذا افشا کننده منافع طبقاتی و نقاط تلاقی و تضادهای مابین آنها خواهد بود. در مقابل آنچه که خود را کارشناسی اقتصادی بی طرفانه معرفی می کند عملاً با آمیختن بی مورد مسائل تکنولوژیک، ذهنیت انسان فردی و تاکید بر شاخص های ناقص اقتصادی عموماً هدفمند واقعیت موجود را با شاخ و برگ های فرعی می پوشاند.

این ادعای «علم بی غرضانه کارشناسی اقتصادی» و به دنبال آن متهم کردن «اقتصاد سیاسی مارکسیستی» به طبقاتی کردن و سیاسی کردن ساحت مقدس این علم چیزی نیست به جز تبلیغات بر ضد و مناظره آشکار و نهان با مارکسیسم در کل. البته در جواب کافی است که همانطور که لنین گوشزد می کند، بگویم: «موضوع علم اقتصاد سیاسی "تولید ارزش های مادی نیست" (که موضوع تکنولوژی است)، بلکه موضوع آن مناسبات اجتماعی انسان ها در مدار تولید است.» بنابراین نتایج بررسی های اقتصاد سیاسی در جوامع طبقاتی خواه ناخواه با منافع طبقاتی اجتماعی برخورد می کند - برای مثال در دوران گذار فئودالیسم به سرمایه داری در اروپا، آدام اسمیت و ریکاردو با وجود محدودیت های تاریخی در علم اقتصاد سیاسی بورژوازی توانستند نقش بالنده طبقه سرمایه دار و تضاد منافع آن را در مقابل فئودال ها تشخیص دهند.

می توان گفت «عینی گرایی» و برخورد «دیالکتیک» از بارزترین و مهم ترین صفات مشخصه اقتصاد سیاسی مارکسیستی در تحلیل مسائل بنیادی است. این امر به نوبه خود برخاسته از این اصل است که مقولات و پدیده های کلیدی در نظم مناسبات اجتماعی یک جامعه مانند مقولات و پدیده ها در طبیعت دارای قانون مندی عینی هستند و می توان فرآیندهای اصلی مناسبات اجتماعی و تکامل آنها را همانند قوانین طبیعی کشف و مورد استفاده قرار داد. علم اقتصاد سیاسی مارکسیستی با اتکاء به درک ماتریالیسم تاریخی تمامی صورت بندی های جامعه بشری را همانند پدیده های مادی جهان ولی با قوانین ویژه دیالکتیکی خود دائماً در حال حرکت و تکامل می داند و معتقد است که هر صورت بندی اجتماعی را می توان بر پایه «شیوه تولید» و تغییر آن از یک شیوه تولید به نوع دیگر مورد مطالعه

قرار داد. هدف اقتصاد سیاسی شناخت عینی زیربنای اقتصادی یعنی قوانین عام مناسبات تولید است، زیرا در تکامل شیوه تولید از یکی به دیگری یعنی مترقی تر (مانند برده داری به فئودالیسم و بعد سرمایه داری) تحولات و تغییرات بنیادی زیربنای اقتصادی (پایه) عامل اصلی تعیین کننده است و روبنای سیاسی (مجموعه اندیشه ها، نظریات و نهادهای سیاسی، حقوقی، فلسفی، مذهبی، و اخلاقی) در عین حال با استقلال نسبی در مجموع و متناسب با زیربنای جدید تحول می یابند و نه برعکس!

کارل مارکس این واقعیت بدیهی و اصل مهم را به صورت ساده و بسیار جالبی عنوان می کند: «انسان ها نخست باید بخورند، بنوشند، مسکنی داشته و لباسی بپوشند تا بتوانند به سیاست، علم، هنر، مذهب و غیره پردازند. بنابراین تولید وسائل مادی ابتدایی زیست و بنابراین درجه تکامل اقتصادی هر خلق یا هر دوران پایه ای را تشکیل می دهد که بر روی آن نهادهای دولتی، نظریات قضایی، هنر و حتی اندیشه های مذهبی انسان های مربوطه فرا می روید. پس از روی پایه است که باید اینها را توضیح داد و نه بر عکس، آن طور که تا به حال معمول بوده.»

علم اقتصاد سیاسی مانند هر علم دیگر در رابطه با دیگر علوم و یافته های آنها دارای اسلوب و کشفیات مربوط به خود است و به همراه دانش بشر در تمام عرصه ها در حال تکامل است. در عین حال علم اقتصاد سیاسی بنا به محدودیت های تاریخی نمی تواند جوابی یکباره برای تمامی پدیده و مقولات اقتصادی- اجتماعی که خود نیز در حال حرکت هستند داشته باشد. البته قابل توجه است که بسیاری از کشفیات بنیادی اقتصاد سیاسی مارکسیستی در رابطه با نظام سرمایه داری، مانند «اضافه ارزش»، «خصیصت کالا»، «تضاد بین کار اجتماعی و سرمایه خصوصی»، «مرحله امپریالیستی و انحصاری سرمایه داری» و غیره با گذشت زمان و تکامل خود سرمایه داری، هنوز کاملاً پا بر جا مانده اند. باید متذکر شد که همانند دیگر زمینه های علمی، در اقتصاد سیاسی نیز برخورد ذهنی اراده گرایانه و جزم گرایانه به واقعیات و عدم پویایی در به کارگیری این علم در عمل منجر به اشتباهات و صدمات عظیم سیاسی، تا حد انحراف از واقعیات خواهد شد. برای مثال در اتحاد جماهیر شوروی سابق ارزیابی نادرست از تضادهای اقتصادی- اجتماعی دوران گذار به سوسیالیسم و برخورد اراده گرایانه در مورد رسیدن به مرحله سوسیالیسم پیشرفته در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی (اکتبر ۱۹۶۱) باعث اتخاذ آنچنان سیاست ها و برنامه های اقتصادی شد که به دور از واقعیت موجود، ساختمان «جامعه کمونیستی» را هدف خود قرار داد. ادامه این اشتباه اساسی در عدم کاربرد صحیح علم اقتصاد سیاسی آموزنده است، زیرا در دهه های بعد، عدم رشد تضعیف و کزدیسی سوسیالیسم را به همراه داشت. قابل تذکر است که در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، کم نبودند نیروهای چپی که بر اساس نتیجه گیری ذهنی و بدور از واقعیات مرحله رشد کشور و بافت طبقاتی، ایران را در مرحله انقلاب سوسیالیستی ارزیابی می کردند. قابل توجه است در آن دوران بسیاری از این قبیل نیروها تذکرات و تحلیل های واقعی تر حزب توده ایران، مخصوصاً در مورد مرحله دمکراتیک ملی را مورد شدیدترین انتقادات و حملات قرار می دادند.

در کشور ما به دلیل وجود روبنای سیاسی رژیم های دیکتاتوری خشن هر نوع تفکر و دگر اندیشی بر پایه اقتصاد سیاسی بلافاصله به اتهام توده ای بودن شدیداً سرکوب گشته و می شود. آقای بایزید مردوخ (پژوهشگر ارشد مسایل اقتصادی ایران) در مصاحبه خود با روزنامه «هم مهین»، ۱۰ اسفند ۷۸، به این سوال که چرا اقتصاد سیاسی در ایران محجور مانده است و رسانه ها و مطبوعات به آن

مردم، با همه صمیمیت، از ته دل، برای روحانیون پلید و اهریمن صفت روسی که بی حد و حصر آنان را برتر از روحانیون کاتولیک قرار داده اید، سرود حمد و ثنا خوانده باشید؟ گیریم که نمی دانید روحانیون کاتولیک یک زمانی یک چیزی بودند در حالی که روحانیون روسی هرگز چیزی نبودند جز پادو و بنده صاحبان قدرت و نفوذ دنیوی، اما واقعاً می خواهید بگویید که این را هم نمی دانید که جامعه روس و مردم روس روحانیون ما را خوار و حقیر و منفور می شمردند؟ و مردم در باره چه کسانی ست که حکایت های مستهجن نقل می کنند؟ کشیش، زن کشیش، دختر کشیش و غلام مزرعه کشیش. آیا کشیش جماعت در روسیه تجسم شکمبارگی، آز و مال اندوزی، نوکر صفتی و سرسپردگی، و بی شرمی نیست؟ می خواهید بگویید که این چیزها را نمی دانید؟ شگفتا! می گویند که مردم روسیه مذهبی ترین مردم جهان است. دروغ و یاوه! بنیاد مذهب بر اساس زهد و ورع، حرمت و تکریم، و ترس از خداست. در صورتی که انسان روس، در حالی که جایی را در تن خود می خارا ند نام خداوند را بر زبان جاری می کند. او در باره شمایل قدیسان می گویند: اگر برای دعا و خدا خدا کردن به کار نرود برای پوشش دیگ و دیگر که بدرد می خورد.

از نزدیک تر که نگاه کنید خواهید دید که این مردم طبعاً به طور عمیقی ملحدند. آنها هنوز مقدار زیادی خرافه در ذهن دارند، اما نشانه بی از مذهبی بودن در آنان نمی بینید. خرافه با پیشرفت های تمدن پشت سر گذاشته می شود، ولی مذهب غالباً با این پیشرفت ها هم کنار می آید. مثال زنده بی از آن در فرانسه داریم، جایی که حتی امروز هم در میان آدم های روشن فکر و تحصیل کرده کاتولیک های مخلص بسیاری وجود دارد، و جایی که بسیاری از آدم هایی که مسیحیت را دور انداخته اند هنوز مصرانه به نوعی خدا چسبیده اند. مردم روس متمایزند. تمجید از غیب و سر و راز در طبیعت شان نیست. شعور و احساسی بسیار سلیم دارند، و ذهن شان بسیار شفاف و صریح است، و شاید بیکرانگی تقدیر تاریخی آتی اش در این حقیقت نهفته است. دیانت و مذهبیت به رسم امروزی حتی در میان روحانیون نیز پا نگرفته است، زیرا که معدود شخصیت های منزوی و منحصر به فرد که به دلیل چنین تفکر خشک و بی روح زاهدانه متمایز شده اند، چیزی را ثابت نمی کند. ولی اکثریت روحانیون ما، به سبب شکم های گنده، لفاظی های ملا نقطی و فضل فروشانه، و نادانی و جهالت بدوی و سبعمانه همواره سرشناس و نامی بوده اند. بی شرمی است که مردم روس را متهم به تعصب و تحجر مذهبی کنیم، دقیق تر بگوییم، این مردم به سبب بی اعتنائی عبرت انگیزش در قضایای مذهبی باید مورد ستایش قرار گیرد. دیانت نزد ما، فقط در میان فرقه های نفاق انگیز و تفرقه جو پدیدار شد که تقابل روحی را در توده مردم برپا کردند و از نظر تعداد در مقابل مردم، بسیار ناچیز بودند. من دیگر مدیحه گویی تان را از وجود مناسبات محبت آمیز میان مردم روس و حاکمان و ارباب هایش شرح و بسط نمی دهم. می خواهم پوست کنده و بی تعارف بهتان بگویم: مدیحه گویی اصولاً هیچ کجا با همدلی و همفکری مواجه نشده است، و شما را حتی در چشم کسانی که در موارد دیگر دیدگاهی بسیار نزدیک به شما دارند، خوار و سبک کرده است. تا آنجایی که موجب تشویش خاطر من است، این را به وجدانتان وامی گذارم تا زیبایی الهی حکومت مطلقه را بستابید (زیرا چنین ستودنی هم امن و امان است و هم پر منفعت)، و به ستایش خردمندانه تان ادامه دهید، اما از دور دست زیباییتان: از منازل نزدیک نه خیلی جذاب است و نه چندان امن و امان... می خواهم این را متذکر شوم که: وقتی یک اروپایی، خصوصاً یک کاتولیک، مقهور جذبه مذهبی می شود از دستگاه حاکمه شیر برائت می جوید و آن را تخطئه می

داده است تا نگاهی انگار که در آینه بر خود بیفکند، چنانکه مردم افکندند، با کتابی در می آید که در آن به ملاکان برنده خو، به نام مسیح و کلیسا، می آموزد تا چگونه بهره های باز هم عظیم تری از دهقانان بیرون بکشند و بیش از پیش آنان را استثمار کنند... و از من انتظار دارید که خشمگین نشوم؟... چرا که اگر قصد جان مرا می کردید نمی توانستم بیش از این نوشته های زشت تان از شما نفرت پیدا کنم... و پس از این، آیا انتظار هم دارید که مردم به صداقت مفاهیم کتابتان ایمان بیاورند؟ نه! اگر واقعاً فکر شما ملهم از حقیقت مسیح بود و نه از تعالیم شیطان، یقیناً در کتاب تازه تان چیزهایی کاملاً متفاوت با اینها می نوشتید. آن گاه به ملاک می گفتید نظر به اینکه دهقانان برادران مسیحی اویند و چون برادر نمی تواند برده برادرش باشد، او می باید یا آزادی شان را به آنها پس دهد و یا لاقلاً اجازه دهد تا از ثمرات کار خویش تا بیشترین حد ممکن بهره وری، استفاده ببرند. و او ضمن انجام این کارها، در عمق وجدان خود به مناسبات مردودی که وی را در برابر همه آنان قرار می دهد، پی می برد.

و این عبارت: «اوف، تو با این پوزه نشسته و کثیف!» از آنچه نوزدرف (۶) و سوباکه ویچ (۷) کردند، دست بر قضا همین به گوش تان می خورد تا به عنوان کشفی بزرگ در جهت تهذیب اخلاق و منافع موزیک ها به جهان ارائه کنید؟ موزیک هایی که تنها دلیل تمیز نبودن شان اینست که گذشته اند ارباب هایشان متقاعد شان کنند که آدم نیستند. و آنگاه درک شما از سیستم ملی محاکمه و مجازات روسی، که کمال مطلوب آن را در این گفته احقمانه یافته اید که، گناهکار و بیگناه هر دو باید مثل هم شلاق بخورند؟ (۸) این، در حقیقت، بیشتر مرافعه ماست، و گر نه بیشتر اوقات انسانی که ذیحق ست مجازات می شود، مگر اینکه برای خلاصی خودش باج و فدیة بدهد، و برای چنین مناسبت هایی ضرب المثل دیگری می گوید: گناهکار بی گناه! و چنین کتابی بایستی حاصل یک چنین جریان شاق درونی بوده باشد! حاصل روشنگری عالی نمای روحانی! ممکن نیست! یا اینکه شما مریضید- پس باید برای شفا یافتن بشتابید، یا اینکه... از آوردن اندیشه ام به قالب کلمات وحشت دارم!...

حامی تازیانه! حواری جهل! مدافع زشتی و ظلمت دوزخی! مداح اصول اخلاقی ددمشانه! در باره چه سخن می گویی؟ به زیر پایت نگاه کن- بسین بر لبه چه ورطه یی ایستاده ای!... اینکه چنین آموزشی را بر پایه کلیسای ارتدوکس بنا می گذاری، من می توانم درک کنم: این کلیسا همواره تکیه گاه تازیانه و نوکر استبداد بوده است. اما چرا مسیح را با این کلیسای قاتی می کنید؟ چه چیز مشاعی میان مسیح و کلیسا، یا لاقلاً کلیسای ارتدوکس یافته اید؟ مسیح اولین کسی بود که به مردم آزادی، برابری و برادری آموخت و برحقانیت این آموزش، مهر شهادت خویش را کوبید. این آموزش تا قبل از اینکه در کلیسا سازمان دهی شود و بر مبنای اصول ارتدوکسی بنا گردد، وسیله رستگاری انسانها بود. از سوی دیگر، کلیسا سلسله مراتبی بود از روحانیون، و نتیجتاً مدافع عدم برابری، مداح قدرت حاکمه و خلل رسان به برادری میان انسانها- و این چنین بود که توانست تا به امروز بر جا بماند. اما مفهوم پیام مسیح را نهضت فلسفی قرن پیش آشکار ساخت. و این بدان سبب است که مردی نظیر ولتر، که با طنز خود آب بر آتش تعصب و تجر و جهل اروپا پاشید، بدون تردید، بیشتر فرزند مسیح است- هم گوشتش از گوشت اوست و هم استخوانش از استخوان او- تا همه این کشش ها، اسقف ها، سراسقف ها، مطران ها و اسقف های اعظم شما! جدا می خواهید بگویند که اینها را نمی دانید! این چیزها دیگر برای بچه مدرسه ای ها هم تا زگی ندارد... به این دلیل، مگر می شود که شما، خالق بازرس و نفوس

توجه ندارند و چرا در تدریس علم اقتصادی در دانشگاه های کشور درسی به نام آن نداریم، به درستی این جواب را می دهد: «دلیل اصلی اش این است که این شیوه تحلیل اقتصاد سیاسی را در ایران، مارکسیست ها انجام می دادند که به رابطه بین طبقات و سهم بری آنها می پردازد. با توجه به این که آن روش، یا رنگ سیاسی و حزبی داشت و این احزاب هم دچار محدودیت ها و فشار حکومتی شده بودند، کم کم علم اقتصادی که در ایران درس داده می شد به طور کلی کنار گذاشته شد. اگر سنت مارکسیستی اقتصاد سیاسی در دانشگاه های ایران تعقیب نشد به دلیل ترس سیاسی و ترس از برجسب خوردن بود و معنایش این نیست که نباید چنین تحلیل هایی در دانشکده های اقتصادی وجود داشته باشد یا تحلیل های نادرستی است.»

در تایید جواب آقای بایزید مردوخی باید توضیح زنده یاد رفیق جوانشیر (فرج الله میزانی) در کتاب «اقتصاد سیاسی شیوه تولید سرمایه داری» (چاپ حزب توده ایران ۱۳۵۷) را در مورد برخورد متحجر و ارتجاعی نظام ستم شاهی با علم اقتصاد سیاسی را متذکر شد (صفحه ۱۳): «در جامعه کنونی ایران جانبدار و طبقاتی بودن علم اقتصاد سیاسی را نه تنها می توان با چشم دید، بلکه می توان مزه آن را با شلاق و زندان و انواع شکنجه های قرون وسطایی چشید. آموزش علم اقتصاد سیاسی، صاف و ساده قدغن است و داشتن کتاب علم اقتصاد مارکسیستی جرم محسوب می شود. رژیم حاکم ایران که دانسته مشغول گسترش هر چه وسیع تر مناسبات سرمایه داری در شهر و ده ایران است از یک سو علم واقعی اقتصاد سیاسی را به شدیدترین وجهی ممنوع کرده و از سوی دیگر با دست کاری علنی در علم اقتصاد به فریب توده های ستم کش می کوشد تا جاییکه در حرف حتی از سرمایه داری هم انتقاد می کند و هدف خود را ایجاد جامعه ای با نام و نشان گنگ نظیر «تمدن بزرگ»، «جامعه تعاونی» و غیره اعلام می دارد و مدعی است که از هرگونه ایدئولوژی «وارداتی» و هرگونه «ایسمی» فارغ است و در مقیاس ملی و با مفاهیم ایرانی می اندیشد و در نه قالب طبقاتی... و لذا ضمن فراغت کامل از هر گونه «ایسمی» لازم می داند این کلمه را تغییر دهد و به جای آن کلمه «کاراما» به جای «کارفرما»، تا چنین وانمود شود که نقش سرمایه دار در تولید نقش مفید و مولد بوده. قابل تامل است که رژیم ولایت فقیه نیز در مبارزه با علم و واقعیت موجود دست به این نوع شعبده بازی فریب کارانه و ناشیانه مانند «اقتصاد اسلامی»، «راه سوم»، استفاده از عباراتی مانند «صاحبان سرمایه» به جای «سرمایه دار»، «مستضعف و محروم به جای کارگران و یا زحمتکشان» دست زده است و می زند تا خود را فارغ از نظام سرمایه داری نشان دهد.

البته نکته قابل توجه و همینطور بسیار اسفناک در اینجا است که در مدت کوتاهی بعد از سرنگونی رژیم شاه دقیقاً همان رویه تاریک اندیشی و دشمنی با علم اقتصاد سیاسی و خفه کردن هر آنچه که به نفع زحمتکشان بیان می شود نیز به وسیله رژیم ولایت فقیه ادامه پیدا کرد. رفیق جوانشیر از معدود نویسندگان و متفکرین اقتصاد سیاسی مبارز بر ضد نظام شاه بود که در سیاه چال های قرون وسطایی ولایت فقیه در مقابل کسانی از قماش سعید اسلامی و شریعتمداری ها قرار گرفت تا او را مجبور به توبه و پس گرفتن نوشته های اقتصاد سیاسی اش نمایند. او توبه نکرد و بر سر مواضع سیاسی و علمی خود ایستاد و سرانجام او را بر پایه اتهامات فرض گرفته از ساواک رژیم شاه، ده سال بعد از چاپ کتاب «اقتصاد سیاسی» اش به همراه دیگر فرزندان کشور، در جمهوری اسلامی به قتل رساندند (فاجعه ملی سال ۱۳۶۷)، تا شاید بار دیگر بتوان با رعب، قدغن کردن، تزویر و ترویج انواع

نظرات غیر علمی قرون وسطایی به جنگ با علم و واقعیات عینی رفت و بتوان احتیاجات مادی- اجتماعی توده ها را با توصیه به ریاضت کشی به دنیای دیگر موکول کرد. این است جوابی مختصر ولی عمیق تریه سوال روزنامه «هم میهن» از آقای مردوخی در مورد سرنوشت اقتصاد سیاسی در کشور ما تا به حال. البته در حال حاضر همانطور که از بطن سوال و جواب آقای مردوخی بر می آید با وجود فراز و نشیب در فرآیند و نظرات جنبش اصلاح طلبی باید اذعان کرد که در چارچوب جبهه دوم خرداد و مخصوصاً نیروهای عمده و رهبری آن اثری از یک درک و برخورد عینی گرایانه به مسائل بنیادی اقتصادی مخصوصاً بر پایه علمی اقتصاد سیاسی مشاهده نمی شود. به جای آن عمده رهبری سیاسی و مفسرین تئوریک اصلاح طلبان (برای مثال در روزنامه های مستقل قبل از تعطیلی) با درکی مخدوش از دست راستی ترین تئوری ها مانند «نولیبرالیسم اقتصادی» و پدیده هایی مانند «جهانی شدن» و بدون توجه به واقعیات و قانون مندی های عینی بین روبرنای سیاسی و پایه اقتصادی به صورت اراده گرایانه عملکرد محوری سرمایه خصوصی کلان- بازار آزاد را تنها راهبرد موجود دگرگون سازی اقتصادی- اجتماعی می دانند. حتی در برخی استدلالات توسعه سیاسی و مبارزه در راستای آزادی را مشروط به این مدل اقتصادی یعنی «آزادی و امنیت سرمایه» و بازار آزاد قلمداد می نمایند. برای مثال برخورد و عکس العمل عقیم رهبری جبهه دوم خرداد نسبت به تصویب لایحه عدم شمول کارگاه های پنج نفره به وسیله مجلس پنجم و یا فرار و جا خالی کردن از هر برخورد و یا حتی بحث حول اقتدار بی چون و چرای سرمایه داری تجاری و بورژوازی بوروکراتیک در اقتصاد کشور، و تبلور سیاسی آن در نهادهای رژیم ولایت فقیه را باید از یک سو به دلیل بی تجربگی (که مستلزم زمان است) و از سوی دیگر به دلیل طیف ناهمگون (منافع مادی طبقاتی متفاوت) و نهایتاً به دلیل نبود بُعد اقتصاد سیاسی در تحلیل ها و برنامه ریزی بسیاری از اصلاح طلبان دانست.

نتیجه اینکه در مرحله کنونی مبارزه بر ضد رژیم استبدادی ولایت فقیه حداقل منافع مشترک تمامی نیروهای مخالف استبداد ایجاب می کند که نوک تیز پیکان فعالیت خود را هر چه بیشتر متوجه مرکز ثقل ارتجاع حاکم و نهادهای آن سازند. در عین حال باید توجه داشت اصلاحات و تحولات بنیادین در کشور ما نمی تواند تنها در طرد روبرنای سیاسی استبدادی موجود خلاصه شود. تجربه چند سال اخیر نشانگر این واقعیت است که محدود کردن مبارزه به پیکار سیاسی بر ضد نیروهای ارتجاعی حاکم بدون در نظر گرفتن خواست ها و مطالبات میرم اقتصادی- سیاسی (یعنی مبارزه برای عدالت اجتماعی) در عمل می تواند منجر به انفصال روند اصلاحات از توده های محروم شود و در کل به روند تحولات لطمه وارد آید. بحث اولویت میان «توسعه اقتصادی» و «توسعه سیاسی»، بحثی است انحرافی و سیاست های کوتاه و دراز مدت جنبش باید با درک رابطه عینی و حساس میان تغییرات روبرنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی تنظیم گردند. در این راه پر پیچ و خم و مبارزه دشواری که جنبش مردمی پیش رو دارد تکیه بر علم اقتصاد سیاسی برای مدافعان منافع مردم میهن ما پر اهمیت و اجتناب ناپذیر است.

می بیند حتی آنانی که نظری موافق نسبت به کتابتان [گزیده بی ...] داشته اند، آن را انکار کرده اند. اگر این کتاب حتی به عنوان ثمره اعتقادی عمیق و صمیمی نیز به نگارش در می آمد، اثری جز این بر مردم نمی توانست داشته باشد. و اگر همه (بجز بعضی آدمها که از خودشان فکر و نظریه بی ندارند و دیگران باید به جای آنان ببینند و بفهمند، زیرا که خواست و میل شان از پسندشان مایه نمی گیرد) کتابتان را اثری استنادانه، اما سراسر حيله گری آشکار به منظور نیل به هدفی صرفاً زمینی با وسایلی آسمانی دریافته اند، گناه کسی نیست جز شخص خودتان. و این هم به هیچ روی تعجب آور نیست، تعجب آور آن است که شما عجیب بیابیدش. من بر این باورم که این امر نیز بدین علت است که، آگاهی ژرف شما از روسیه، دانش یک هنرمند است و نه یک متفکر، که با تلاشی بسیار بیهوده خواسته اید در کتاب فانتزیک تان نقش او را بازی کنید. نه از این پابت که متفکر نیستید، بلکه از این جهت که سالهای سال است عادت کرده اید از دور دست زیباییتان^۴ به روسیه نگاه کنید. و کیست نداند چیزی آسانتر از این نمی تواند باشد که به چیزها از فاصله بی دور، و آن طور که خود دوست می داریم، نگاه کنیم. برای اینکه در آن دور دست زیبا زندگی بی را می گذرانید که با زندگی در روسیه کاملاً بیگانه است. در آنجا شما با خود و درون خودتان زندگی می کنید. در محدوده محفلی از آدم هایی زندگی می کنید با طرز تفکر خودتان، که از مقاومت در برابر تاثیر و نفوذ فکری شما بر خود، ناتوانند. بنابراین از فهم و درک این نکته قاصرید که، روسیه نجات و رستگاری خود را نه در عرفان و تصوف، نه در زهد و ریاضت و دینداری و ورع، بلکه در پیروزی های تمدن، آگاهی یافتگی و انسان دوستی، باید جست و جو کند. آنچه روسیه بدان نیاز دارد نه موعظه (که به حد کافی شنیده است!) و نه دعاست (که بسیار ذکر کرده است!)، بلکه بیداری ادراک مقام انسانی در مردم آن است، که قرنها می گذرد تا در میان انبوهی از کثافت و پس ماندگی گم شده است. او به حقوق و قوانینی نیاز دارد که نه بر مواظت کلیسایی، بلکه بر پایه عقل و ادراک سلیم، و عدالت، و دقیق ترین نظارت ممکنه آنها، منطبق باشد. که به جای اینها، چیزی که روسیه نشان می دهد. منظره شوم سرزمینی ست که در آن انسان با انسان سوداگری می کند، حتی بدون آن عذر حيله گرانه مزرعه داران آمریکایی که مدعی اند «سیاه» انسان نیست، سرزمینی که در آن مردم یک دیگر را با نام های تصغیر شده بی نظیر وانکا، استشکا، پالاشکا صدا می زند، سرزمینی که در آن نه فقط تضمینی جهت افراد، حرمت انسانی و دارایی انسانها وجود ندارد، بلکه حکم قانون نیز اجرا نمی شود، و جایی ست که در آن، هیچ چیز جز بنگاه های وسیع دزدان رسمی و راهزنان انواع و اقسام وجود ندارد! مسائل ملی و بسیار حیاتی روسیه امروز امحاء نظام برده داری و شکنجه های بدنی و امکان دقیق ترین نظارت ممکنه لاقول همان قوانینی است که موجودند. و این را حتی خود حکومت صورت واقع می دهد (حکومتی که بخوبی آگاه ست که ملاکین چگونه با رعیت هایشان رفتار می کنند و چگونه هر ساله عده زیادی از رعیت های قبلی را سر به نیست می کنند و عده بی دیگر به جای آنها می آورند). چنانکه با اقدامات نیم بند بزدلانه و نافرجام خود برای آرامش «سیاه» های سفید و جایگزین کردن مضحک و مسخره شلاق تک رشته ای^۵ چنین امری را ثابت کرده است.

چنین مسایلی است که مغز روسیه را به هنگام چرت و رخوت دلمرده و بی اعتنائیش عذاب می دهد! و در چنین موقعی، نویسنده بی بزرگ، که آثار هنرمندانه عالی و عمیقاً سرشار از حقیقتش که چنان نیرومندانه و سترگ در آگاهی روسیه از خویشتن خویش سهم بسزا داشته است و آن را توانایی

این شب سرد، همه ما را به دل‌تک و دیوانه مبدل خواهد ساخت.
از نمایشنامه: لیر شاه (شکسپیر)

خنده و کمدی در جهان جباران تاریخ

دیکتاتور ها، در عین مخوف بودن، خنده آور هم هستند!

آخرین شکل تاریخی - جهانی هر نظام پوسیده

مرحله کمدی آن است!

رکن الدین خسروی

«گابریل گارسیا مارکز» نویسنده بزرگ کلمبیایی در یکی از شاهکارهایش: «پاییز پدر سالار» زندگی نامه «یک دیکتاتور» آمریکای مرکزی را در کشوری نامعلوم در «کاراییب»، با قلمی ساحرانه، به تصویر می کشد. «پدر سالار» عصاره تمامی دیکتاتورهای تاریخ بشریت است. ماجرای «جانوران قدرت»، جانورانی که قدرت آنان را به تباهی می کشد و مسخ می کند. «دیکتاتور» تبلوری است از مهیب ترین جنون ها، توحش ها، بلاهت ها و مضحکه ها، بیهودگی ها و عجزها، سفاکی ها و قساوت های موجود در همه استبداد های سیاه تاریخ، با مایه هایی از طنز و خوف، از وهم و مالیخولیا. (۱)

داستان همچون «آورتوو» یک سمفونی عظیم هراس آور، چنین آغاز می شود: «آخر هفته، کرکس ها، به ایوان های کاخ ریاست جمهوری، هجوم بردند، به ضرب منقار، تور سیمی پنجره را گسستند، با بال هایشان، هوای را کد، در چار دیوار کاخ را، به حرکت درآوردند، و سحرگاه دوشنبه، شهر، زیر نسیم نیمگرم و ملایمی که از جسد بزرگ، و از بزرگی پوسیده، برمی خاست، از خواب چند ساله بیدار شد... در این حصار متنوع که گزیدگان نادری توانسته بودند، به آن راه یابند، برای نخستین بار، بوی لاشه از لاشخورها، به مشامشان رسید... و در آنجا او را دیدیم، در اونفورم کتانی بی نشان، با زنگال هایش و با مهمیزهایش بر پاشنه چپ، پیرتر از همه انسان ها و همه جانوران پیر خشکی و دریا، به رو، بر زمین دراز کشیده بود، دست راستش، به عنوان بالش، زیر سرش تا شده بود، همان گونه که هر شب، در همه شب های دراز زندگی اش، زندگی یک جبار منزوی، خفته بود... بازشناختن او، حتی اگر از حمله کرکس ها مصون مانده بود، ناممکن بود، زیرا هیچ یک از ما هرگز او را ندیده بودیم...» (۲)

زیرا گوگول در این اثر وفاداریش را به دستگاه حکومت و عقاید ارتجاعی به اثبات رسانده و با لحنی پیامبرانه تجدید و اصلاح اخلاقی و مذهبی و تزکیه نفس را به مردم پیشنهاد کرده بود، در نتیجه میان نویسنده و مردم قطع رابطه شدیدی برقرار شد، و بلینسکی منتقد معروف نامه پی با لحن بسیار تند برای گوگول فرستاد و بهت و نفرت آزادی خواهان را اعلام کرد. گوگول پس از نامه بلینسکی تردید را کنار گذارد و به سفر زیارتی اورشلیم رفت، در آنجا هم تسکین نیافت و به روسیه بازگشت و خود را تحت نفوذ و تسلط روحی کشیش متعصبی قرار داد، و به پیشنهاد این کشیش دست از کار هنری کشید و در ۱۸۵۲ نسخه دستنویس حک و اصلاح شده قسمت دوم نفوس مرده را در آتش افکند. چند روز پس از آن، بر اثر بیماری شدید روانی و امتناع از خوردن غذا و ضعف مفرط درگذشت. گوگول از چهره های ممتاز ادبیات اروپایی میان دوره رمانتیسم و رئالیسم بشمار می آید و نفوذش در ادبیات روس عظیم است. آثار ترجمه شده به فارسی وی عبارتند از: «افسانه ها - انتقام موخس - بازرس - تاراس بولبا - تصویر - شئل - نفوس مرده - یادداشت های یک دیوانه - قماربازان. (نقل باختصار از: فرهنگ ادبیات جهان، تالیف دکتر زهرا خانلری).

بلینسکی

نامه به گوگول

فقط از اینکه مقاله مرا مقاله آدمی خشمگین دانسته اید، برحقید. بدین معنی که، برای بیان حالت من پس از خواندن کتابتان [گزیده بی از مکاتبات من...]، «خشمگین» صفتی بسیار ملایم و ناکافی ست. و اینکه این حالت من را ناشی از اشارات خالی از تملق به ستاینندگان هنرتان دانسته اید، سراسر به خطا رفته اید. خیر، دلایل با اهمیت تری برای این امر وجود دارد. آدم می تواند بی حرمتی نسبت به شخص خودش را تحمل کند، و من به حد کافی شعورش را دارم تا این بی حرمتی را با سکوت برگزار کنم، زیرا سکوت جان کلام پاسخ آن است، اما هتک حرمت حقیقت و شان انسان را نمی توان تحمل کرد. وقتی که دروغ و فساد اخلاق، در مقام حقیقت و فضیلت و به بهانه دین و مذهب و در پشتیبانی از شلاق و عظم می شود، نمی توان سکوت اختیار کرد.

من شما را با همه اشتیاقم دوست می دارم. با همان اشتیاقی که یک آدم، آدمی که با رشته های خونی به سرزمین بومی اش پیوسته است - امید، افتخار و شکوه میهن خود را و یکی از پیشوایان بزرگ آن را در طریق هوشیاری، توسعه و ترقی اش می تواند دوست داشته باشد، و هنگامی که این دوست داشته شدن را از دست دادید، برای از دست دادن متانت خود نیز، لاقبل به طور آنی، دلیل بجایی داشتید.

این را بدین سبب نمی گویم که معتقد باشم دوستی من ذوق و هنر عظیم شما را پاداشی کافی بوده است، بلکه بر این زمینه می گویم که، در این وجیزه من بیانگر نظر بسیاری اشخاص و نه تنها یک نفر، که به بیشترشان نه شما و نه من هرگز نظر نینداخته ایم، و آنها هم هرگز به شما نظر ندوخته اند. من از ارائه تصویری مناسب از خشمی که کتابتان در دل همه دل های شریف برافروخت، و نیز، فریادهای دیوانه وار شادی پی که در دل همه دشمنانتان برپا کرد، خود را عاجز می بینم، از غیر ادبا - چیچیکوف ها^۱، نازدرف ها^۲ و شهردارها^۳ - و از ادبا هم آنانی که نام شان برایتان کاملاً آشناست. شما خودتان

مضحکه تاریخ

«کارل مارکس» در تفسیر ماتریالیستی حیات جامعه، ماهیت درونی پدیده های کمیکی را که در جریان تکامل تاریخ روی می دهند با اشاره به این نکته توضیح می دهد که نظام فئودالی آلمان قدیم، یک پدیده کمیکی و مسخره آمیز بود نه یک پدیده تراژیک، زیرا در این جامعه، محدودیت های تاریخی، شکل فاسد طبقاتی به خود گرفته بود. این جامعه با نظام نوینی که در حال شکل گیری بود، می رزمید. «مارکس» مقاومت آن را در مقابل نیروهای نوین جامعه، در زمره پدیده های کمیکی تاریخ به شمار آورد... در این زمینه می نویسد: «نظام موجود آلمان، که در موقعیت نادرست تاریخی قرار گرفته است، اصول بدیهی و پذیرفته شده را وقیحانه نقض می کند، و نظام کهن را در شکل پوچ و بی محتوای آن در معرض دید جهانیان قرار می دهد، فقط تصور می کند که به خود باور دارد و از همه جهان می خواهد تصور کنند به آن باور دارند. اگر این نظام به ماهیت خود باور داشت، آیا می کوشید آن را زیر پوشش ماهیتی بیگانه پنهان دارد و در سفسطه و دورویی پناه جوید؟ نظام کهن موجود فقط کمترین یک نظام جهانی است که قهرمانان راستین آن دیگر وجود ندارند.» (۳)

تنهاترین، مخوف ترین و خنده آورترین مرد سیاره

«پاتریسیو آراگونس»، یکی از شخصیت های داستان «پاپیز پدر سالار»، در لحظه های پایانی زندگی - به علت مسمویت - جرات می یابد تا حقیقت وجودی «دیکتاتور» را عریان سازد: «ژنرال من! شما را برای مدت کوتاه با دنیای گه تان تنها می گذارم، چون قلبم گواهی می دهد که ما به زودی یکدیگر را در اسفل الساقلین ملاقات خواهیم کرد... این را بدون کمترین رودراسی می گویم... شما اورنگتار را مدیون توپ هایتان نیستید، بلکه مدیون انگلیس ها هستید که شما را روی آن نشانند و بعد هم یانکی ها، با یک جفت خایه زره ناوشان، شما را حفظ کردند... و از آن به بعد، اگر دیگر، نشین تان را از صندلی جدا نکردید، نه از اراده، بلکه از ناتوانی بود، اعتراف کنید، چون می دانید روزی که شما را در خیابان، در لباس یک آدم معمولی ببینند... می ریزند سرتان تا تقاص کشتار «سانتا ماریا دل آلتا» (Santa Maria del Altar) را، تقاص شکنجه زندانی هایی را که در سیاه چال های دژ بندر، می اندازند تا سوسمارها، آنها را زنده زنده بلعند، تقاص شکنجه آدم هایی را که زنده زنده پوست می کنید و بعد پوستشان را به عنوان درس عبرت، برای خانواده می فرستید، پس بدهید.» (۴)

گذاری به درون تاریخ: کمدی چیست؟

«در اسطوره ها، اولین خنده ای را که می شناسیم، خنده «اولیس» (۵) است و آن هنگامی بود که این پهلوان باستانی، سیکلوپ (Cyclops) (۶) غول یک چشم را کور کرد. خنده «اولیس» در واقع قهقهه کسی است که از چنگال ترس و اضطراب گریخته است. اکثر روانشناسان «خنده» را انفجار نیروهای متراکم از ترس تعریف کرده اند.» (۷)

«ارسطو» در کتاب «هنر شاعری» می نویسد: «کمدی تقلید کسانی است که از حد متعارف بدتر باشند، ولی نه از حیث هرگونه عیب «نقص»، بلکه از حیث زشتی های خنده آور. و آن عیب یا خطایی را خنده آور می گوئیم که دیگران «تماشاگران» را از آن درد و گزند نمی نرسد و چنان که نقاب هایی که

نیامده است. چاپ حاضر، از روی متنی است که در ستاره قطبی به طبع رسید.

مختصری در باره گوگول

نیکلای واسیلی یه ویچ گوگول (۱۸۰۹-۱۸۵۲)، از خانواده خرده مالکان اوکراین بود. فرهنگ عامه مردم اوکراین و آداب و رسوم و جشن های آنان نخستین سرچشمه الهام بخش آثار گوگول بشمار می آید. در شانزده سالگی پدر را از دست داد و زیر نفوذ مادر فداکاری قرار گرفت که تاثیر مذهبی و اخلاقی هرگز از زندگی پسر محو نشد. نخستین منظومه داستانی خود را به نام «هانس کوچلگارتن» (۱۸۱۲) به خرج خود انتشار داد. توفیقی نیافت، نسخه های بفروش نرفته را در آتش افکند و به خارج از کشور گریخت. در ۱۸۳۱، در مدرسه بی دخترانه و سپس سالی نیز در دانشگاه سن پترزبورگ به تدریس تاریخ قرون وسطی پرداخت. پس از انتشار مجموعه دوجلدی قصه های خود به نام «شب هایی در کشتزاری نزدیک دیکانکا» (۱۸۳۲) به شهرت رسید. در ۱۸۳۵ دو مجموعه قصه منتشر ساخت. اولی به نام «میرگورود» که داستان مشهور «تاراس بولبا» جزو آن است، و دیگری به نام «مجموعه آرابسک» که شامل مقاله های گوناگون است در باره هنر، تاریخ، جغرافیا و ادبیات و سه قصه که برجسته ترین آنها «یادداشت های یک دیوانه» بود. انتشار داستان «دماغ» (۱۸۳۶) راه تازه ای را در رمان نویسی روسیه گشود. گوگول را با این اثر پیشرو کافکای «مسخ» معرفی می کنند. گوگول با انتشار داستان «شنل» (۱۸۴۲) به بزرگترین حد نفوذ خود در روسیه دست یافت. تورگنیف پس از خواندن «شنل» فریاد برآورد: «ما همه از شنل گوگول بیرون آمده ایم.» داستایفسکی نیز نظر او را تأیید کرد. بزرگترین واقعه زندگی گوگول نمایش کمدی «بازرس» در ۱۸۳۶ بود. نقل کرده اند که، تزار پس از حضور در نخستین شب نمایش با تبسم گفت: «هر کس در این نمایشنامه سهمی دارد و سهم من کمی بیشتر از دیگران است.» پس از «بازرس» گوگول دچار تحول درونی شد، و پیروزی آن موجب اندوه و تشویش درونی و برهم زدن تعادل روحیش گشت. به آلمان و ایتالیا رفت و مدت دو سال در سراسر اروپا زندگی آمیخته با سرگردانی پیش گرفت، و در ۱۸۳۸ به مسکو بازگشت، در حالی که فصل های نخستین **نفوس مرده** را به همراه داشت. از نو به خارجه گریخت، در وین بیمار شد و بار دیگر به رم رفت و در آنجا گرچه اندیشه های مذهبی ذهن او را به خود مشغول داشت، از نوشتن باز نایستاد. چاپ **نفوس مرده** در آغاز از طرف دستگاه سانسور ممنوع گشت و پس از اصلاحاتی در متن در ۱۸۴۲ انتشار یافت. **نفوس مرده** که گوگول عنوان «شعر» بر آن نهاده بود، از سه قسمت تشکیل می شد و حدود پانزده سال کار بر آن شد. موضوع **نفوس مرده** واقعه ای بود که از سوی پوشکین به گوگول القا شده بود. اولین قسمت منتشر شد، دومین قسمت به صورت ناتمام منتشر شد، اما سومین قسمت را نویسنده از میان برد. سوء تفاهم ها در باره **نفوس مرده** نویسنده را به تزلزل روحی شدید دچار کرد، و در تردید میان گوشه گزینی در صومعه یا سفر به اورشلیم، به رم گریخت. سعی کرد با خلق قهرمانی مثبت و با تقوا اشتباه قسمت اول را جبران کند و در واقع «نفوس مرده» را به «نفوس زنده» مبدل کند. از این کارش نیز ناخشنود ماند. گوگول، **نفوس مرده**، شاهکار خود را، اثری شوم و اهریمنی خواند. همین تردیدها و تحریک های درونی موجب شد که پنج سال بعد، در ۱۸۴۷، کتابی با عنوان **گزیده بی از مکاتبات من با دوستانم** انتشار دهد که مکاتباتی نیمه واقعی و نیمه خیالی بودند. این اثر با شکست کامل مواجه شد و به محض انتشار موجب شگفتی و تحقیر عمومی گشت،

هومر باشد. اما در مورد توهین به گوگول، باید بگویم که، من هرگز نمی توانم آن طور که گوگول به روح و اعتقاد من به خودش توهین کرد، به او اهانت کنم. «هرتسن (۴) که بلینسکی نامه خود به گوگول را برای او خوانده بود، به آنکوف گفت: «این کاری ست نبوغ آمیز، و من معتقدم که این نامه، وصیت نامه بلینسکی است.»

در این نامه، بلینسکی نه تنها اثر مرتجعانه گوگول را به باد انتقاد گرفته است، بلکه نظام فئودالی و اشرافیت روسیه را به طور کامل نمایانده است. تنها مرگ، او را از مجازات شدیدی که به دلیل این سند مهم در انتظارش بود، نجات داد. دوبلت، رئیس بخش سوم (پلیس امنیتی)، از اینکه نتوانست منتقد بزرگ را در «زندان پوساند»، اظهار «ناسف» می کرد. مشهور است که، داستایفسکی، نویسنده مشهور و بزرگ روس، به دلیل خواندن این نامه در یکی از جلسات محفل پتراشفسکی، به مرگ محکوم شد. این حکم، بعداً، به تبعید و حبس با اعمال شاقه تخفیف یافت. انتقام جویی های ظالمانه حکومت، در هر صورت، نتوانست نشر هزاران نسخه از این نامه را مانع گردد. ی. س. آکساکف، در ۱۹ اکتبر ۱۸۵۶، یعنی نه سال پس از نگارش نامه بلینسکی به گوگول، به پدرش نوشت: «من به بیشتر نقاط روسیه سفر کرده ام. نام بلینسکی، برای همه جوان هایی که فکری در سر دارند و مشتاق تنفس هوایی تازه در میان گند زندگی مرداب وار محیط خوداند، نامی ست آشنا. حتی یک آموزگار دبستان و دبیرستان پیدا نمی شود که نامه بلینسکی به گوگول را از بر نداشته باشد.» نامه مشهور بلینسکی را، نخستین بار، در ۱۸۵۵، هرتسن در ماهنامه ستاره قطبی به چاپ رساند. این نسخه از «نامه» بدفعات در خارج از روسیه به چاپ رسید. متن کامل «نامه» در چاپ های متعدد آثار بلینسکی و در «نامه ها» ی او، در سال ۱۹۱۴، به چاپ رسید، نسخه دستنویس «نامه» به دست ما

توضیح مترجم فارسی:

در سال ۱۳۵۹، ناشری در تهران، به منظور چاپ دوم فارسی «نامه به گوگول» - چاپ اول را، در سال ۱۳۵۰، یک ناشر دیگر در تهران، منتشر ساخته بود- متن را به وزارت ارشاد اسلامی برد تا اجازه نشر آن را بگیرد. پس از مدتی، جواب بررسی های وزارت ارشاد «نه» بود. در مراجعات مکرر و بعدی ناشر به دوایر مختلف وزارت ارشاد، همان «نه» را مکرر شنید. و در یک مورد نیز شنید که، به چاپ هر کتابی که بخواهد اجازه می دهند، اما به این یکی «نه». تنها آزادی خواهان، آزاد اندیشان، و مبارزان راه عدالت و انصاف و حقوق توده های محروم نیستند که دارای همبستگی جهانی اند، بلکه حکومت های مطلقه، تاریک اندیشان و واپس گرایان نیز دارای همبستگی جهانی اند. شاید به ذهن کمتر کسی خطور می کرد یا می کند که سانسورچی های تزار نیکلای اول، و سانسورچی های رژیم ولایت فقیه، با فاصله زمانی صد و سی سال، در مورد ممنوعیت انتشار یک متن (نامه به گوگول)، نظری یکسان ابراز کنند. این امر، صرف نظر از اینکه نشان دهنده کهنگی و قراضگی ماشین اندیشه سوز سانسور در ایران است، نمایاننده حقیقت ماندگاری آثار اندیشه و عاطفه اصیل انسانی ست، که «نامه به گوگول» از زمره آنهاست.

بر چهره می گذارند، زشت و بد شکل است، لیکن موجب خنده می گردد و کسی «تماشاگران» را، رنج و زیان نمی رساند. (۸)

در یونان باستان، هر ساله به افتخار «دیونی سوس» Dionysos ایزد باروری، گیاهی و شراب، چهار جشن در: دی ماه، بهمن ماه، اسفند ماه و فروردین ماه برپا می شد. در این مراسم آیینی، در وصف اعمال برجسته «دیونی سوس» شعرهایی، به شکل آواز، همراه با رقص می خواندند که دیتراامب Dithyramb نامیده می شد. گروهی به لباس ساتیرها "Satyr" (۹) و گروهی به لباس مردگان درمی آمدند و به این طریق نشان می دادند که «دیونی سوس» فرمانروای زندگی است و توانایی آن را دارد که به مردگان و طبیعت زندگی دوباره ببخشد.

«ارسطو» در «هنر شاعری» می گوید: «تراژدی از شعرهای «دیتراامب» منشاء می گیرد و «کمدی» از شعرهای فالیک Phallic (۱۰)».

واژه کمدی «کمدیا» ترکیبی است از دو کلمه یونانی: کوموس "Comos" معنای شوخی و لودگی و، اود "Ode" به معنای آوازهای شادی که در جشن های آیینی «دیونی سوس» در نکوش نیروهای اهریمنی و زمستان، برای باروری و فراوانی محصول، خوانده می شد. در این جشن ها، برخی از شرکت کنندگان، لباس های ویژه ای بر تن و صورتک هایی بر چهره داشتند. تماشاگرانی که بر سر راه ایستاده بودند با این گروه شوخی می کردند، آنان نیز پاسخ می گفتند و تماشاگران را دست می انداختند. با گذشت زمان، این مبادله کلمه ها (گفتگو) بخشی از مراسم شد، با نوعی میم نضغز یا بازی بی گفتار خنده آور و خشن روستایی و رقص آمیخته شد و نمایش «کمدی» رفته رفته، شکل گرفت.

«کمدی» به تدریج در یونان تحول یافت و در دوران «اریستوفان Aristophans

(۱۱) شکوفا و به «سلاح» برنده انتقاد اجتماعی بدل شد.

به عقیده «ارسطو» نمایش «کمدی» بعد از «تراژدی» به وجود آمد. در «تراژدی» بازیگران از طریق عمل نمایشی Action با ایجاد «ترس» و «ترحم» و در نتیجه پلایش روان «کاتارسیس Catharsis» در تماشاگران، دیدگاه های خود را بیان می کنند و در «کمدی» با ایجاد خنده.

ولی حقیقت این است که «تراژدی» و «کمدی» که ریشه در نمایش های آیینی دوران «کشاورزی» دارند، همراه توامان و دو روی یک سکه بوده اند: سوگواری برای مرگ ایزدان یا قهرمانان اسطوره ای در زمستان و شادی برای زادن دوباره آنان در فصل نوزایی طبیعت.

اشاره می کنیم به مراسم آیینی «سوغ سیاوش» در چندین هزار سال پیش از میلاد در ایران و یا مراسم کهن خنده آور «میر نوروزی» و «کوسه بر نشین» که نشانه هایی هستند از مرگ «زمستان» و آغاز «سال نو». همچنین چهره سیاه بازیگر «حاجی فیروز» در آستانه بهاران، که نمایان گر فصل «زمستان» و لباس «قرمز» او، نشانه ای از باروری و زندگی در «نوروز» است، یعنی نمادی دوگانه از «زمستان» و «سال نو» یا «مرگ» و «زندگی دوباره» در وجودی یگانه، یا به گفته دیگر تبلور «تراژیک» و «کمییک» در بازیگری به نام «سیاه». بنیادهای «آرلکن» یا «آرلو چینیو Arlec

chino شخصت خنده آور و پیچیده «کمدی دل آرته» Commedia dell'arte - در

نمایش قرن ۱۶ ایتالیا- با صورتک «سیاه»، نیز از دلفک- اهریمن مناسک آیینی پیش از میلاد و قرون وسطی، نشات گرفته است.

دیدگاه‌های گوناگون

نویسندگان، فلاسفه، روانشناسان، جامعه‌شناسانی مانند: افلاطون، ارسطو، مولیر، گوگول، ولتر، کانت، برگسون، نیچه، هگل، مارکس، انگلس، هرتسن، فروید و ... در باره «کمدی»، «هجو» یا «بخش‌مزد»، «طنز» Irony، «شوخی طبیعی و مطایبه» Humour، «خنده» و علل آن تحلیل و تفسیرهای گوناگونی دارند.

«مولیر» کار «کمدی» را نمایش دادن عیوب انسانی، «کانت» جوهر «کمیک» را در تضاد بین پست و عالی، «هانری برگسون» در کتابش «خنده» آن را پاسخ اجتماعی برای رفع شدن معایب و نواقص جامعه می‌دانند. «برگسون» معتقد است: «آن جنبه از فعالیت انسان که به جماد تبدیل می‌شود و به خاطر عدم انعطاف، حالتی ماشینی پیدا می‌کند، باعث خنده می‌شود.» (مانند «چارلی چاپلین» و حرکات ماشینی او در فیلم «عصر جدید»). «هگل» معتقد است که در «کمدی درستی فضایل کلی دوباره توجیه می‌شود، ولی به شیوه‌ای دیگر (در مقایسه با تراژدی). کمدی ارزش فضیلت اخلاقی را با رسوا کردن پوچی و بیهودگی رذیلت اخلاقی ثابت می‌کند.» (۱۲)

«هرتسن» (۱۳) می‌نویسد: «خنده یکی از قویترین سلاح‌هاست علیه چیزی که از زمان عقب مانده است. و لیکن خدا می‌داند که چگونه به حیات خود ادامه می‌دهد و چون خرابه‌ای پرنخوت، از رشد زندگی تازه جلوگیری می‌کند و ضعف‌ها را به ترس می‌اندازد... بدون تردید خنده یکی از قوی‌ترین سلاح‌ها برای نابود کردن است... خنده بت‌ها و تاج‌های افتخار را از اعتبار می‌اندازد و شمایل‌های معجزه‌گر و قاب‌سیمین آنها را را به تابلوهای بی‌ارزشی در قالب‌های از جلا افتاده مبدل می‌سازد.» (۱۴)

«هرتسن» و دیگر دمکرات‌های انقلابی روس در قرن نوزدهم، مانند «بلینسکی»، (۱۵) «چرنیشفسکی»، (۱۶) مساله «کمیک» را در پیوند مستقیم با تضادهای اجتماعی و هدف‌های جنبش‌های اجتماعی مطرح ساخته‌اند.

«بلینسکی» می‌نویسد: «خنده، با معنایی که در پس آن نهفته است، هرگز پدیده‌ای مجرد و بی‌طرفانه نبوده است. خنده صرفاً یک ناظر بی‌طرف نیست، بلکه جنگ‌جویی، فعال است.» (۱۷)

خنده مردمی خطرناک

«آونر-زیس» می‌نویسد: «خنده سلاح ترسناکی است. حتی کسانی که خود را قادر مطلق می‌پندارند، از این سلاح وحشت دارند، زیرا می‌دانند که این سلاح، سلاحی کشنده و مرگبار است... اساسی‌ترین جنبه‌های کمیک، همیشه تضادی است بین شکل خودنما، برطمطراق، و ظاهراً مهم پدیده‌ای که نشان داده می‌شود و محتوای پوچ، مبتذل و بی‌ربط آن.» (۱۸)

دست‌انداختن ایزدان، جباران، سیاست‌مداران دغلیاز... و تماشاگران را بر آنها «خندانند» و «به اندیشیدن» واداشتن، در بسیاری از نمایش‌های ملت‌های گوناگون وجود داشته و دامنه‌اش تا امروز نیز ادامه یافته است. بهترین شکل برخورد با ایزدان، سرداران، دیکتاتورها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی را در دنیای کهن، می‌توان در «کمدی»‌های «اریستوفان» یافت. «اریستوفان» در «پزندگان» ۴۱۴ پ. م «ژئوس» ایزد ایزدان یونانیان باستان را، به صورتی مضحک در حالی که چترآفتابی بر سر گرفته و از ترس می‌لرزد و به ایزدان دیگر خیانت می‌کند، نشان می‌دهد. در

بریزد. اما نگذارید رنجش خود را از من در دل نگه دارد. اگر خشمش فرو نشسته است، نامه‌ی را که در جوف این پاکت است، به او بسپار.

پروکوپوویچ نامه را به هیئت تحریریه روزنامه «ساوره منیک» تسلیم کرد، نکراسف^۱ آن را به زالتس برون^۲، جایی که بلینسکی به طور موقت در آن اقامت کرده بود، فرستاد. گوگول، در ضمن، به بلینسکی نوشت:

از خواندن مقاله تان که در باره من نوشته بودید و در دومین شماره ساوره منیک چاپ شد، دچار نگرانی شدم. نه اینکه از تنزل مقامی که منظورتان از آن قرار دادن من در برابر همگان بود، متأسف باشم، بلکه از این بابت که صدای مردی را به گوش می‌رساند که از من خشمگین است. و من دوست ندارم حتی کسی را که مرا دوست ندارد، از خود خشمگین سازم، چه رسد به شما که همواره فکر کرده‌ام مرا بسیار دوست دارید. من قصد نداشتم که حتی در یک نقطه کتابم سبب نگرانی و پریشانی شما شوم. چه پیش‌آمد که من خشم هر فرد آدمی را در روسیه، که تا این زمان هنوز نتوانسته‌ام آن را بشناسم، برانگیخته‌ام. بلینسکی، پس از خواندن نامه گوگول، به قول آنکوف^۳، برافروخته شد، و غریب: «آه که نمی‌داند چرا مردم از دستش خشمگین‌اند - بایست به او توضیح داده می‌شد - من به او جواب خواهم داد.» سه روز بعد، جواب آماده بود که همان نامه معروف بلینسکی به گوگول بود. مترجم فارسی. بلینسکی آن را برای آنکوف خواند. بعدها، آنکوف ضمن شرح تأثیری که این جواب [نامه] بر او به جا گذاشت، نوشت: «من هم از لحن و هم از مفاد این پاسخ به هراس افتادم. البته نه برای خاطر بلینسکی، چون عواقب خاص مکاتبه با آشنایان از خارجه، در حال حاضر، پیش بینی شدنی نیست. من برای گوگول به هراس افتادم، که می‌باید این پاسخ را دریافت بدارد، و من می‌توانستم به وضوح او را پیش نظر خود مجسم کنم، دقیق‌ی بی‌را که این اتهام نامه چزاننده را شروع می‌کرد به خواندن. این پاسخ فقط اعلام دارنده نظرها و عقیده‌های بلینسکی نبود، بلکه پوچی و زشتی همه آرمان‌های گوگول، برداشت‌هایش از نیکی و شرف و همه اصول اخلاقی زندگیش، و علاوه بر آن، وضع و موقعیت نمایان محافل که وی معترف به دفاع و حمایت از آنها بود، فاش و بر ملا می‌ساخت. می‌خواستیم وسعت و دامنه اظهارات تند بلینسکی را به خودش توضیح دهیم، اما او خود می‌دانست، و این طور به نظر می‌رسید که از من هم بهتر می‌داند. اما او چه کار بایست می‌کرد؟ او گفت که، همه اقدامات لازم را برای حمایت از مردم در برابر آدمی متعصب باید بکار برد، حتی اگر این آدم

۱ N.A Nekrassov، شاعر بزرگ روس، نویسنده و روزنامه‌نگار. بلینسکی، مدیریت روزنامه ساوره منیک را به عهده نکراسف گذاشت. او تحت تأثیر نقد ادبی بلینسکی شعر خود را تحول بخشید. داستایفسکی در باره او گفت: «نکراسف مبتکرترین و بدیع‌ترین شاعر در ادبیات ماست...» (نقل باختصار از: فرهنگ ادبیات جهانی، زهرا خانلری).

۲ Salzbrunn

۳ P.V. Anenkov (۱۸۱۲ - ۱۸۷۰) منتقد ادبی روس و مؤلف روس و مؤلف خاطرات. هوادار شیوه غربی، دوست صمیمی بلینسکی.

۴ A.I. Herzen (۱۸۱۲ - ۱۸۷۰) انقلابی روس، نویسنده معروف، فیلسوف و مقاله‌نویس سیاسی و حقوقی، دوست نزدیک بلینسکی از ۱۸۴۰ به بعد. در برگردان ایده آلیسم به ماتریالیسم و دمکراسی انقلابی متاخر، نفوذ فراوان داشت. از ۱۸۴۷ در خارجه به سر می‌برد، و ماهنامه‌های ستاره قطبی و کولوکول (Kolokol) را منتشر می‌کرد.

دیکتاتورها «در عین مخوف بودن، خنده دار هم هستند.» (۲۱) همان گونه که «مارکز» در «پاییز پدر سالار» چنین تصویر هولناک و مضحکی را ارائه می دهد.

به راستی «کمدی» سلاح «منطق» است. به ما گفته اند و شنیده ایم که «دیکتاتورها»: نرون ها، آتیلاها، چنگیزخان ها، هیتلرها، ... هرگز صمیمانه و «از ته دل» نمی خندند. «نرون» امپراتور جنایتکار «روم» که این شهر را به آتش کشاند تا «شعر» بسراید و «چنگ» بنوازد، حتی دانه های اشک اش را در اشک دان به یادگار نگاه می داشت! به ما گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم که «خندیدن» به بزدان، دیکتاتورها و نظام و اصول جاری در فرمانرواییشان، از پیش «منع» شده است. «افلاطون» می گوید: «اگر جوانان، این گفته ها را باور کنند و به توصیف هایی که سزاوار شأن خدایان نیست بخرند، چگونه می توان از آنها که بشری بیش نیستند، انتظار داشت که آن کارها را در خور شأن خود ندانند. و اگر روزی، همین سخن ها را بر زبان آورند، یا مرتکب همان کارها شوند، خود را نکوهش کنند.» (۲۲)

«افلاطون» سخن خود را چنین ادامه می دهد: «جوانان به خنده نیز نباید اشتیاقی بیش از اندازه نشان دهند، زیرا خنده زیاده، همواره عکس العمل خشونت بار (تشویش و اضطراب مفرط) در پی دارد. از این رو، پسندیده نیست که شاعران، مردان بزرگ را در حالی مجسم سازند که از خنده بی اختیار شده اند، چه رسد به این که، خدایان را در چنان حالی نشان دهند.» (۲۳)

آری، در دنیای مستبدان و جباران تاریخ، «خندیدن» به «خدایان» و «خندیدن» خدایان ممنوع است!

در مقابل «افلاطون»، فیلسوف دیگر، «نیچه» می گوید: «هرگز نمی توانم به خدایانی باور داشته باشم که نمی دانند چگونه باید بخرند!»

نام گل سرخ

«اومبرتو-اکو» (۲۴) نویسنده، پژوهش گر، تاریخ نویس معاصر ایتالیایی، در سال ۱۹۸۳ داستان بلندی با عنوان «نام گل سرخ» انتشار داد. این کتاب با این که جنبه (تخیلی-داستانی) دارد، ولی به علت دانش ژرف نویسنده، از اوضاع سیاسی و کلیسایی قرون تاریک وسطا، حاوی مطالب جالبی در زمینه بحث ماست: عده ای در کلیسا به دنبال کتاب ممنوعه ای هستند که موجب قتل های بسیاری شده است. این نوشته- تنها نسخه کتاب دوم هنر شاعری ارسطو است که همه بر این باورند که مفقود شده یا اصلاً نوشته نشده است. با وجودی که کتاب دوم «ارسطو» در این داستان کاملاً جنبه «تخیلی» دارد، لیکن، طرز برخورد کشیش سالخورده و نابینا، با مقوله «کمدی»، که بحث اساسی کتاب دوم «ارسطو» است، مستند گونه و نشان دهنده تفکر واپس گرایانه قرون وسطایی کلیسایی در باره «کمدی» و «خندیدن» است. کشیش سالخورده، به خاطر این که دیگر کشیش های جوان با «کمدی» این مقوله «خطرناک» آشنا نشوند، به قتل هایی متعدد، دست می زند. کتاب «ارسطو» را به آتش می کشاند و با آتش زدن کتاب، کلیسا و کتابخانه عظیم اش نیز، نابود و خاکستر می شوند.

کشیش سالخورده به این باور است که خنده شایسته احمقان است، و سبب «شک» می شود. از این روست که در کتاب «انجیل»، سخنی از خندیدن «مسیح» نیست. کشیش در برابر این سوال که: «کتاب های بسیاری وجود دارند که در باره کمدی سخن می گویند... و خنده را می ستایند، چرا، این

یوشکین و «مکتب طبیعی» گوگل را شکل می داد، حمایت کرد. بلینسکی، با توجه به ارتباط میان مفاهیم مناسبات با مردم و واقع گرایی در هنر، در باره اهمیت اجتماعی ادبیاتی که بتواند بر شکاف میان «جامعه» فرهیختگان و توده مردم پل بزند، و نیز در باره «گرایش به ریشه داشتن در زمان» و پیشرو بودن، همچون خصلت پایه ای هنرمند واقعی، قضیه های مهمی را پیش کشید. نظریه های بلینسکی در باره هنر، سهم عمده ای در تحول زیبایی شناسی دارد (به نقل از: فرهنگ فلسفی، تالیف م. روزنتال-پ. پ. بویدین، متن انگلیسی، چاپ مسکو).

یادآوری *

انتشار کتاب گزیده بی از مکاتبات من یادوستانم، به قلم گوگل، برای بلینسکی چندان شگفت آور نبود. شش ماه پیش از آن، گوگل مقاله بی با عنوان «لودیسه» نوشت، که در روزنامه های ساوره متیک (معاصر)، ماسکوفسکیه و دوموستی» و «ماسکو پتیانین» به چاپ رسید. این مقاله بعدها، به صورت بخشی جداگانه، در کتاب گزیده بی از مکاتبات... چاپ شد. بلینسکی بلافاصله پس از چاپ آن گفت که، مقاله «لودیسه» با ظاهر مهممل و «لحن پر مدعا و پیامبر مآبانه» اش موجب پریشانی «همه دوستان و ستاینندگان ذوق گوگل، و شادی دشمنان وی گردید.» به دنبال این مقاله، گوگل چاپ دوم رمان «نفوس مرده» را منتشر ساخت، و مقدمه بی بر آن نگاشت که بلینسکی را از «حسی سوگوارانه نسبت به آینده اعتبار نویسنده نفوس مرده و بلزری» سرشار کرد. بلینسکی، ضمن بررسی این چاپ «نفوس مرده»، گفت که، در بین مهم ترین عیب های کلام های شاعرانه کتاب، قطعه هایی اند که «نویسنده می کوشد در آفرینش آنها از مقام شاعر و هنرمند به مرتبه غیبگو ارتقاء یابد، اما در عوض آن، اثر او به نوعی تغزل قلبه و پرآب و تاب تنزل می کند.» با اینهمه، بلینسکی بر این نقص ها چشم فرو می بندد، زیرا قطعات این چینی در کتاب اندکند، و «ضمن خواندن کتاب می توان نادیده شان پنداشت، بی آنکه خدشه بی به لطف مطالب وارد آورد،» و مهم تر از همه، این حقیقت است که «این لطیفه های عارفانه - تغزلی در نفوس مرده، اشتباهات ساده و تصادفی نویسنده نیستند، بلکه نطفه و منشاء زوال و فساد کامل استعداد و ذوق گوگل و از دست رفتگی آن برای ادبیات روس است.»

با اینکه بلینسکی بدین ترتیب برای روبه رو شدن با گزیده بی از مکاتبات... آمادگی می یافت، اما انتشار این کتاب او را عمیقاً تکان داد. بلینسکی در مقاله مبسوطی که به بحث در باره انتشار این کتاب اختصاص یافته بود، به دلیل وجود سانسور، نتوانست بیش از ابراز خشمی آرام که انتشار این کتاب «فاسد» در وی برانگیخته بود، چیز دیگری بنویسد. بلینسکی در نامه خود به و. پ. بوتکین^۱ که مقاله بلینسکی را تایید نکرده بود، نوشت:

من... مجبورم بر خلاف طبیعت و منشم عمل کنم، بدین معنی که، طبیعت محکوم کرده است تا

* این یادآوری را ویراستار متن اصلی «نامه به گوگل» نوشته است، که در چاپ انگلیسی آن نیز آمده است. مترجم فارسی

۱ Botkin (۱۸۱۱ - ۱۸۶۹)، ادیب روسی، دوست بلینسکی، منتقد ادبی با گرایش «غربی» و علاقه مند به لیبرالیسم بورژوازی. مؤلف کتاب معروف نامه هایی در باره اسپانیا.

بحث در باره مسائل فلسفی است. در سال های ۱۸۳۷ و ۱۸۳۹ از هواداران پرشور هگل بود، و حکم وی: «آنچه واقعی ست عاقلانه ست»^۱ را با روح مرام محافظه کاری سیاسی و مصالحه با حکومت مطلقه روسیه تفسیر می کرد. اما حتی در این دوره فکری، که با ارائه ایده نفی، یعنی اصل مبارزه با هر آنچه منسوخ شدنی و غیر عاقلانه ست، پایان پذیرفت، تفکر او عمدتاً در جهت درک قوانینی سیر می کرد که زندگی انسان و جامعه را کاملاً زیر نظارت می گیرد. در اوایل سال های ۱۸۴۰، بلینسکی به نظر گاهی ماتریالیستی رسید. در حالی که مسأله وحدت مادی و ایده ای را مورد بحث قرار می داد، استدلال کرد که، فعالیت «روحی چیزی جز فعالیت جسمانی نیست» در عین حال، بر نقش فعالی که شعور در روند کنش متقابل میان انسان و محیط او بازی می کند، تأکید

ورزید. با آنکه مرام محافظه کارانه دستگاه فلسفی هگلی را رد می کرد، در سلوک عقلی (دیالکتیک) اساس شیوه یی علمی از برای تحقیق و عمل انقلابی، بدر یک «فلسفه تاریخ» ناب را مشاهده می کرد. قانون عینی جای عمده ای در تفکر وی اشغال می کرد، و این قانون عینی را، در حکم ضرورت پیشرفت اجتماعی توصیف می کرد که در کل فعالیت انسانی عمل می کند، و در اعمال مردان بزرگ خود را می نمایاند. این اندیشه، در عمق دیدگاه وی نسبت به مسائل تاریخ روسیه (نقش پتر اول و دیگر اعمال تاریخی او) و ارتباط آن با جریان های تکاملی تاریخ جهان، نهفته بود. این، هسته اصلی تفسیر وی از مناسبات دو جانبه میان ایده و واقعیت بود. او، با آنکه مفهوم سوسیالیستی جامعه بی عادلانه که در آن «نه ثروتمند خواهد بود و نه فقیر، نه تزار و نه رعیت، بلکه مردم برادر یک دیگر و انسان خواهند بود» می پذیرفت و از آن استقبال می کرد. اما نسبت به برنامه های اصلاحی برخی سوسیالیست های اروپای غربی بدبین بود. او می گفت که، این جامعه نمی تواند «تنها با گذشت زمان، بدون خیزش های قهرآمیز اجتماعی، بدون خونریزی» بنا گردد. با اینهمه، او خود به ادراکی علمی نسبت به اجتناب ناپذیر بودن سوسیالیسم دست نیافت. نوسل، او به آرمان های مسیحیت اولیه، همچون اساس اخلاقی آینده انسان، بدین سبب بود. او از خصلت پیشرو نظام بورژوازی، در مقایسه با نظام فئودالی، آگاه بود، و می پذیرفت که وظایف اجتماعی مبرمی که در برابر روسیه قرار دارد، انهدام نظام پدر شاهی، قالب ها و صورت های برده داری زندگی (و در ورای آن، خود برده داری) و انجام بعضی اصلاحات بورژوا-دموکراتیک است. بلینسکی با این اندیشه، به عنوان نقطه آغاز تغییرات اجتماعی، به نبردی بی امان با ایده های قهقرایی «بازتاب رسمی احساسات مردم» پرداخت، و آرمانی ساختن اسلاو پرستانه عهد گذشته پدر شاهی روسیه را به مضحکه کشید. دموکراسی انقلابی او در «نامه» اش به «گولگول» (ژوئیه ۱۸۴۷) استوارترین نمود خود را یافت. در این «نامه»، بلینسکی حکومت مطلقه و کلیسای ارتدوکس را بشدت مورد انتقاد قرار می دهد، محو بی رنگ برده داری را خواستار می گردد و ایدئولوژی سلطنت پرستی و مذهبی را می گوید. تاریخ مندی^۲، مشخصه دآوری های زیبایی شناسانه بلینسکی است. او با پنداشت این نقطه نظر، در حکم جوهر و خاصه هنر، و در جهت بازآفرینی اوصاف نمونه واقعیت با استفاده از صور خیال، رمانتیسیم ارتجاعی و ادبیات موعظه را بشدت مورد حمله قرار داد، و از اصول واقع گرایی (رئالیستی) بی که اساس آثار

1. Was wirklich ist, das ist vernünftig.

2. Historicity

یک کتاب تا این اندازه ترس در دل تو انداخته؟» پاسخ می دهد: «این کتاب ممکن است جرقه ای شیطانی بزند و آتشی تازه در تمام جهان برپا کند. از این کتاب ممکن است هدف مخرب جدیدی به وجود آید، که ترس از مرگ را در نتیجه آزادی فکر، از بین ببرد. ما مخلوقان گناهکار، اگر بدون ترس باشیم، چه خواهیم بود؟ این کتاب «خنده» را به مقام «هنر» رسانده است. اینک «خنده» موضوعی فلسفی شده است. «خنده» رعایا را، از ترس شیطان رهایی می بخشد، زیرا در «جشن ابلهان»، شیطان نیز، به صورت فردی بینوا و ابله ظاهر می شود، بنابراین قابل کنترل است. اما، این کتاب، ممکن است به مردم، تعلیم دهد که آزاد کردن خویش از ترس شیطان، نشانه عقل است. آن چه در وجود اراذل به عمل «شکم» تعلق دارد، تغییر شکل حاصل می کند و به عمل «مغز» مبدل می شود.» (۲۵) «بوسوئه» (۲۶) کشیش کاتولیک فرانسوی نیز در پایان قرن ۱۷، در رساله ای راجع به «کمدی» آن را برای اخلاق و آداب عمومی خطرناک اعلام کرد. (۲۷)

در فیلم «آندری رولف» ساخته «تارکوفسکی» فیلم ساز معاصر روس، سربازی که با خشونت «دلکک» را مجروح می کند و ساز او را می شکنند، فریادی می زند: «دلکک» را، ابلیس آفریده!

«سالنیکوف شچدرین» (۲۸) طنز نویس بزرگ روس می نویسد: «کار اصلی کمدی این است که همه پدیده های منسوخ را به قلمرو سایه ها انتقال دهد.» در باره آثار او «لونا چارسکی» (۲۹) می نویسد: «او نویسنده ای بسیار شاد است. آثارش را که می خوانید بلا وقفه می خندید. اما در آثار او... ابرهای تیره ای هست که تابش خورشید خنده اش را تهدید می کند. آثار او آمیزه وحشتناکی است از خنده و خشم، نفرت و بیزاری و دعوت به عمل...»

در میان خنده، سرگریه دارد و بغض در گلوست. این گونه خنده ها، از کجا ریشه می گیرد؟ انسان ستم کش، وقتی از این خنده ها، سر می دهد که دشمن خود را، از نظر اخلاقی و معنوی شکست داده باشد و بر آنان چون بخردان بر ابلهان می نگرد، اصول و قواعدشان را تحقیر می کند، اخلاق طبقه حاکم را چیزی جز انبوه بوجی ها، نمی داند و طبقه خود را در مقایسه با «لی لی پوت ها» - کوتوله های افسانه ای سفرهای گالیور- نسل غولان، می داند، و می داند که آذرخش، این محکومان تاریخ را نابود خواهد کرد، اما از لحاظ سیاسی ناتوان است و به آن درجه از بلوغ فکری نرسیده که طغیان اقتصادی (سیاسی) آینده را به انجام رساند. در این لحظه هاست که انسان ستم کش، خنده تلخ می زند.» (۳۰)

«مولیر» (۳۱) کمدی نویس بزرگ فرانسوی، در مقدمه نمایشنامه «تارتوف» می نویسد: «نیک می دانم که بعضی آدم ها، به قدری نازک نارنجی هستند که تاب تحمل هیچگونه نمایشی را ندارند. می گویند، هر چه نمایش صادفانه تر نوشته شده باشد، بیشتر اسباب زحمت می شود.» و «این نمایش بلافاصله خشم حساس ترین ناظران و گردانندگان اخلاق و تقوای مذهبی را برانگیخت. دو جناح رقیب کلیسای کاتولیک در فرانسه، یقین داشتند که مقصود «تارتوف» بازنمایاندن دورویی و عوام فریبی ایشان بوده است. اما، عوام فریبان شوخی را تاب نمی آورند و اجازه نمی دهند، عوام فریب ها، به ریش خود، بخندند...» (۳۲)

در باره ویساریون گریگوریه ویچ بلینسکی

(۱۸۱۱-۱۸۴۸)

دموکرات انقلابی، منتقد ادبی و بنیان گذار زیبایی شناسی واقع گرای روسی

ترجمه ناصر مؤذن

الغاء کامل اشرافیت به وسیله «راز نوچینتسی» (طبقه متوسط و صاحبان حرفه) در نهضت آزادی خواهی روسیه، مبشر ظهور او بود. بلینسکی، در سویبرگ، در خانواده بی طبیب، متولد شد. در دانشگاه مسکو، طی سال های ۱۸۲۹-۱۸۳۲ به تحصیل ادبیات پرداخت. در ۱۸۳۳ با مجله «تلسکوپ» (دوربین نجومی) همکاری کرد، و به سال ۱۸۳۴ نخستین مقاله برجسته خود به نام «اوهام ادبی» را در ضمیمه آن مجله به نام «مالوا» (شایعه) به چاپ رساند. از ۱۸۳۸ تا ۱۸۳۹ ویراستار مجله «ماسکوفسکی نابلیو داتل» (دیده بان مسکو) بود. اواخر ۱۸۳۹ به پترزبورگ آمد و مسئولیت بخش نقد ادبی مجله «اوته چست ونیه زاپیسکی» (یادداشت های سرزمین پدری) را به عهده گرفت. در ۱۸۴۶ سر منتقد مجله «ساوره منیک» (معاصر) شد، اما به علت بیماری، ناگزیر در ۱۸۴۸ به خارج از کشور سفر کرد. سال بعد، در سن پترزبورگ، در اثر بیماری سل درگذشت. آثار وی از لحاظ ایدئولوژیک به دورانی تعلق دارد که متفکران روس جست و جوی راه های نو، به منظور نبرد با حکومت مطلقه و اصول بردگی (سرواژ) و شالوده ریزی نظریه بی علمی برای تحولات اجتماعی را تازه آغاز کرده بودند. پیچیدگی فوق العاده و شدت تحول ایدئولوژیک آثار وی از این روست. در سال های ۴۰ به جهان بینی دموکراتیک انقلابی می رسد، که بیان کننده اوضاع و احوال طبقه دهقان بود، و به خداناباوری (آته نیسم)، سوسیالیسم و ماتریالیسم عمیقاً علاقمند می شود. این امر او را به فرمول بندی کردن تلقی اش از آیین های فلسفی، و اجتماعی-سیاسی قرن نوزدهم [فیخته، شلینگ، هگل، فویرباخ، هگلیست های جوان، سوسیالیست های تخیلی فرانسه، و اوائل ظهور مارکس] سوق داد. بلینسکی مقاله بی در زمینه فلسفه نوشت، اما همه رساله های عمده او

بند باز ماهر و چارلی چاپلین

«کمدی» از دیدگاه مبارزه اجتماعی، پیوندی تنگاتنگ با «اسطوره» دارد. زیرا «اسطوره» نیز بیان نمادین ارزش های معینی است که از «زمان» منتزع می شود و معنایی نفسانی و اشاراتی ضمنی را منعکس می کند. کمدی «خطرناک» است، همان گونه که تمام اعمالی که با «اصول» سر و کار دارند، خطرناکند!

«کمدین، بند باز ماهر است. در آن لحظه های خطر که بر لبه ای باریک، در فضا، حرکتی پروانه گونه دارد، به طرزی شگفت انگیز و با شکوه، انسان را در موقعیتی تصویر می کند که گویی بر کاینات، فرمان می راند.» (۳۳)

«کمدی» بازی پر مخاطره ای است. همانند رقص بر لبه ورطه هلاک. نبوغ «چارلی چاپلین» این هنر «خطرناک» را با ظرافتی معجزه آسا، به پرده سینما، نقش می کند. نقشی تکان دهنده، ابدی، با «صورتکی» از خنده و گریه.

«ایزینشتین» فیلم ساز نابغه روس، فیلم کمدی «عصر جدید» را تراژدی زمان ما، می نامد. «در عصر جدید، مبارزه و لگرد، با نظم اجتماعی او «چارلی» را بیش از پیش به واقعیت های مبارزه طبقاتی نزدیک می کند. نوشته ای بر روی پرده ظاهر می شود: عصر جدید، داستان صنعت و تلاش فردی-داستان جهاد بشریت برای رسیدن به

خوشبختی.» (۳۴)



«چارلی» در «دیکتاتور بزرگ» طنزی موثر و ویران کننده می آفریند که ستایشی است، از پیروزی عقل بر توحش و درنده خوبی. «چارلی» در لحظه های پایانی فیلم که شاید از زیباترین لحظه های سینمایی ناب باشد، فریاد اعتراض بر می دارد: «... این سیه روزی که بر سر ما آمده است، چیزی نیست جز حرص و آز گذرا و تلخ کامی افرادی که از راه پیشرفت آدمی، خوف دارند. نفرت آدم ها، از سر خواهد گذشت، دیکتاتورها

خواهند مرد و قدرتی که از مردم غصب کردند، باز به مردم باز خواهد گشت. مادامی که انسان ها، جان می بازند، آزادی هرگز از میانه نخواهد رفت.» (۳۵)

ما اکنون سخنان «افلاطون» و «نیچه» را که هشدار می است به تزلزل بارگاه خدایان، و مستبدان تاریخ، خوب می توانیم درک کنیم. اما دیکتاتورها، خدایان نیستند، آنها در بهترین شکل خود، چیزی جز نظام های پوسیده نیستند که هنگامی که تضادهای درونی شان، با هجوم «کمدی» و «خندیدن» افشا می شود، وضع فضاقت باری می یابند. «کمدی» یا «کمدی نویس» به این امر توجه ندارد که «دیگران» آن چنان که «باید باشند»، نیستند، بلکه دگرگونی زودرس نظام پوسیده جامعه را درک، احساس، و «علامتی» برای شکل دادن به این دگرگونی، می آفریند. «دگرگونی» و «خنده»: هر کجا

برنامه رشد اجتماعی - اقتصادی

ایران از نظر اقتصادی و اجتماعی در زمره کشورهای عقب مانده است، که در آن روابط مخدوش سرمایه داری حاکم است. در شرایط رشد سریع انقلاب علمی - فنی، و انقلاب انفورماتیک در جهان، کشور هنوز فاقد تولید و باز تولید صنعتی به معنای امروزی آن است. اقتصاد ایران یک اقتصاد تک محصولی وابسته به درآمد نفت است، که بر اثر آن، محرومیت و فقر در ابعاد گسترده ای اکثریت مردم را در خود بلعیده است. بنابر این، به نظر حزب توده ایران، برنامه کوتاه مدت رشد اجتماعی - اقتصادی کشور ما، می باید با اهداف زیر باشد:

- پایان دادن به فقر؛
- ایجاد اشتغال و تامین نیازهای پایه ای مردم؛
- تغییر ساختار اقتصادی به منظور تشویق سرمایه گذاری مولد، و تأمین رشد واقعی برای صنایع تولیدی؛
- توسعه منابع انسانی؛
- دموکراتیزه کردن روند مدیریت اقتصادی، با وارد کردن اتحادیه ها و نمایندگان کارگران در روند تصمیم گیری؛
- تأمین رشد مناسب اقتصادی - اجتماعی؛
- و توسعه صنایع مفید و کلیدی،

به نقل از برنامه حزب توده ایران مصوب چهارمین کنگره حزب

که دود باشد، آتش نیز هست. خندیدن، اشاره ای است از حضور موقعیتی «کمیک» در گوشه ای از جهان.

اشاره ای گذرا به «کمدی» و «طنز» در ایران

نویسندگان، شاعران، نمایشنامه نویسان ایران از دوران های دور تا دوران ما، آثار پر بار و جاودانی در زمینه «کمدی» و «طنز» آفریده اند: از «حافظ»، «عبید زاکانی»، تا نمایشنامه «حکومت زمان خان» نوشته: «میرزا آقا تبریزی» در دوران قاجار، از «عارف» و «ایرج میرزا»، چرند و پرند «دهخدا»، یکی بود یکی نبود و فلتشن دیوان «جمالزاده»، جیجک علی شاه «ذبیح بهروز»، حاجی آقا، افسانه آفرینش (نمایشنامه) و نوپ مروارید و محلل «صادق هدایت» تا، توپ لاستیکی «صادق چوبک»، از سنگرها و قمقه های خالی «بهرام صادقی» تا چشم در برابر چشم و چوب به دست های ورزبل «غلامحسین ساعدی» و آخرین شاهکار «اکبر رادی»، نمایشنامه «باغ شب نمای ما»، در باره کمدی زندگی و مرگ ناصرالدین شاه قاجار، ملیجک اش، در بارش، و حرمرایش! و بسیاری آثار دیگر هنرمندان ایرانی، نیز می توان نشانه های بسیار درخشان از شعرها، ادبیات داستانی و نمایشی با نگاهی «کمیک» و «طنز آلود» بر قدرت طلبان، تمامیت خواهان و حکومت های میرای مستبدان، یافت. تکه های کوتاهی از «باغ شب نمای ما» اثر شگفت انگیز «اکبر رادی» را در اینجا می آوریم:

« ناصرالدین شاه، پیش از مراسم جشن پنجاه سالگی سلطنت، قصد زیارت حضرت عبدالعظیم را دارد. یکی از همسرانش «انیس الدوله» به علت کابوسی که دیده است «شاه» را از رفتن منع می کند: شاه- و گردنبد خود را باز کرد «انیس الدوله» و بوسید و به گردن ما آویخت، و با چشم های پر شده لغزید و پس کشید و آهسته محو شد... آنگاه ما اندکی مغشوش به تالار عاج رفتیم و آن جا جلوس کرده ناخن گرفتیم. خانم باشی سُرْمه کشیده، طُره موی ما را با گلابتون و ملبله به سینه دوخته، کنیزها و ندیمه بودند. خیلی حرف شد. ما خنده کردیم و شب خوش گذشت... و راس دسته بود که غسل کرده بیرون آمدیم و حمد و سپاس خدا را جشن پنجاه سلطنت با کالسکه به حضرت عبدالعظیم مشرف شدیم- (صدا تیر تپانچه از دور- تیر تپانچه میرزا کرمانی- «شاه» دست روی قلب می گذارد و بی حال می شود. سپس چنانکه در خلاء بی پایان سقوط می کند، کند و آهسته با گام های لغزان طرف تخت طاوس می رود، و مانند یک مرده مومیایی روی آن قرار می گیرد. آهنگ «مرغ سحر» دور، در زمینه.»

ملیجک- (که هم نقش خود را بازی می کند و هم نقش شاه مومیایی را):

« چه فایده که یک قوش بی قدر، کیان ما را لکه دار کرده است! مایی که بر خاطیان کوچک پالهنگ نهادیم و خائنان را پوست کندیم، نعل کردیم و بر نیزه نشانیدیم. دیگ های آب، دشنه های پشت پرده، قهوه های فلونیا! - (برای مسموم کردن)- [به طرف کره جهان نما حرکت می کند.] ما، مای قبله عالم، مای خسروخوبان، مایی که صدها برده جوان را لای دیوار شهر گذاشتیم... و ما اعلیحضرت قدر قدرت معدلت پناه، در عطر یاس و افاقیبای آبی بر تخت طاوس لمبیده زالو انداختیم... چه احساس فاخری داشتیم!...»

ملیجک (به مومیایی شاه): « شاه! ای مومیایی!... به یاد می آوری؟ رشوه و گدایی و دزدی، ظلم

و خیانت و جاسوسی و چابلوسی، چه رمز و راز شاعرانه، چه عظمت شاهانه ای داشت!... عظمت چیست ای زنده ممکنات؟! [آهسته به سوی ما می آید] عظمت بر قله دنیا نشستن و در نیزه نشان دادن است. عظمت حمام مه گرفته فین است (اشاره به قتل امیر کبیر به دستور شاه در حمام فین کاشان) در میان چمن های گل و اُپرت های ناب و آن تل اجساد به هم پیچیده آدمی که در کوره های ما، تبدیل به خاکستر نرم می شدند. هیروشیما! هیروشیما! یا چه می گویم!... نه این نجاست قوش نیست شاه! بوی مخصوص قبله عالم است، بوی گلدان یک مرد مبهم که توی تالار و شهر و تاریخ پیچیده، موزه ها و زمین و مغز جهان را آلوده کرده است. پنجاه سال، نه، پنج هزار، بیشتر روی قله دنیا لمیده بر دوش خردمند و عامی، با دلقکان و جاسوسان آلومکیده غضب کرده ای، دهان های دوخته، گودال عقرب و جلاد، و از دور نگاه که می کنیم، حاصلت فقط پنج تن تعفن است و یک جنازه جاودان! این است حشمتی که در باغ شب نمای ما گذاشته! امانت نشسته ای و هرم می سازند با سنگ های عقیق و یشم، که زیر حشمت ابدی تعفن خود جاودانه بخوابی!... ای چرک! ای نفرت باستانی! آری، در نقش خود به خواب، که تاریخ پرواز کرکسی به سوی غروب است... (۳۶)

«کارل مارکس» می نویسد: «تاریخ جامعیت دارد، و وقتی شکل کهنه ای را به خاک می سپارد از مراحل مختلفی می گذرد. آخرین مرحله یک شکل تاریخی - جهانی، مرحله کمندی آن است. خدایان یونان، که در پرومته در زنجیر «اشیل» (۳۷) به صورتی تراژیک زخم خورده و مرده بودند، یک بار دیگر می بایستی در دیالوگ های «لوسین» مرگ «کمیک» را بیازمایند. چرا تاریخ باید چنین سیری را طی کند؟ تا بشریت بی آن که خم به ابرو بیاورد، با گذشته خود قطع رابطه کند.» (۳۸)

نوشته را با پایان رمان «پاییز پدرسالار» و پایان زندگی نکبت بار «دیکتاتور» به پایان می آوریم:

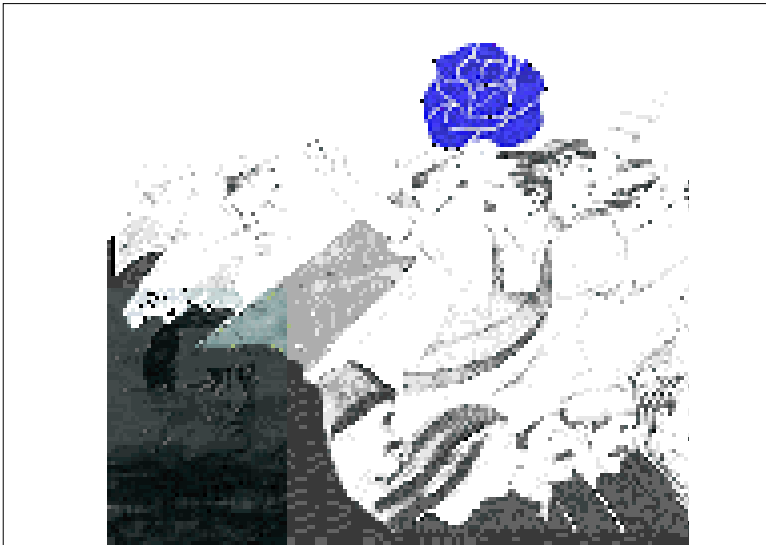
«... ما نه هرگز دانستیم کیست، نه دانستیم به چه می ماند، نه دانستیم یک دروغ خیال است یا چیز دیگری، جباری مضحک که هرگز ندانست پشت این زندگی کدام است و روی آن کدام و این زندگی را ما با هیجانی سیری ناپذیر دوست داشتیم و شما هرگز جرات نداشتید، آن را به تصور آورید، زیرا می ترسیدید چیزی را بدانید که ما آن را به بهترین وجه می دانستیم و آن، این که زندگی، سخت و بی دوام است، اما یکی بیش نیست ژنرال...»

زیرا ما می دانستیم کیستیم و حال آن که او پیوسته در جهل و بی خبری ماند... افکنده از ضربه چوبدست مرگ، پرواز کنان در هیاهوی مبهم آخرین برگ های یخ زده پاییزش به سوی اقلیم تاریخ حقیقت فراموشی، از ترس آویخته از پاره های پوسیده جبه مرگ، بیگانه با غریب توده های زنجیر گسسته که به خیابان ها ریختند و مرگ او را با سرودهای سرور و شادمانی جشن گرفتند. بیگانه تا ابد با صدای شیپور آزادی، با شفشه های شادی و ناقوس های سرخوشی که این خبر خوش را به جهان می رساندند: زمان شمارش ناپذیر ابدیت، سرانجام، به پایان رسیده است. (۳۹)

منابع

۱- با استفاده از مقدمه: «پاییز پدرسالار»، نوشته: «گابریل گارسیا مارکز»، ترجمه، حسین مهری، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸

تأکید کرد که اگر چه ارتجاع و امپریالیسم توانست با به قتل رساندن «چه گوارا» مبارزی ارزشمند را از صفوف جنبش انقلابی بر باید ولی اندیشه های «چه گوارا» کمونیست، همچنان زنده و پایدار جوانان را به مبارزه بر ضد این نظام ضد انسانی بر می انگیزد.



**درود آتشین به خاطرۀ جاودان
شهدای توده ای و همه شهدای راه
آزادی، استقلال و
عدالت اجتماعی!**

- ۲- «پاییز پدر سالار»، گابریل گارسیا مارکز، ترجمه: حسین مهری.
- ۳- کارل مارکس و فردریک انگلس، کلیات، جلد ۳، مسکو، ۱۹۷۵ (به زبان انگلیسی)، نقل از: مقولات استه تیک و دریافت های هنری انسان از جهان، نوشته: آونرزیس، ترجمه: ح. آیدین (مجله دنیا، شماره ۱ سال ۱۳۶۰)
- ۴- «پاییز پدر سالار» نوشته، «گابریل گارسیا مارکز»، ترجمه: حسین مهری.
- ۵- اولیس: قهرمان اسطوره ای یونان
- ۶- غول اسطوره ای یونان
- ۷- تئاتر و اضطراب بشر، پیرامه توشا، ترجمه: افضل وثوقی، انتشارات تلویزیون ۱۳۵۳.
- ۸- هنر شاعری، ارسطو، ترجمه: فتح الله مجتبیایی، نشر اندیشه، ۱۳۳۷.
- ۹- موجودات افسانه ای و اساطیری، نیمه انسان و نیمه بز، از پیروان «دیونی سوس».
- ۱۰- شعرهایی در باره آلت مردانگی به نشانه باروری.
- ۱۱- اریستوفان، کمدی نویس بزرگ یونان و از نمایشنامه نویسان جاودان تاریخ تئاتر، تولد: ۴۴۵، مرگ ۳۸۵ پیش از میلاد.
- ۱۲- فلسفه هگل، نوشته: و. ت. سیتنس. ترجمه دکتر حمید عنایت، شرکت سهامی کتاب های جیبی- تهران ۱۳۴۷.
- ۱۳- الکساندر هرزن A.I. Herzen دموکرات انقلابی روس، متفکر ماتریالیست و نویسنده آثاری چون: نامه هایی در باره طبیعت، از ساحل دیگر، به ریفیقی قدیمی و ...
- ۱۴- مقولات استه تیک، نوشته: آونرزیس
- ۱۵- ویساریو بلینسکی V.G. Belinsky - ۱۸۱۱ - ۱۸۴۸ دموکرات انقلابی، منتقد ادبی، مبتکر زیبایی شناسی واقع گرایانه روسیه. از آثار او: فلسفه تاریخ، نامه به گوگول.
- ۱۶- نیکولای چرنیشوفسکی N.G. Chernyshevski - ۱۸۲۸ - ۱۸۸۹ رهبر جنبش دموکرات های انقلابی روسیه، فیلسوف ماتریالیست، نویسنده، منتقد ادبی. از آثار او: ارتباط زیبایی شناسی در هنر با واقعیت، چه باید کرد، مقاله هایی در باره گوگول در روسیه، سرشت دانش انسانی.
- ۱۷- مقولات استه تیک، نوشته: آونرزیس.
- ۱۹ و ۲۰- ۲۱- مقولات استه تیک، نوشته: آونرزیس.
- ۲۲ و ۲۳- جمهوری افلاطون، کتاب سوم، با استفاده از ترجمه: آقایان: لطفی، فواد روحانی. همچنین کتاب: In Praise of Comedy - J.K Feibleman - New York - Horizon Press 1970
- ۲۴- Umberto Eco
- ۲۵- نام «گل سرخ»، امبرتو- اکو، ترجمه: شهرام طاهری، انتشارات شباویز (تهران) ۱۳۶۵.
- ۲۶- ژاک بوسوئه J.B. Boussuet - ۱۶۲۷ - ۱۷۰۴
- ۲۷- نه شرقی، نه غربی، انسانی. دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر (تهران) ۱۳۵۳.
- ۲۸- سالتیکوف شچدرین، M.Y Saltykov Shchedrin - ۱۸۲۶ - ۱۸۸۹ رهبر

کمون پاریس آمیخته است. آن «نه» ای که انقلابی های فرانسه در مخالفت با «سروران» پولدار خود به کار گرفتند. این آن «نه» ای است که کارگران و دهقانان روسی را متحد کرده و به شورش واداشت تا به کاخ زمستانی هجوم برند و حاکمیت زحمتکشان را برای چندین دهه پر بار سازند. این «نه» در حال حاضر و در مقایسه با قدرت بی حد و مرز سرمایه هنوز ناچیز می نماید، اما بسیاری از مردم به طور غریزی این را حس می کنند و می گویند: «زمانی که می بینیم مدیران و صاحبان شرکت های مالی و سرمایه گذاری و شرکت های چند ملیتی به خاطر سود بیشتر و دیگر سرمایه گذاری ها اجازه می دهند تا کودکان از بی غذایی بمیرند و سالمندان از امکانات زندگی بهتر و درمان محروم شوند و سبب می شوند تا زندگی برای بسیاری از پدران و مادران نابود گردد، من نمی توانم منفعل باشم.»

تمامی این جوانان، جوانانی که به همه اینها می خواهند «نه» بگویند، به دنبال نمادی برای خود هستند و این نماد بر خلاف همه تلاش های تبلیغاتی جهان سرمایه داری نه یک نفر از «کندی» هاست و نه مجسمه دروغین «آزادی» که سرمایه داری برپا کرده است. آنها در جستجوی این نماد بدنال مبارزی برای عدالت و انسانیت بودند و انسانی را یافتند که به دنبال پول و یا قدرت نبود، انسانی را که آماده بود تا جان خود را برای آنهايي که محروم و استثمار شده اند و یا تحت ظلم و ستم قرار گرفته اند، فدا کند. آن کس که زندگی خود را بخاطر دفاع از منافع خلق فدا کرد. آری، «چه گوارا» ی کمونیست.

کمونیستی که دستگاه های تبلیغاتی امروز تلاش می کنند تا با زدودن آرمان های انقلابی و سرپوش گذاشتن بر اهدافی که او به دنبال آن بود، از او با ارائه تصاویری زیبا، موجودی «رمانتیک» و «دلنگ برای میهن» جلوه دهند. انسانی متفاوت با دیگر هم قطارانش.

«چه گوارا» کمونیست بود، یکی از ماها، به همین سبب نیز نباید اجازه داد که او را به عنوان پدیده بی متفاوت و مجزا از دیگر کمونیست ها معرفی کنند. انسانی که متفاوت از بقیه است. زندگی و مرگ او زندگی و مرگ یک کمونیست بود. او با هزاران کمونیست دیگر که در انقلاب روسیه، در بریگادهای بین المللی در اسپانیا و آنانی که بر ضد فاشیسم هیتلری در فرانسه، ایتالیا، یونان، یوگسلاوی، با کمونیست های آلمان، شیلی و دیگر کمونیست هایی که در راه صلح و آزادی مبارزه کردند، شریک است. امروز مبارزه بر ضد امپریالیسم و در راه صلح و آزادی، تنها فدا کردن زندگی نیست، آن کس که می خواهد در شرایط کنونی و در راه اهداف سوسیالیستی مبارزه کند، نیاز به شهامت دارد، آن شهامتی که بررغم فشار دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی و ایجاد محدودیت های سیاسی و بدور از «مدرنیزه شدن» بتواند نظریه و عمل را در هم بیامیزد و مسیر اصولی برای نیل به هدف را در میان سنگلاخ ها و بیراهه ها بیابد و به انجام رساند.

نه، «چه گوارا» مردی استثنایی نیست، او در زمره بی شمار مردان و زنان دنیا است که در راه آرمان های محرومان و استثمار شدگان رزمیدند و بسیاری نیز در این راه جان باختند. احترام عمیق به زندگی و پیکار «چه گوارا» نشانگر رو آوری بیش از پیش نسل جوان به اندیشه ها و ارزش هایی است که همه نیروهای مترقی و آزادی خواه جهان در راه تحقق آنها می رزمند. باید این شوق و اشتیاق را سازماندهی کرد. حضور شورانگیز ده ها هزار جوان در هاوانا باردیگر بر این حقیقت

روشنفکران روس، مهم ترین اثر او، علاوه بر طرح ها و داستان های کوتاه، رمان خانواده گولوویوف است که به فارسی با عنوان «میراث شوم» توسط عبدالحسین شریفیان، ترجمه شده است.

۲۹- آنا تولی لونا چارسکی A.V. Lunacharsky - ۱۹۳۳ - ۱۸۷۵ نویسنده و نمایشنامه نویس و هنر شناس معروف روس. از آثار معروف او: مذهب و سوسیالیسم، بنیادهای زیبایی شناسی اثباتی، پژوهش های انتقادی و سیاسی، گفتگو در باره هنر، نوشته هایی در باره ادبیات پرولتاریایی، وظایف سوسیال دمکراسی در باره هنر.

۳۰- چند گفتار در باره ادبیات، نویسنده: ا. و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان. انتشارات پویا (تهران) ۱۳۵۱.

۳۱- ژان-باب تیست مولیر J.B. Molier - ۱۶۲۲-۱۶۷۳ نمایشنامه نویس بزرگ فرانسوی. نویسنده شاهکارهایی چون: خسیس، بیمار خیالی، دون ژوان، تارتوف، مردم گریز.

۳۲- مولیر. نوشته: میثائل زایدل Michael Seidel ترجمه: کاوه میر عباسی، انتشارات کهکشان (تهران)، نسل قلم ۱۳۳۷

۳۳- Elie Faure - The Spirit and the Form, New York 1934

۳۴- سیر تحولی سینما، جان هاوارد لاوسن، ترجمه: محسن یلفانی، انتشارات آگاه ۱۳۶۲.

۳۵- سرگذشت من، چارلی چاپلین، ترجمه: جمشید نوائی، انتشارات سهروردی ۱۳۶۴.

۳۶- نمایشنامه «باغ شب نمای ما» اکبر رادی- انتشارات نیلا (تهران) ۱۳۷۸.

۳۷- نمایشنامه نویس یونان قدیم.

۳۸- کارل مارکس و فردریک انگلس، کلیات، جلد سوم، مسکو ۱۹۷۵ (به زبان انگلیسی)، نقل از: مقولات استه تیک و دریافت های هنری انسان در جهان، نوشته: آونر-زیس، ترجمه: ح. آیدین، مجله دنیا شماره ۱ سال ۱۳۶۰.

۳۹- پاییز پدر سالار- گابریل گارسیا مارکز، ترجمه حسین مَهری، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۸.



چه گوارای کمونیست، هاوانا و ده ها هزار جوان

سیامک

موجی از اشتیاق در سراسر جهان در حرکت است. این موج از سوی کارگزاران سرمایه داری به حرکت در نیامده است، در ارتباط با خواننده بی مشهور شده بر اثر تبلیغات و گروه موسیقی و یا ورزشکار معروفی نیست. این موج برانگیخته از سوی انسانی است که دیگر در میان ما نیست. مردی که بیش از ۳۰ سال پیش او را به قتل رساندند. کسی که متعلق به آن بخش از انسانیت است که رسانه های گروهی «آزاد و مستقل» در سراسر جهان، به «جرم» اعتقاد به آرمان های محرومان و زحمتکشان به خاطر کمونیست بودن آنان را محکوم می کنند.

در اروپا، آمریکا، آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا، جوانان، لباس هایی با عکس های او را به تن می کنند و بیش از پیش به صف مبارزه بی می پویندند که «چه گوارا» به خاطر پایبندی به آن به قتل رسید. زیر نام و تصویر «ارنستو چه گوارا»، ده ها هزار جوان از سراسر جهان در «هاوانا» گرد هم آمدند تا جشنواره جوانان را، در سکوت کامل رسانه های خبری «جهان آزاد» جشن بگیرند. اشتیاق و عشق برای ایجاد آینده ای بهتر، دختران و پسران جوان را از آن سوی اقیانوس ها به کوبا کشانده بود، به سرزمین «کاستروها» و «چه گواراها».

روحیه مبارزه جویی در فضا موج می زد. مبارزه علیه دنیایی که به وسیله قاتلان «چه گوارا» هدایت می شود. دنیایی که میلیون ها انسان به زندگی اجباری در آن و تحمل بیکاری، اعتیاد، توحش، جنایت، جنگ و امکانات ناپذیر و بی ارزش اجتماعی محکوم شده اند. انبوه این ارتش ده ها هزار نفری جوانان اگر چه ممکن است که همگی آشنایی عمیقی با «مارکس» و «لنین» و اندیشه های دورانساز مارکسیسم مبنی بر رهایی کار از زنجیرهای سرمایه نداشته باشند، اما با تجربه ملموس زندگی در جامعه نابرابر و مملو از بی عدالتی خشونت و ابعاد ضد انسانی نظام سرمایه داری احساس کرده اند و خواهان آینده بی آزاد و رها از این زنجیرهایند.

جوانان بی شماری در شرق و غرب، در جنوب و شمال، به جامعه بی که در آن انباشت ثروت در نزد تعداد بسیار اندکی، ارزش محسوب می شود، و بی عدالتی عمیق اجتماعی و فقر شیوه زندگی است، «نه» می گویند و دست رد به سینه آن می کوبند. این «نه» از نظر تاریخی با «نه»ی انقلابی